МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

برای فتح جهان

۱۳/ ۱۳۶۸

A WORLD TO WIN

گرامی باد پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!



KAZANILACAK DÜNYA

UN MUNDO QUE GANAR

UN MONDO DA CONQUISTARE

پرولتارها در این میان چیزی
جز زنجیرهایشان را از دست نمی دهند،
آنها جهانی برای فتح دارند



پرولتارهای سراسر جهان متحد شوید

۱۳ - ۱۳۶۸

پرو

جنک خلق مرحله نوینی را تدارك می بیند ۴
اعتصاب مسلحانه در ((تپه های جنگلی)):
گزارش يك شاهد عینی ۸
مبارزه آگاهانه طبقاتی پایتخت را به تعطیلی میکشاند ۸

پنجمین سالگرد تاسیس ج.ا.ا را گرامی داریم ۲۸
بخش عکسهای مربوط به جنبش کمونیستی بین المللی
((انترناسیونال است، نژاد انسانها)) ۳۰

کمونیستهای افغانستان اجلاس مُهمی برپامیدارند
گزیده ای از هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان ۱۲
پیام هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان به کمیته ج.ا.ا ۱۴
پیام کمیته ج.ا.ا به هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان ۱۵

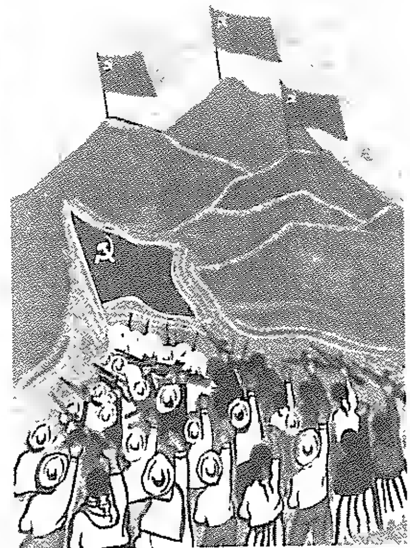
درهای زندان شکسته باد!
اطلاعیه اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) ۱۶
بمقابله با قتل عام زندانیان سیاسی توسط
جمهوری اسلامی برخیزید!
اطلاعیه کمیته ج.ا.ا ۱۸

بنگلادش: توده ها به جاری شدن سیلهای ساخته دست انسان
پایان خواهند داد ۱۹
چین انقلابی: سربالا رفتن را به آب بیاموزیم ۲۴

پیشروی ها و مسائل جنك علیه حکومت اتیوپی ۶۰
شاخ آفریقا: رزمگاه امپریالیستها ۶۱

چرا پرسترویکا؟ ۶۵

پرو



بررسی پیشرویهای بی نظیر و نوین جنك خلق در پرو. تحت رهبری حزب کمونیست پرو

پرسترویکا

تحلیلی از ((مشی توده ای))، نشریه مارکسیستی ـ لنینیستی هند، درباره فاکتورهای موجد پدیده گورباچف و اهمیت آن.

بنگلادش

حکام بنگلادش و اربابان امپریالیستش می گویند که مردم بنگلادش بسیار فقیر و جوانند که در برابر وقوع سیل که با شدت و حدت بسیار زمینهایشان را در بر می گیرد، بتوانند کاری صورت دهند. یکی از هواداران حزب ((پوربا بنگلا شاربوهارا)) نشان میدهد که این مقیاس و میزان وقوع سیل تا چه حد ناشی از حاکمیت امپریالیسم و ارتجاع بوده و چرا بدون انقلاب دمکراتیك نوین نمی توان آن را مهار نمود.

مشترک شوید! مطالب مهم شماره‌های گذشته

۱ ـ ۱۹۶۳
پرو: آنگاه که کوهستان آند میغرد
هند: شکاف در سطح و فشار از اعماق
جمهوری دمینیکن: دو روز قیام توده ای
بزرگداشت یلماز گونه ی

۲ ـ ۱۳۶٤
پرو ـ جنك خلق
انقلاب یا جنك جهانی سوم
ایران: شکل گیری حلقه ضعیف
درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی

۳ ـ ۱۳۶٤
انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند
پرو: تحریم انتخابات
رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

٤ ـ ۱۳۶٤
آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق میابد
ایران: «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند»
بیراهه «چریکی شهری» در اروپای غربی

۵ ـ ۱۳۶۵
کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
انبار باروت بنگلادش

۶ ـ ۱۳۶۵
پرو ـ کی میرود ز خاطر، خون روان یاران
هائیتی ـ قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۷ ـ ۱۳۶۵
به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون
ـ بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب فرهنگی

۸ ـ ۱۳۶۹
پرو ـ سندی جدید از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو
ـ جنك خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید، بخش اول
فیلیپین ـ نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین
ـ با توجه به تحولات جدید
فرانسه ـ دسامبر ۱۹۸۶ ـ خیزش دانشجوئی در فرانسه امپریالیستی

۹ ـ ۱۳۶۹
ناگزالباری، هند
ـ بیست سال از غرش تندر بهاری میگذرد
گورباچف ـ وداع با اسلحه؟
پرو ـ بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۰ ـ ۱۳۶۷
بورکینا فاسو ـ چرا بدون توده ها نمیتوان انقلاب کرد
پرسترویکا ـ گورباچف: روح سرمایه شخصیت یافته
خلیج: نقطه تلاقی تضادها ـ درباره جنك ایران و عراق

۱۱ ـ ۱۳۶۷
فلسطین: باشد تا الانتفاضه راه جنك خلق را هموار سازد!
سری لانکا ـ درباره توافقات هند و سری لانکا
نقد شوروی ها از «تروریسم» ـ دَم گرفتن با نغمه های دولت بورژوائی

۱۲ ـ ۱۳۶۷
دهه شصت در دژهای امپریالیستی
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین انقلاب فیلیپین
کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنك خلق
شوروی: تهدیدی از درون؟ نگاهی گذرا به اتحاد شوروی

جهانی برای فتح
هر سه ماه یکبار منتشر میشود.
پست هوائی، و نرخهای موسسه ای و تجاری از طریق درخواست در دسترس میباشد.
لطفاً نام، آدرس پستی و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراك خود با آدرس زیر مکاتبه کنید:
BCM WORLD TO WIN
LONDON WC1N 3XX, U.K.
برای درخواست اشتراك در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار به آدرس زیر ارسال دارید:

REVOLUTION BOOKS, 13 EAST 16th St
NEW YORK, NY 10003 U.S.A.

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

برای فتح جهانی

KAZANILACAK DÜNYA जीतने के लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

جهانی برای فتح ازتشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۴ ،که بسیاری از احزاب و گروه‌های مارکسیست ـ لنینیست راازسراسر جهان گردهم آورده ، الهام گرفته است . جهانی برای فتح ارگان رسمی ج.ا.ا. نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که درنبرد علیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگر هستند ، باز خواهد بود.

گامی به پیش نهید !

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی‌تواند وظایف خویش را به انجام رساند. مابه نامه‌ها مقالات، وانتقادات شما نیازمندیم وآنها رابا خوشوقتی پذیرائیم . نوشته‌هاباید یك خط درمیان تایپ شوند. بعلاوه ، برای آنکه این مجله رادراکثر کشورهای جهان که ممکن باشد ، دردسترس قراردهیم ، محتاج مترجمین و یاری در توزیع (منجمله ازطریق کانالهای تجارتی) مجله هستیم . مابه کمك های مالی آنان که اهمیت انتشار مداوم این نشریه را درك می‌کنند ، نیازمندیم . این هم شامل کمك های فردی است وهم تلاش آنهائی که مسئولیت جمع‌آوری کمك های مالی برای این مجله رابه دوش می‌گیرند. چکهای اهدائی و حواله‌های پستی خودرا به نام :
"A World to Win." ارسال دارید.

آدرس پستی ما برای انجام کلیه مکاتبات و مراسلات:

BCM World to Win
London
WC1N 3XX U.K.

UN MUNDO QUE GANAR

UN MONDO DA CONQUISTARE UN MONDE A GAGNER

پرو
جنگ

طی سال گذشته، مناطق پایگاهی انقلابی روستایی در پرو در دره ها و جلگه های کوهپایه های آند و در طول رودخانه های جاری بسوی شرق و ساحل اقیانوس آرام در غرب، برپا شدند.

جراید ارتجاعی اذعان دارند که کنترل یك چهارم تا یك سوم از کشور از دست حکومت پرو خارج شده است ـ یعنی بخشهایی و یا کل ۸ منطقه از ۲٤ منطقه کشوری. گزارشات حاکی از آن است که قوای مسلح حکومتی از مناطق استقرار خود در برخی روستاها عقب نشسته و از گشت زنی فعالانه خودداری میورزند. گفته میشود در حال حاضر، ٤٠٪ از سربازان وظیفه و ٥٠٪ از افسرانی که به«مناطق اضطراری» تحت حکومت نظامی فرستاده میشوند، از محل ماموریت فرار می کنند. جاده های مهمی که کوهپایه ها را به ساحل وصل میکنند، قطع شده اند. انقلاب در مراکز استانها قدرت سازمانیافته خود را از طریق یك رشته اعتصابات عمومی مسلحانه به نمایش در آورده، در لیما روند حوادث سیاسی، با انکشاف اعتصابات و تظاهرات در حمایت از جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو ـ یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ـ شتاب گرفته است.

در آستانه نخستین کنگره ح.ك.پ (رجوع کنید به جهانی برای فتح شماره ۱۱)، رفیق گونزالو صدر ح. ك.پ با یك روزنامه مترقی لیما بنام «ال دیاریو» مصاحبه ای انجام داد که طی آن اوضاع جاری مقابل انقلاب و نیز مطالبی دیگر را تحلیل نمود. وی در رابطه با«لحظات سختی» که مبارزه مسلحانه از سر گذارنده سخن گفت بالاخص به دو سال پس از اینکه قوای مسلح دولتی بقصد خفه کردن نطفه های نخستین کمیته های مخفی خلق (ارگانهای قدرت سیاسی انقلابی در روستا) به قتل عام روستائیان آیاکوچو و سایر نواحی همجوار پرداختند، اشاره کرد و گفت: «آنها در سال ۱۹۸٤ فکر کردند که ما را نابود ساخته اند.»

و اکنون رفیق گونزالو میگوید: «این کمیته های خلق صدها برابر شده اند.



عکس چریکهای ح.ك.پ هنگام شب از ال دیاریو

خلق در تدارک مرحله‌ای نوین

کمیته های هر ناحیه خاص یك منطقه پایگاهی را تشکیل میدهند. و این مناطق پایگاهی بروی هم جمهوری دمکراتیك نوین خلق را که در حال تکوین است، بوجود میاورند.)) وی تاکید نمود که((این مناطق پایگاهی جوهر جنك خلق هستند)) ، جنك خلقی که در شهر و روستا(که در آن روستا عمدگی دارد) پیش میرود. وی گفت، قدرت سیاسی نوین که تحت رهبری حزب در مناطق روستایی ایجاد میگردد، ((هزاران نفر)) را در بر میگیرد. وی اضافه نمود، در سراسر کشور((رشد ما در میان توده ها شاهد جهش بوده است.))

رفیق گونزالو چنین توضیح داد که در این مناطق پایگاهی، ((ما مناسبات تولیدی نوین ایجاد میکنیم، که نمونه بارز آن شیوه ای است که سیاست ارضی خویش را اعمال میکنیم - یعنی کار دستجمعی روی زمین، تجدید سازماندهی زندگی اجتماعی، تحت دیکتاتوری مشترك که در آن کارگران، دهقانان و نیروهای مترقی برای نخستین بار حاکمیت خود را اعمال میدارند.))

رفیق گونزالو در ادامه گفت، ((پیشرفت جنك خلق یك چرخش و تحول با خود بهمراه آورده است. این اوضاع ما را موظف میسازد تا به تدارك و تعمیم آن به شهر یا شهرها بپردازیم.این مسئله ای است مربوط به کار توده ای ما اما این کار توده ای بر زمینه جنك خلق و در خدمت آن انجام میشود. ما همیشه این فعالیت را انجام میدادیم اما اکنون دست به گسترش آن زده ایم. ما معتقدیم که کار ما در شهرها بخش اجتناب ناپذیری است و باید بیش از پیش تشدید شود، چراکه پرولتاریا در شهرها متمرکز است و نمی توانیم در دست رویزیونیستها یا اپورتونیستها رهایش کنیم.))

وی گفت: ((خط مشی ما عبارت بوده از تعیین نواحی کارگری و زاغه نشینها بعنوان پایه و پرولتاریا بعنوان نیروی رهبری کننده. و ما اینکار را تحت شرایط افزایش قدرت خلق ادامه میدهیم، به کدام توده ها باید روی آوریم؟ از آنچه گفته شد میتوان چنین فهمید که ما باید نواحی وسیع کارگری و زاغه نشینها)) که لیما و سایر شهرها را احاطه کرده اند، ((به کمربندی آهنین برای محاصره کردن و به تله انداختن نیروهای ارتجاعی، بدل سازیم.))

وی خاطر نشان ساخت که ((ما هنوز هم در مرحله دفاع استراتژیك)) نیروهای انقلابی نسبت به دشمن هستیم و وظایفمان در این چارچوب پیاده میشود)) ، و جنك پاتیزانی هنوز هم شکل عمده مبارزات است. این جنك سراسر کشور، شهرها و نیز روستاها را دربر گرفته و ما تقریباً در تمام نقاط کشور می جنگیم.)) وی گفت، جنك متحرك که واحدهای بزرگتری را دربر میگیرد، ((دراین عرصه در حال رشد بوده و بیش از پیش رشد خواهد نمود.)) وی اضافه نمود که برخورد اوج گیرنده انقلاب و ضدانقلاب، ((دورنمای تعادل استراتژیك)) را با خود بهمراه دارد. ((بدین جهت است که ما باید به مسئله چگونگی گسترش جنك برای تصرف شهرها پرداخته و برای تعرض استراتژیك تدارك ببینیم.))

این نظرات زمینه درك حوادث اخیر در پرو را فراهم میسازند

چهار((اعتصاب مسلحانه منطقه ای)) کوهپایه های جنوب مرکزی مناطق آیاکوچو و هوانکاولیکا و آپوریماك در مجاورت آنرا در سال ۱۹۸۸ به لرزه درآورد. این عملیات ترکیبی بود از اعتصابات کارگری، تعطیل کسبه کوچك، فعالیتهای توده ای و حملات پارتیزانی. این چنین عملیاتی از زمان شروع جنك خلق در سال ۱۹۸۰ در شهر آیاکوچو که مرکز ناحیه بود انجام میشدند، لیکن سال ۱۹۸۸ گام عظیمی به پیش در تناوب، دوره (دو، سه روزه) و شعاع عملیات در سراسر ناحیه بود.

نخستین فراخوان برای اعتصاب هفت روزه از سوی ح.ك.پ، در فوریه ۱۹۸۹ صادر شد. این اعتصاب یك نقطه اوج و مصافی جدی بود. در اعلامیه ای که در زمان قطع جریان برق توزیع شد، حزب درخواست کرده بود تا((خلقمان سلاح بدست گرفته در یك اعتصاب منطقه ای علیه فاشیستها، جانیان و غارتگران حکومت آپرا تحت رهبری آلن گارسیای رسوا و پلیس و قوای مسلح شیطان صفتش)) شرکت کنند. موفقیت کامل بود. ماشینهای گشت ارتش و پلیس در خیابانهای خالی شهر آیاکوچو می چرخیدند و با بلندگو عاجزانه از مردم میخواستند به اعتصاب خود پایان دهند. و این در حالی بود که نیروهای انقلابی و ضدانقلابی جنگی را در زمینه شعارنویسی روی دیوارهای شهر به پیش می بردند.

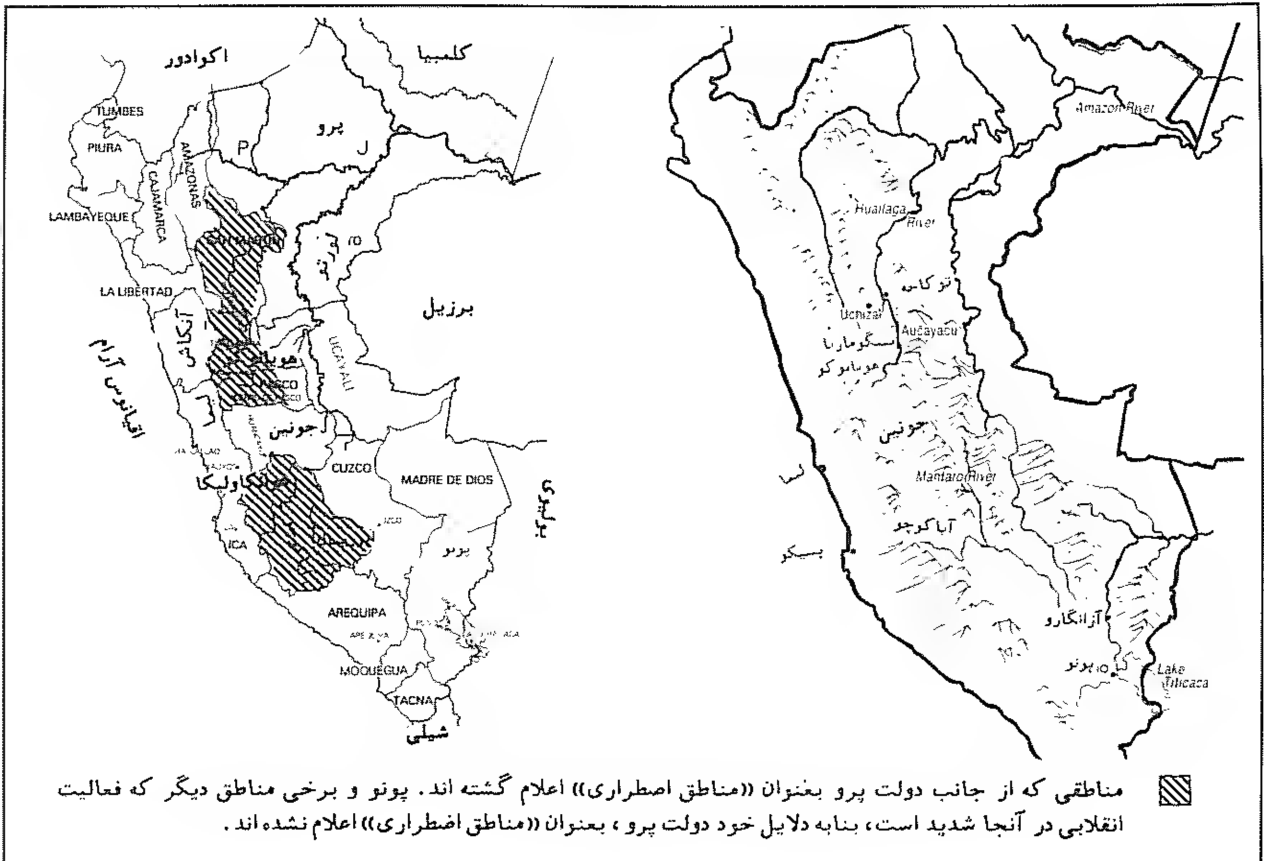
سایر شهرهای منطقه نیز تقریباً بطور کامل تعطیل شده بودند. راههای خارج از شهر قطع شده بودند . چند تا کامیون که سعی کرده بودند از موانع بگذرند یا شعارهای انقلابی رویشان نقش بست و یا منفجر شدند. واحدهای پارتیزانی به مواضع ارتش و پلیس حمله برده و گشتی ها را به کمین انداخته و به یك ستون ارتشی شبیخون زدند. این عملیات شبیه عملیاتی است که در چند سال گذشته با شدت تفاوت روزافزون انجام گرفته است. لیما بطور همزمان شاهد حملات چریکی و خاموشی برق شد.

در بخش آلتیپلانو(فلات مرتفع) در ناحیه پونو، واقع در جنوب شرقی لیما و هم مرز بولیوی، نیروهای انقلابی، شهر آزانگارو(با ٤٥ هزار نفر سکنه) و سه روستای نزدیك آنرا بمدت سه روز در ماه فوریه تصرف کردند. مصادره اراضی توسط هزاران دهقان در فوریه و مارس این بخش را کماکان می لرزاند. در این منطقه جنك خلق برای نخستین بار در اواسط دهه هشتاد آغاز گردید. دهقانان، زمینهای متعلق به نیم دوجین SAIS را مصادره کردند. این زمینها سابقاً املاك فئودالی بودند که دولت آنها را تصرف کرده و اداره میکرد. در عین حال، اعتصابات توده ای دهقانان در هوانکاولیکا و آپوریماك و منطقه جنگلی اطراف شه پوکالپا خواستار قیمت بیشتری برای محصولاتشان، اعتبارات بهتر و انصراف از پرداخت بدهیهایشان شدند. نیروهای سیاسی گوناگون تلاش کردند خود را در رهبری این خیزش روستایی قرار دهند.

اخیرا مبارزه مسلحانه تحت رهبری ح.ك.پ بطور خاص در دره رودخانه



چریکهای جوان در حال تمرین



مناطقی که از جانب دولت پرو بعنوان ((مناطق اضطراری)) اعلام گشته اند. پونو و برخی مناطق دیگر که فعالیت انقلابی در آنجا شدید است، بنابه دلایل خود دولت پرو، بعنوان ((مناطق اضطراری)) اعلام نشده اند.

مونتارو در بخش کوهستانی خونین واقع در شرق لیما، حدت یافته است. این منطقه در اکتبر ۱۹۸۸ تحت حکومت نظامی قرار گرفت. (۳۷ منطقه از مجموع ۱۷۰ منطقه بندی کشوری هم اکنون بطور مستقیم توسط قوای مسلح دولتی اداره میشوند. پرزیدنت گارسیا نیز به قوای مسلح اختیار تام داده تا تحت نام جنگ ((ضدخرابکاری)) هر کاری میخواهند در سراسر کشور انجام دهند. بهمین جهت، در حدود نیمی از جمعیت کشور به نوعی تحت کنترل نظامی قرار دارد.) خطوط برق رسانی و جاده هایی که به پایتخت منتهی میشوند در هنگامیکه یك اعتصاب مسلحانه منطقه ای قطع گشته و لیما را در تاریکی فرو برده یا آنرا از مناطق کوهستانی که آذوقه اش را تهیه میکرد بی ارتباط نموده و روحیه ای را در میان طبقات مختلف در پایتخت بوجود آورد که روزنامه های لیما آنرا ((روحیه محاصره)) لیما نامیدند.

برخی از شدیدترین جنگها در دره علیای رودخانه هوالاگا که از کوهپایه های آند شروع شده و پس از گذشتن از تپه های گرمسیری به جنگل ختم میشود، رخ داده است. بخش عظیمی از برگ کوکا در جهان در این منطقه کشت میگردد. مردم کوهپایه های آند طی هزاران سال و بویژه تحت فشار ستم و گرسنگی پس از فتح سرزمینشان بدست اسپانیایی ها است که برگ درخت کوکا را می جوند. امروزه این برگها را قاچاقچیان مواد مخدر از دهقانان خریداری کرده و به کلمبیا انتقال میدهند تا در آنجا به کوکائین تبدیل شوند. دهقانان این منطقه قربانیان جور و ستم ملاکین و پلیس که با هم کار میکنند، میباشند. گفته میشود سیصدهزار دهقان برای امرار معاش خود بر این منبع درآمد اتکاء دارند.

سیاست حزب عبارت است از جلوگیری از غصب زمینهای دهقانان و به سرقت رفتن محصولاتشان. نیروهای انقلابی بدون داشتن قدرت دولتی نمیتوانند به سادگی کشت کوکا را یك شبه از میان بردارند. در عوض دهقانان را تشویق می کنند که بخشی از زمینهایشان را به کشت محصولات خوراکی اختصاص دهند.

آمریکا چندین سال پیش ((مستشارانی)) جهت تعلیم و راهنمایی واحد نظامی پلیس پرو بنام ((پلیس ضدموادمخدر)) (UMOPAR) به این کشور گسیل داشت. ماموریت واقعی آنها جنگ علیه چریکهاست نه قاچاقچیان مواد مخدر، زیرا از زمانی که این برنامه شروع شد مقدار زمین زیر کشت برگ کوکا در منطقه تقریباً چهار برابر شد. هیچ بودجه ای برای کمك به دهقانان جهت تغییر نوع کشت در نظر گرفته نشد، که این خود نشان میدهد که جدیت در امر ریشه کنی مواد مخدر، تا چه حد مطمح نظر آمریکا است.بدون همکاری دولت پرو و همکاری حکومت ایالات متحده آمریکا به تجارت مواد مخدر که بشدت با ستم بر توده ها عجین است، امکانپذیر نمیبود. چرا که تنها دلیل موجودیت این تجارت، وجود بازار آن در ایالات متحده است.

فی الواقع، حکومت و طبقات حاکم در پرو هستند که به تولید کوکا وابسته اند. بطوریکه تخمین زده میشود، از طریق این تجارت ۱ تا ۳ میلیارد دلار ارز برای اقتصاد پرو که معتاد به واردات است، تامین میشود. چند تن از مقامات حکومتی پرویی بخاطر نقشی که در عملیات انتقال چند میلیون دلار، که آخرینشان در مارس ۱۹۸۹ بوده، در اروپا دستگیر شده اند. حتی بی شرمانه تر از این، حکومت گارسیا در ژوئیه ۱۹۸۸ لایحه ای را از تصویب گذارند که بازگشت بدون مانع، بدون دردسر و بدون مالیات دلارهای حاصل از فروش برگ کوکا در خارج را اجازه میداد ـ در حقیقت جلب میکرد. هدف حکومت از این تدبیر، تحصیل ارز خارجی مورد نیاز جهت بقاء خود بود. کل این اوضاع نمونه ای زشت از چگونگی عملکرد سرمایه امپریالیستی در به انقیاد کشاندن و معوج ساختن یکسان بخشهای ((قانونی)) و((غیر قانونی)) اقتصاد پرو، میباشد.

برخی مطبوعات ارتجاعی ادعا میکنند که موفقیت چریکها بخاطر در اختیار داشتن به اصطلاح سلاحهای برتری است که توسط پولهای هنگفت حاصل از تجارت مواد مخدر تهیه کرده اند. این اتهام نه تنها ثابت نمیشود بلکه خلاف آن نیز در خود همین مطبوعات گزارش شده است که مینویسند بخش اعظم سلاحهای چریکها کماکان توسط پلیس و قوای مسلح حکومتی ((تامین میشود))، که اشاره به واژه ای است که رفیق گونزالو در مصاحبه اش در رابطه با مصادره سلاح دشمن بکار گرفت. وی اضافه نمود که بهمراه این تسلیحات، سلاحهای دست ساز، (بویژه دینامیت) کماکان نقش پایه ای ایفا میکنند. تعداد اندکی سلاحهای خریداری شده نیز وجود دارند.

طبق یك اطلاعیه حکومتی در اواخر مارس، یك ستون سیصدنفری از چریکها در شهر اوچیزا واقع در کنار شعبه ای از رودخانه هوالاگا، یك واحد پلیس نخبه پنجاه نفره را درهم شکست، چریکها تمام شهر منجمله فرودگاه را به تصرف خود درآوردند. قرارگاه پلیس پس از یك جنگ شش ساعته که طی آن یك دوجین پلیس کشته و همین مقدار نیز مجروح گردید، تسلیم شد. گفته شد که پارتیزانها چند افسر را اعدام کرده و مابقی را آزاد ساختند.

قبلا در ماه ژانویه نیز یك واحد گشتی سی نفره پلیس در توکاچه واقع در جوار رودخانه هوالاگا در سان مارتین، هنگام بازگشت به قرارگاهشان مورد حمله واقع شدند. آنها به مدت چند ساعت زیر آتش شورشیان قرار داشتند که بنابه گزارشات واصله، چهار کشته و پنج زخمی به جای نهادند. باز هم در ماه ژانویه، پلیس گزارش داد که یك ستون دویست نفره چریکی تحت فرماندهی یك زن به یك واحد گشتی پلیس در پادره آباد واقع در هوانوکو حمله برده و هفت نفر از آنها را به قتل رساندند. پیش از این واقعه، یك کاروان موتوریزه بزرگ ارتشی در ماه نوامبر در آوکایاکو واقع در منطقه سان مارتین، مورد حمله غافلگیرانه قرار گرفت. واحدهایی که برای نجات آنها فرستاده شده بودند نیز مورد حمله واقع شدند. ارتش چنین گزارش داد که ۱۷ سرباز از دست داده و یکصد چریك کشته است. گزارش کشته شدن ۱۳ تن از قوای دولتی طی یك نبرد نسبتاً گسترده نزدیك تینگوماریا در ژوئیه ۱۹۸۸ منتشر شد. نمی توان انتظار داشت که دولت ارقام صحیح در این گزارشات اعلام کند، اما این ارقام حدوداً مقیاس نبردها را نشان میدهند.

شهر تینگوماریا ـ خدمات عمومی، اتوبوسها، بازار و خلاصه همه چیز در اوت ۱۹۸۸ به مدت ۷۲ ساعت تعطیل شد. خیابانهایش خالی شدند و به استثنای گشتهای ارتشی، کسی به شهر وارد و از آن خارج نشد. صحنه مناطق روستایی طی این اعتصاب مسلحانه منطقه ای،بطور مفصل در گزارشات روزنامه ال دیاریو وصف شده است. این گزارشات شرح میدهند که چگونه پنج هزار دهقان که توسط چند صد چریك سازماندهی و حمایت میشوند برای بلوکه کردن سیصد کیلومتر جاده ای که از حاشیه جنگل میگذرد ـ جاده اصلی منطقه ـ

بقیه در صفحه ۱۰

به نقل از ال‌دیاریو

اعتصاب مسلحانه در تپه‌های جنگلی: گزارش یك شاهد عینی

اعتصاب مسلحانه در کوهپایه های هوآلاگای علیا آغاز شده بود. چریکها هنوز آفتابی نشده بودند. ما آنها را قبلاً زیاد دیده بودیم ــ در حال راهپیمایی و یا در حال آژیتاسیون. اما اینبار قرار بود طور دیگری باشد. قرار بود سربازان ارتش چریکی خلق را در حال عملیات ببینیم. این گزارش عملیات و شرکت فعال دهقانان محلی است.

همانگونه که میدانیم، دهقانان به دلایل ایمنی از حضور در مزارعشان سرباز زدند.

در تمام طول روز مرتباً فرماندهی سیاسی ــ نظامی نیروهای مسلح دولتی مستقر در محل از رادیو بگوش میرسد که برقراری حکومت نظامی رابعنوان اقدامی احتیاطی علیه «روز مبارزه» (که قرار است از ساعت ۶ آغاز شود) اعلام میکند.

تاساعات پایانی بعداز ظهر هنوز جو بسیار حاد است. روستائیان خودرا آماده کرده اند که در نقاط مختلف جاده حاشیه ای «کارترا» (که شهرهای مختلف سراسر این منطقه رابه یکدیگر وصل میکند ــ ج ـ ف) تجمع کنند. در شهرها فعالیت روزمره کاملا خوابیده است. «روز مبارزه» سرساعت ۶ آغاز میشود.

دقیقاً در این ساعت بود که کسی برای بردن ما آمد. او خانه دار چابك و پرزوری بود که حدوداً چهل سال داشت وبه «میکائلا» معروف بود.او جلودار شد و مارا از جاده اصلی منحرف کرد واز طریق کوره راهی سنگلاخی که همچون نوار دور کوهستان پیچیده بود، بطرف بالا هدایت نمود. مابا دوربینها، ضبط صوت، چمدان سبك و هیجان غیرقابل وصفی به ملاقات ارتش چریکی خلق که غیر قانونی است، میرفتیم.

پس از حدود یکساعت و نیم راهپیمایی، شب هنگام به تك کلبه ای در دل جنگل انبوه رسیدیم.

داخل کلبه نشستیم و در حالیکه با خانواده میزبان گپ میزدیم، زیر نور شمع برای راضی کردن شکم مان، قهوه ای نوشیدیم و چیزی خوردیم. خیلی زود دوباره از بیرون صدای «میکائلا» بگوش رسید که میگفت باید دوباره راه بیفتیم.

وقتی از کلبه بیرون آمدیم نور چراغی متعجبمان کرد. دو جوان مقابلمان ایستاده بودند که چهره شان داد میزد روستایی هستند. پسر بنظر ۲۳ ساله و دختر حداکثر ۱۶ ساله. امایك چیز آنهارا از بقیه متمایز میکرد وآن تفنگی بود که هریك برشانه هایشان حمل میکردند. وسط جنگل عظیم خود را رودرروی دو تن از چریکهای حزب کمونیست که حزبی زیر زمینی است، یافتیم.

در حالیکه آهسته و شمرده حرف میزدند به ما خوشامد گفتند و از ما دعوت کردند که همراهیشان کنیم ــ اینبار برروی جاده حاشیه ای «کارترا». آنها جلو افتادند و راهنمای مابا اشاره به ما فهماند که پشت سرشان به ستون یك حرکت کنیم.

وقتی به جاده رسیدیم یك وانت بار باموتور روشن در انتظارمان بود. سه نفر داخل آن بودند. وقتی همراه راهنمای جداناشدنی مان سوار شدیم ده نفردیگر در حالیکه خود را با شاخه و علف پوشانده بودند از مخفیگاهشان بیرون آمدند. آکثرشان ملبس به یونیفورم ــ شلوار کلفت سبز و پیراهن تیره ــ بودند، چکمه های لاستیکی پوشیده و کوله پشتی به دوش داشتند. فقط شش هفت کلاه به سر میانشان بود، اما همه به تفنگ یا هفت تیر کالیبر بالا مسلح بودند. نارنجك، چاقو و چراغ نفت سوز وسایل آنها را تکمیل میکرد.

ماپشت وانت بار نشستیم و جوانان مسلح دور تادور مارا گرفتند. آنها هوشیارانه بیرون را میپاییدند. سلاحهایشان به حال آماده باش جلو و کنار جاده را نشانه رفته بود. بدین ترتیب آهسته برروی جاده حاشیه ای «کارترا» به پیش میرفتیم.

مسافت نسبتاً زیادی رفته بودیم که ماشین از جاده اصلی خارج شد و به یکی از بیشمار روستاهای منطقه رفت. از آنجا به بعد سفرمان را با پای پیاده در کنار جاده ادامه دادیم. مابه دو گروه در دوطرف جاده تقسیم شده بودیم. دونفر مسلح جلو میرفتند و دو نفر عقب که امنیت واحد چریکی را تضمین کنند.

پس از پانصد متر راهپیمایی، یك نفر ناگهان فریاد زد «یك ماشین، رفقا خودرا بپوشانید!» از دور نوری دیده شد. از جاده بیرون کشیدیم و خود را میان بیشه ها

به نقل از ال‌دیاریو

مبارزهٔ آگاهانه

نبرد برای به تعطیلی کشاندن لیما در نیمه شب دیشب توسط مردم این شهر انجام شد. این حرکت بدرخواست «کمیته مبارزه کارگران آگاه کارترا سانترال» صورت پذیرفت. این کمیته «از توده ها میخواهد که متحداً به مدت ۷۲ ساعت در برابر حکومت آپرا و مدافعان رویزیونیستیش بجنگند و مقاومت کنند.»

این روز مبارزه انقلابی بسیار از آن اعتصابات گذشته متفاوت است. دور باطل مبارزه صِرف اقتصادی گسسته شده و مبارزه برای قدرت سیاسی، علیه فاشیسم و کورپوراتیسم آپرایی و برنامه های جنایتکارانه اش در حق مردم، در حال شکل گیری است.

طی این سه روز مقابله رویاروی طبقاتی میان بورژوازی و ملاکین از یکسو و کارگران، دهقانان و توده های مردم و نیروهای مترقی از سوی دیگر. مردممان به خیابانها می ریزند تا با استفاده از تمامی اشکال مبارزاتی موجود بجنگند، و از توان بیکرانشان ــ که سابقاً مقید شده بود ــ علیه حکومت استفاده نمایند....

(ال دیاریو، ۲۷ سپتامبر ۱۹۸۸)

دیروز یعنی روز نخست تعطیلی... شاهد برخوردهای مسلحانه، راه بندانهای بسیار زیاد، خرابکاریها و تظاهراتهای اعتراضی بود.

طبقاتی پایتخت را به تعطیلی میکشاند

یك خصوصیت برجسته اینروز تاریخی از مبارزه، شرکت میلیشیای مسلح و زیرزمینی ح.ك.پ بود که به میان توده ها رفته و آنها را به شرکت در جنك خلق دعوت نمود.

غیبت از کار در کارخانه ها و محلهای داد و ستد، توده ای بود. وسائط نقلیه عمومی فقط به چند خط اتوبوس تقلیل یافته بود. غیبت در مدارس و مراکز درمانی نیز بیشمار بود.

از همان کله سحر صدها تن از کارگران کارخانه های بزرگ ناحیه، جاده را به کمك تنه درختان و تخته سنك بستند و پرچمهایی را برافراشتند که بر روی آنها نوشته شده بود: «بجنگید و مقاومت کنید! شورش برحق است!»

گروههایی از فقرای کپرنشینها نیز کارگران مزدبگیر را همراهی کردند و با کشاندن تنه درختان به وسط جاده و تلمبار کردن تایرها روی آسفالت و آغشته کردنشان با بنزین و شعله ور نمودنشان به نحوی که پلیس ضدشورش خود را در میان دود غلیظ یافت، حمایت کامل خود را از تعطیل ۷۲ ساعته نشان دادند.

نیروهای نظامی بسیار مسلح نیز از ساعت ۶ صبح تجمع یافتند. آنها برای محاصره کردن این ناحیه از پایتخت از زرهپوش استفاده کردند. وقتیکه نیروهای سرکوبگر بیش از پیش تقویت شدند، وقوع برخورد قابل پیش بینی بود.

درست هنگامیکه بنظر میرسید که کارگران در برابر محاصره عقب خواهند نشست، به یکباره صدای انفجار بمبهای دست سازی که از سوی تظاهر کنندگان مبارز پرتاب میشدند، طنین انداز میشد.

از سر استیصال، سرکوب اوج میگرفت و فضا از گاز اشك آور و دود باروت سلاح سربازان که یکسره بروی جمعیت کارگران آتش میگشودند، پر شده بود.

نزدیك کارخانه نساجی ال.هیلادو، در کیلومتر ۸/۵ کاراترا سانترال، دو کارگر که توسط گلوله سربازان بشدت زخمی شده، در خاك افتاده بودند...سه گارد پلیس نیز طی نبرد شدیدی که پس از انفجار بمبها در گرفت، زخمی شدند

در همان زمان، تظاهر کنندگان به پمپ بنزین فیستا در کیلومتر۲/۵ جاده ریخته و آنرابه آتش کشیدند....

بعدا، ناحیه ۵ کیلومتری کارترا سانترال توسط نیروهای مسلح، که هرکه را می یافتند دستگیر میکردند، تقریبا بطور کامل اشغال شد....(ال دیاریو، سپتامبر۱۹۸۸)

در دومین روز از بایکوت ۷۲ ساعته، متعاقب سابوتاژها، راه بندانها و تظاهراتهای خشونتبار طی نخستین روز، فرماندهان نیروهای مسلح دستور اشغال این منطقه کمربندی مهم صنعتی را صادر کردند.

بدین ترتیب، حصیرآباد هوایکان در حدودساعت پنج و نیم صبح مورد هجوم صد ها سرباز قرار گرفت...که چند دوجین افراد را دستگیر کرده و به دیگران اخطار کردند تا به مبارزه نپیوندند.

با استقرار سراسیمه نیروهای ارتشی که شمارشان به هشتصد نفر بالغ شده و از واحدهای کماندویی لئوپارد و واحدهای خدمات ویژه گارد غیره نظامی تشکیل میشدند، منطقه تحت کنترل در آمد. اما نتوانستند از ادامه بایکوت که امروز وارد سومین روز و آخرین خود میشود، جلوگیری کنند.

اگرچه بر خلاف روز نخست، عملیات و راهبندان انجام نشد، اما آژیتاسیون میان کارگران برای دومین روز پیاپی ادامه یافت. اکثریت کارگران در اعتصاب بوده و بسیاری از کارخانجات به حالت فلج در آمده بودند.

هزاران نفر جمعیت کپرنشینها نیز با حاضر نشدن سر کارهای خود به این اعتصابات (در کارخانجات عمده) پیوستند مدارس و بازارها نیز بسته ماندند (ال دیاریو،۲۹ سپتامبر۱۹۸۸) ■

انداختیم. در حالیکه خودرا پنهان کرده بودیم، بدترین احتمال را تصور میکردیم.

پس از سی ثانیه انتظار تب آلود همان صدا اعلام کرد «میتوانید بیرون بیایید، رفقا!» ماشین مال خود چریکها بود که برای انبوه روستائیانی که جلوتر برای بلوکه کردن جاده حاشیه ای «کارترا» کارمیکردند غذا میبرد. این مهمترین فعالیت .حزب کمونیست پرو بهنگام اعتصاب مسلحانه بود.

در انتهای منطقه حوالی «اوکایاکو»، شهری که جاده اسفالته درست به آن ختم میشد، ارتشی واقعی از روستائیان کارشان را در تاریکی آغاز نموده و مشغول بلوکه کردن کامل جاده میباشند.

درمقابل دیدگان ما پنج هزار نفر ظاهر شدند که مانند مورچه کار میکردند. تبر دهقانان درختان عظیمی را میانداخت و بقیه افراد جاده را باآن می پوشاندند. صدای فریاد «چوب بده بیاد» مرتباً از میان گرد و غبار بگوش میرسید. با طلوع آفتاب دهقانان کارشان را تمام کرده بودند و سیصد کیلومتر از جاده را بطور کامل و باتلاشی سرسختانه، با استفاده از بشکه، درخت و هزاران هزار کیلو سنك بسته بودند.

ما حدود هشت ساعت آنجا بودیم و کار سخت شبانه دهقانان را ضبط میکردیم آنها با نوشیدن مقدار زیادی شربت آبلیمو و با خواندن آوازهای انقلابی که با شور و شوق فراوان اجرامیشد، خستگی شان را در میکردند. تمام اینها زیر نگاه هشیار یك واحد چریکی قوی که آماده مقابله با هر حمله ای بود، انجام میگرفت.

در سحرگاه ۲۱ ژوئیه توده های دهقان در حالی که به سختی راه خود را از میان سنك و کلوخ هایی که بر جاده ریخته شده بود میگشودند، بسوی دهات خود روان شدند. ما همراه واحد چریکی که حدود دویست نفر بودند، بطرف پایگاهی در جنگل براه افتادیم...

(ال دیاریو، ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۸) ■

پرو

بقیه از صفحه ۷

جهت ایجاد اشکال در تحرك قوای مسلح و از اینرو بخاطر بهبود بخشیدن به شرایط جنك خلق و قدرت سیاسی انقلابی در منطقه، شب هنگام در محلهای معین حاضر میشوند.

در«خود دروازه های پایتخت» ـ آنگونه که مطبوعات نامگذاری کرده اند ـ در یك ناحیه مسکونی کوچك در ۱۰ کیلومتری لیما، صدها تن با شعارهای «سیب زمینی از آن ماست، زنده باد مبارزه مسلحانه، زنده باد صدر گونزالو» محصول سیب زمینی یك زمیندار بزرگ را در ماه فوریه مصادره کردند. در حالیکه پرچمهای حزب به اهتزاز بوده و اعلامیه هایش پخش میشد. سیزده تن سیب زمینی در میان زاغه نشینهای ناحیه توزیع گردید. این عملیات در مسیر جاده «کارترا سانترال»، جاده ای که لیما را به دره ای که عمده مواد خوراکی مورد احتیاج لیما را تامین میکند، و نیز به کوهپایه های ورای آن وصل مینماید، مورد توجه شدید کسانی واقع شد که قبل از آن به قدرت گیری انقلاب در خود پایتخت واقف نشده بودند.

عملیات هشتم مارس، ۱۹۸۹ روز جهانی زن، این قدرت را شدیداً نشان داد. در این عملیات در کمال تعجب رهگذران و پلیسها، هزاران زن و مرد در عصر هنگام در مرکز شهر لیما دست به راهپیمائی زدند، آنها شعار میداند: «جنك خلق را برای رهایی زنان گسترش دهید! مرگ بر فمینیسم بورژوایی و رویزیونیستی! هشتم مارس روز جنك است! زنده باد صدر گونزالو! زنده باد ح.ك.پ! زنده باد جنك خلق» محلهای استقرار پلیس در مسیر راهپیمایی هنگام گذشتن سریع تظاهرکنندگان با دینامیت منفجر شدند. پلیس مسلح که ناحیه را محاصره کرد دریافت که تظاهرکنندگان بلافاصله ناپدید شدند.

این نخستین عملیات توده ای به درخواست «جنبش دفاع انقلابی خلق» (یك تشکیلات توده ای ح.ك.پ) بود. این تشکیلات بمشابه یك جبهه متحد در شهرها عمل میکند که هدفش «متحد ساختن توده ها، از کارگران گرفته تا دهقانان، زاغه نشینان و خرده بورژوازی، خنثی نمودن بورژوازی متوسط و حمایت از نیروهای دمکراتیك است که موافق جنك خلق میباشند ـ به نقل از اسناد منتشره کنگره ح.ك.پ در اوایل ۱۹۸۸ در بخش مربوط به ضرورت ایجاد تشکیلاتهای توده ای توسط حزب. این سند در توضیح خط مشی توده ای حزب از«ثبات قدم در تنها تاکتیك مارکسیست ـ لنینیستی» سخن میگوید، که منظورش عبارت است از کمك به توده ها برای «خلاص شدن از پشته های عظیم زباله رویزیونیسم و اپورتونیسم»، «پائین تر و عمیقتر به میان توده های واقعی رفتن»، «آموزش دادن توده ها در باره جنك خلق»، و«انجام یك مبارزه بی وقفه علیه رویزیونیسم و اپورتونیسم».

همزمان با این عملیات در مرکز شهر، پرچمهای سرخ با سمبلهای داس و چکش حزب در چندین زاغه نشین و نواحی عمده صنعتی به اهتزاز درآمده و اعلامیه های«جنبش دفاع انقلابی خلق» توزیع گردید. هنگام عصر همانروز پیش از عملیات «جنبش دفاع...» صدها دانشجو، کارگر، اعضای تشکیلات زاغه نشینها و سایرین در جلسات عمومی و قانونی در محوطه دانشگاه جمع شده بودند. گزارش روزنامه ال دیاریو این حوادث مختلف را در تقابل با سایر جلسات مربوط به روز جهانی زن که توسط رویزیونیستها و رفرمیستهای به اصطلاح چپ متحدمنعقده در همانروز که مسئله رهایی زن را جدا از جنك خلق برای رهایی کشور و یا در مخالفت با آن مطرح می ساختند، ارزیابی نمود.

ژوئیه ۱۹۸۸ شاهد نخستین اعتصاب عمومی سراسری در پرو طی یك دهه اخیر بود. فراخوان این اعتصاب عمومی توسط کنفدراسیون قدرتمند اتحادیه های کارگری بنام CGTP که تحت کنترل رویزیونیستها است، صادر گردید. ح.ك.پ فراخوان یك «اعتصاب رزمنده» در لیما را صادر کرد. ح.ك.پ در آیاکوچو و آپوریماك یك اعتصاب مسلحانه که در برگیرنده حمله به واحد های ارتشی و پلیس بود، انجام داد. دسته ای از کارگران جوان که صورتهای خود را با دستمال پوشانده بودند، در تقبیح رهبری CGTP، در عملیات مرکز شهر پایتخت شعار ح.ك.پ را فریاد میزدند: «بجنگیدو مقاومت کنید»

دراواخر ماه سپتامبر، «کمیته مبارزه کارگران آگاه کارتراسانترال» فراخوان یك اعتصاب سه روزه را صادر نمود. این تشکیلات قانونی و جدیدالتاسیس تو سط کارگران کارخانجات و کارگاههای مسیر صنعتی این جاده بنا نهاده شده بود. آنها در کارخانجات نساجی، یدکی اتوموبیل یا یخچال سازی و سایر تاسیسات، آجر سازی و غیره اعتصاب براه انداختند، بسیج توده ای کردند، جاده ها را به آتش کشیده و بستند، وباپلیس به زد وخورد پرداختند. تشکلات موجود در زاغه نشینها خود را با صفت «خود آگاه» توصیف می کنند نیز به این کمیته مرتبط بوده و نقش مهمی را ایفا میکردند، درست مثل تشکلات مشابه کارگران شهرداری، کارگران هتلها، کارگران دانشگاهها، دستفروشها و سایرین. «جنبش کارگران آگاه»، که یك تشکل توده ای مخفی تحت رهبری ح.ك.پ است، از اعتصابات اعلام پشتیبانی کرد. بنابه گزارش ال دیاریو میلیشیای مسلح ح.ك.پ در جنك و آژیتاسیون شرکت جست.

فراخوان اعتصاب مسلحانه در اواسط ژانویه ۱۹۸۹ در ناحیه صنعتی خیابان آرژانتین در لیما باعث شد که واحدهای مسلح تفنگدار، کل ناحیه به انضمام نقاط استراتژیك اطراف شهر را اشغال کنند.

طی ماههای فوریه و مارس ۱۹۸۹، کارگران دولت در لیما مکرراً راهپیمایی کرده و با پلیس درگیر شدند. برخی نیروهای درون آنها از ح.ك.پ و جنك خلق تحت رهبریش حمایت کردند. طی دوره اکتبر تا دسامبر ۱۹۸۸، هفتاد هزار معدنچی تاسیسات زمینی و زیرزمینی معادن کوهستانهای شرق لیما برای امتیازات مربوط به دستمزد و بازنشستگی در اعتصاب بودند. هزاران نفر از معدنچیان و خانوده هایشان دست به یك راهپیمایی سیصد کیلومتری تا پایتخت، بنام«راهپیمایی جانفشانی»، زدند. ح.ك.پ در رابطه با این اعتصاب عملیات مسلحانه انجام داد. سائول کانتورال، یك رفرمیست از چپ متحد که رهبر اتحادیه کارگران معدن بود به دلایل خاص خودش از محکوم کردن علنی ح.ك.پ سرباز زد. او در فوریه ۱۹۸۹ توسط جوخه های مرگ حکومت، به قتل رسید.

این جوخه های مرگ حکومتی برای نخستین بار در ۱۹۸۶ پدیدار شدند، اما از سال ۱۹۸۸ عملیات خود را در سطح وسیع و علنی شروع کرده اند. آنها نام خود را از «کماندو رودریگو فرانکو» که یك افسر عضو آپرا که گفته میشود توسط چریکهای ح.ك.پ کشته شده، اقتباس کرده اند. نخستین اعلامیه علنی شان، قتل مانوئل فبرز را اعلام داشت. وی وکیل مدافع «عثمان موردته» که پلیس مدعیست یکی از رهبران بالای ح.ك.پ است، بود که تازه

وی را ازاتهام «تروریسم» مبرا ساخته بود.(موردته بخاطر اتهام دیگر در زندان ماند.)

قتل وی در صبح روز ۲۸ ژوئیه یعنی روز ملی پرو انجام گرفت. در عرض چند دقیقه بعد جراید اطلاعیه ای از سوی «گروه کماندو...» دریافت کردند که در آن اعلام شده بود کسانی که به انقلابی بودن متهمند و یا مظنون به حمایت از انقلابیون هستند، دیگر نمیتوانند با استفاده از سیستم قانونی از مرگ بگریزند. چند ساعت بعد، پرزیدنت گارسیا طی سخنرانیش بمناسبت روز ملی همین مضمون را اعلام داشت: «همه ما میدانیم که تروریسم از دمکراسی مان استفاده میکند، و ما نباید اجازه اینکار را بدهیم»، بعلاوه «همه ما میدانیم که تروریسم از امتیاز جراید آزاد در این کشور استفاده میکند.» این قسمت آخر بطور خاص متوجه روزنامه ال دیاریو بود که با انتشار یك مصاحبه طولانی با رفیق گونزالو درست یکهفته پیش از آن تاریخ، غضب حکومت را متوجه خود ساخته بود. مضافاً اینکه، مانوئل فبرز یکی از مشاوران قانونی این روزنامه بود.

قبلا در اکتبر ۱۹۸۷، دو تن از اعضای آپرا بر اثر انفجار پیش از موقع یك بمب هنگام کارگذاشتنش جلو دفتر روزنامه ال دیاریو، کشته شده بودند. سوءقصدهای نافرجامی هم به جان مسئولین این روزنامه انجام شده بود. سه هفته پس از سخنرانی گارسیا یك دسته صدنفری از افراد مسلح پلیس به چاپخانه روزنامه حمله بردند که تازه سی هزار نسخه از یکصد هزار نسخه از روزنامه را که حاوی مصاحبه با رفیق گونزالو بود چاپ کرده بود. مصادره شدند، چاپخانه در هم شکسته شد، و صاحبش به زندان افکنده شد که هنوز هم در آنجا نگاه داشته شده است.

چند وقت بعد، سردبیر و ناشر روزنامه ال دیاریو بنام «لوئیس آرسه» به اتهام رابطه با ح.ك.پ دستگیر شد. پس از ۳۷ روز زندانی، بخاطر فقدان شواهد و مدارك کافی از وی رفع اتهام شده و آزاد گردید. این روزنامه تا اوایل اکتبر بصورت هفتگی در تیراژ کم منتشر میشد، تا اینکه بالاخره حکومت موفق شد از انتشارش جلوگیری کند. پس از آن دفاتر و محل سکونت کارکنان این روزنامه بمب گذاری شدند. در ماه دسامبر حکومت با استناد به یك قانون جدید که هدفش تعطیل کردن ال دیاریو بود آرسه را به اتهام «طرفداری از تروریسم» مجدداً به زندان افکند. یکبار دیگر از زندان آزاد شد. اینبار از کشور خارج شده و یك سفر اروپایی را آغاز کرد تا پول لازم جهت مرمت روزنامه اش را تهیه کند و نیز واقعیت آنچه را که در پرو اتفاق می افتد باز گو نماید.

پس از پنج ماه سکوت، ال دیاریو مجدداً در هشتم مارس بصورت هفتگی در تیراژ پنجاه هزار نسخه (به علت کوچکی موسسه) به چاپ رسید. (گفته میشود که نیمی از این تیراژ در پایتخت و نیمی در سایر استانها توزیع میگردد.) نخستین شماره جدید حاوی سرمقاله ای در مورد کازار همبستگی جهت جمع آوری کمك مالی برای روزنامه بود، که طبق آن بیشترین حمایت از روزنامه از سوی کارخانجات و نواحی زاغه نشینهای اطراف آنها انجام گرفته بود.

آرسه در مورد حوادث جاری در پرو با جهانی برای فتح گفتگو نمود. علاوه بر شرکت در یك سلسله جلسات عمومی، وی گزارشی برای کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در ژنو تهیه نمود این کمیسیون اجازه نداد او حضوراً با آنها صحبت کند. گزارش آرسه روابط گسترده میان گروه «کماندو رودریگو فرانکو»، حزب گارسیا بنام آپرا و کل حکومت را افشاء میکند. آرسه برخی از این اطلاعات را هنگامیکه در زندان بود از اعضای پلیس بدست آورده و بعداً خود دست به تحقیقات زد. این اطلاعات با برخی اطلاعات مندرجه در نیویورك تایمز و جراید اروپایی مطابقت دارد که آگوستین مانتیلا (از وزرای گارسیا) را رئیس یك تشکیلات تروریستی میدانند که از طریق «دیرکوته» (پلیس «ضد تروریست» پرو) فعالیت میکند و اعضای آپرا و پلیس را که در آمریکا و کره شمالی آموزش داده اند در اختیار دارد، علاوه بر اینکه تسلیحاتش را کره شمالی تامین میکند.

این جوخه مرگ تاکنون حدود دو دوجین انسان را به قتل رسانده است. علاوه بر اشخاص سرشناس متهم به عضویت در ح.ك.پ و یا حمایت و پشتیبانی از آن، سایر کسانی که خشم حزب آپرا را بر انگیزانند نیز آماج سوءقصد واقع میشوند. این گروه کشتن یك خبرنگار اهل آیاکوچو از یك مجله دست راستی را در ژانویه ۱۹۸۹ اعلام کرد. این گروه همچنین جنك روانی علیه انقلاب براه میاندازد، واحدهای مسلحش را برای نوشتن تهدید و شعارهای ضدانقلابی طی اعتصابات میفرستد، مقبره «ادیت لاگوس» یکی از جانباختگان ح.ك.پ را منفجر میکنند، و به تهدید و ارعاب و انتقام ارتجاعی میپردازند. چنین معلوم شده که چند تن از قربانیان جنایات این گروه به صورت قانونی توسط پلیس «ضدتروریست» دستگیر شده اند و سپس جسد مضروب آنها در ساحل یافت شده است. سپس روزنامه ها اطلاعیه گروهی بنام «گروه کماندو....» را دریافت میکنند و پلیس داشتن هرگونه اطلاعاتی را در این رابطه انکار میکند.

آرسه و شماره های اخیر ال دیاریو نیز اطلاعات مهمی در مورد زندانیان جنگی که از قتل عام ۱۹۸٦ جان به سلامت بردند و زندانیان دیگری که اخیراً بازداشت شده اند، ارائه میدهند. در ژوئن ۱۹۸٦، حکومت گارسیا ابتدا مقاومت زندانیان را برانگیخت و سپس قوای مسلحش را برای حمله بدانها فرستاده و بالاخره بسیاری از افرادی را که تسلیم شده بودند به قتل رساند. در مجموع دویست و پنجاه زندانی انقلابی مورد شلیك گلوله، ضرب و شتم واقع گشته، و با بستن دینامیت به بدنشان منفجر شد و یا زنده بگور گشتند. در جریان وقوع این جنایات و متعاقب آن قوای مسلح زندان به قصد لاپوشانی وقایع جزیره ال فرونتون و زندان لوریگانچو را با خاك یکسان کردند. از آن به بعد کلیه زندانیان در لیما منجمله حدود یکصد زندانی زن که قبلا در زندان ال کالائو بودند به زندان جدید لیما بنام کانتو گرانده منتقل گشتند. سایر زندانیان در سراسر کشور در زندانهای محلی نگهداری میشوند.

گزارش شده بود که زندانیان کانتوگرانده در تدارك برگزاری مراسم هشتم مارس، روز جهانی زن میباشند. گزارشاتی در دست است که نشان میدهد آنها برنامه منظم «خودسازی» آموزش، مطالعه و خلق هنر انقلابی در زندان را به عنوان بخشی از خط مشی ح.ك.پ جهت تبدیل زندانها به «سنگر درخشان نبرد»، به پیش میبرند. آنها هنوز هم تحت ضرب و شتم و ایذاء و آزارپیگیر حکومت قرار داشته و تلاش می کنند که آنانرا از نظر سیاسی و فیزیکی خرد کنند. برق بندهای این زندان جدید از اوایل امسال قطع بوده است. علاوه بر سایر نتایج این امر، بدین ترتیب آنها قادر به پخت و پز نیستند. این در حالیست که عمده مواد خوراکیشان بطور خام قابل خوردن نیستند. بردن میوه

بقیه در صفحه ۷۹

کمونیستهای افغانستان

گزیده‌ای از سومین هسته انقلابی

متن زیر گزیده ای ازقطعنامه جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان است که در شماره ۱۸ نشریه «ندای انقلاب» (ارگان مرکزی هسته) درج گشته است.

موقعیت کنونی از لحاظ اوضاع منطقه و افغانستان برای مبارزات خلق ما و نیز برای کمونیستها و جنبش کمونیستی کشور موقعیت حساسی است، موقعیتی که از یك جانب می تواند خطیر باشد و از جانب دیگر می تواند زمینه ساز فرصتهای مساعدی برای پیشبرد مبارزات انقلابی محسوب گردد...

-تضاد میان خلقهای تحت ستم و امپریالیستها، تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی و تضاد میان نیروهای مختلف امپریالیستی، فعلا بشکل تضاد میان بلوکهای امپریالیستی آمریکا و شوروی، که همگی ریشه در اساس سرمایه داری امپریالیستی جهانی دارند، سه تضاد اصلی جهان کنونی را تشکیل می دهند. از میان این سه تضاد اصلی، تضاد میان خلقهای تحت ستم و امپریالیستها تضاد عمده فعلی محسوب می گردد. جلسه با تائید موضوعات فوق ابراز یقین نمود که جریان تجاوز کارانه و امپریالیستی ساخت و بافت و داد گرفت سیاسی که از مدتی به این طرف میان بلوکهای امپریالیستی شوروی و آمریکا آغاز گردیده است، نه تنها قادر به از میان بردن تضاد میان امپریالیستها بعنوان یکی از تضادهای اصلی جهانی نمی باشد، بلکه تدارکی برای تشدید جدی تر این تضاد در آینده، شاید نه چندان دور محسوب می گردد. از آن مهمتر هرقدر جنبه های مختلف این ساخت و بافت و دادو گرفت سیاسی امپریالیستی بیشتر رسوا می گردد بهمان اندازه تضاد عمده فعلی یعنی تضاد میان خلقهای تحت ستم و امپریالیستها را کیفیتا بیشتر از پیش تشدید نموده و روند انقلاب جهانی را متمرکزتر می سازد. با توجه به مسائل مطرح شده بالا، جلسه با اطمینان ابراز می دارد که افسونهای بنمایش گذاشته شده امپریالیستی، قادر به تحلیل بردن روند انقلاب جهانی نبوده و این روند همچنان به طرف اعتلا حرکت خواهد کرد.

-ضرباتی که سوسیال امپریالیستها و رژیم مزدورشان در کابل از سوی مقاومت مردم افغانستان متحمل گردیده اند، عامل عمده، تلاشهای امپریالیستی و ارتجاعی فعلی آنها در افغانستان محسوب می گردد. آنها که نتوانستند از طریق لشکرکشی امپریالیستی و براه انداختن قتل و کشتار و ویرانگری وحشیانه، مقاومت مردم ما را سرکوب نمایند؛ اکنون درصددند که از طریق سازش و مصالحه با امپریالیسم غرب و وابستگان منطقوی و افغانی شان، تسلط خود را بر افغانستان همچنان پابرجا نگه دارند. جلسه تاکید می نماید که هرقدر جریان این مصالحه و سازش امپریالیستی و ارتجاعی افشاتر گردد بهمان اندازه می توان به طرف مبارزه آزادیبخش انقلابی ضد سوسیال امپریالستی و ارتجاعی سوق داده و باعث ضربت خوردن بیشتر سوسیال امپریالیسم شوروی و مزدورانش و امپریالیسم غرب و وابستگانش در افغانستان گردد و در نتیجه می تواند زمینه برای پیشبرد مبارزه انقلابی کمونیستها و اعتلای جنبش کمونیستی کشور مساعدتر شود. آنچه در این میان ضرورت مبرم و حیاتی دارد برافراشتن درفش مستقل مبارزاتی پرولتاریا، یعنی درفش کمونیستی در میدان کارزار خونین افغانستان می باشد که باید توسط دستان توانای حزب کمونیست افغانستان، حزب مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه با اصولیت و دلاوری برافراشته شود.

-در مورد مسائل تشکیلاتی بحث نسبتا مفصلی از زوایای مختلف توسط رفقای شرکت کننده در جلسه صورت گرفت. غرض پاسخ دهی به ضرورتهای مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست افغانستان و نیز حل پرابلمهای مربوط به تدارك برای فعالیت نظامی مستقل، یعنی تدارك برای آغاز جنك خلق....

-رهبری انقلاب افغانستان بمثابه، بخشی از انقلاب جهانی پرولتری فقط و فقط از عهده حزب پیشاهنك پرولتاریا که مسلح به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بوده و ارتش رزمنده، خود را برای به پیروزی رساندن جنك خلق ما در اختیار داشته باشد، بر می آید. اولین وظیفه عاجل و اساسی که اکنون در مقابل کمونیستهای کشور قرار دارد عبارت است از تامین وحدت در میانشان براساس یك مشی درست واصولی مبتنی برمارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون،بخاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان حزب رهبری کننده جنك خلق ما.

....جلسه،تشکیل کمیته، انسجام و وحدت هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان وکمیته، تبلیغ وترویج مارکسیسم -

جلسه مهمی برگزار کردند

جلسه عمومی کمونیستهای افغانستان

لنینیسم واندیشه مائوتسه دون رادر این راستاموفقیت مهمی برای جنبش کمونیستی کشور به حساب آورده واین موضوع راکه این کمیته درحال تبدیل شدن بمرکز وحدت کمونیستهای افغانستان می باشدموردتائید قرارداد...

ـ ضرورت گسترش مبارزات ایدئولوژیك ـ سیاسی مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوتسه دون اندیشه علیه مشی های رویزیونیستی، سنتریستی واپورتونیستی درمیان تمامی نیروهاوافرادمنصوب به جریان شعله جاوید و ضرورت مبارزات مشترك علیه سوسیال امپریالیسم ـ امپریالیسم وارتجاع ایجاب می نماید که باید زمینه های ایجاد همکاریهای لازم و ممکن با تمام نیروها و افراد منسوب به جنبش دمکراتیك نوین کشور جستجو گردد. جلسه ضمن تائید این موضوع تائید می نماید که هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان دسته ها و افراد رسوا، بدنام و مشکوکی را که حاملین و عاملین آشکار تسلیم طلبی، رویزیونیسم چینی، رویزیونیسم خوجه ای می باشند، نه تنها شامل در جنبش کمونیستی افغانستان نمی داند ـ بلکه آنها را دیگر منصوب به جریان شعله جاوید* (جنبش دمکراتیك نوین) نیز ندانسته و نمی تواند با آنها همکاری و ارتباط داشته باشد.

جلسه موکدا، خاطرنشان می سازد که این روابط و همکاریها نه تنها باید در تعارض با فعالیتهای ما در کمیته انسجام و وحدت و امر استحکام و گسترش کار و پیکار هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان یعنی مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان قرار نگیرد، بلکه باید مستقیم و یا غیر مستقیم بتواند در خدمت آن قرار داشته باشد. بدین جهت جداً ضروری است که فعالیت در این عرصه نه بمفهوم عدم توجه کم به امر مبارزه ایدئولوژیك ـ سیاسی علیه مشی های انحرافی موجود در میان نیروهای منصوب به جریان شعله جاوید، بلکه بمفهوم تهاجم عملی علیه این مشی ها تلقی شده و بر شکوفایی مبارزه در راه ایجاد کمونیست افغانستان می افزاید، همچنان که باید در جهت منفرد نمودن هرچه بیشتر حاملین رویزیونیست، سانتریسم، اپورتونیسم و تسلیم طلبی حرکت نماید.

ـ ایجاد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و انتشار بیانیه آن، توسط نمایندگان احزاب و سازمانهای شرکت کننده در کنفرانس دوم احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیستی جهان در ماه مه ۱۹۸٤ دستآورد عظیمی است که در سالهای اخیر نصیب جنبش بین المللی کمونیستی گردیده است. هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان از همان ابتدای تشکیل خود در ماه حمل ۱۳٦۵ بر اساس انترناسیونالیسم پرولتری و درك ضرورت مبارزه برای ایجاد انترناسیونال کمونیستی، در صدد برآمد تا با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در ارتباط و پیوند قرار بگیرد و این خواستش را در اعلامیه منتشره جلسه موسس خود درج نمود.

با در نظرداشت موفقیت کمیته مرکزی منتخب جلسه عمومی دوم در مورد تامین ارتباط هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان با کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و با ملاحظه، توجه رفیقانه ای که از سوی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مورد جنبش کمونیستی افغانستان ابراز می گردد، جلسه عمومی سوم فیصله بعمل آورد که براساس پاسخگویی به ضرورتهای جنبش کمونیستی افغانستان و جنبش کمونیستی بین المللی سعی گردد تا کیفیت روابط ایجاد شده تا آن سطحی ارتقا پیدا نماید که ما واقعا بتوانیم مبارزاتمان را بمثابه بخش جدایی ناپذیری از جنبش بین المللی کمونیستی به پیش ببریم. جلسه تاکید نمود که هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان باید اجرای وظایف و مسئولیتهایی را که از این بابت می تواند برعهده اش باشد با شجاعت و جدیت متقبل گردد....

مرگ بر سوسیال امپریالیسم ـ امپریالیسم و ارتجاع

زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون

مرگ بر رویزیونیسم

یا مرگ یا پیروزی



*یك نشریه انقلابی که بوسیله جنبش انقلابی بنام «سازمان جوانان مترقی» که هوادار مارکسیست ـ لنینیست در دهه شصت بود، منتشر می شد. از آن زمان ببعد همه کسانی را که اندیشه مائوتسه دون و راه چین را قبول داشتند را، «شعله ای» می خواندند.

پیام هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان به کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

رفقــا،

درودهای گرم کمونیستی ما نثار شما و تمامی سازمانها و احزاب شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!....

پیام شما بر ثبات عزم مان و استواری گامهایمان در پیشروی به راهی که برگزیده ایم ـ راه انقلاب دمکراتیك نوین و انقلاب سوسیالیستی و حرکت بسوی جامعه کمونیستی ـ افزود و این باور ما را که خود را جزء جدائی ناپذیری از جنبش بین المللی کمونیستی بدانیم بیشتر از پیش تقویت نمود.

جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان موقعی دائر گردید که مبارزه انقلابی خلق ما از یك جانب در موقعیت خطیری قرار دارد و از جانب دیگر فرصتهای مناسبی برای آن مساعد میگردد.

سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدورش در کابل که پس از یك دهه قتل و کشتار مردم ما و بنمایش گذاشتن وحشیگریهای تجاوز کارانه امپریالیستی و ارتجاعی ضربات جبران ناپذیری را از سوی مقاومت مردم افغانستان متحمل گردیده اند، از مدتی به اینطرف تلاش دارند تا از طریق سازش و مصالحه با امپریالیستهای غربی و وابستگانشان در منطقه و افغانستان خود را از وضع نامناسبی که در آن قرار گرفته اند نجات دهند. آنها سخت در تلاشند تا از اینطریق خروج به اصطلاح آبرومندانه قوای متجاوز را طوری تکمیل کنند که تسلط شان بر افغانستان همچنان پابرجا بماند. از جانب دیگر نیروهای ارتجاعی ایکه به امپریالیستهای غربی و وابستگانشان در منطقه مربوطند و مدعی رهبری مقاومت میباشند هم اکنون همگی کم و بیش در مسیر سازش و مصالحه با سوسیال امپریالیستهای شوروی افتاده اند. این عامل و عوامل متعدد دیگر باعث میگردد که این نیروها روز به روز ءافزونتر از قبل در نزد توده های مردم رسوا شده و ماسکهای دروغین چهره هایشان از هم دریده شوند. در چنین شرایطی این امکان بیشتر میگردد که تمامی تلاشهای سوسیال امپریالیستها، امپریالیستها و مرتجعین نه در جهت دستیابی به راه حلهای امپریالیستی بلکه بطرف حدت بخشیدن تضاد خلق افغانستان با سوسیال امپریالیسم ـ امپریالیسم و ارتجاع سیر نموده و زمینه برای پیشبرد مبارزه انقلابی خلق ما مساعدتر گردد.

جلسه تاکید مینماید که نه تنها ضرورت استفاده انقلابی از زمینه های بالفعل و بالقوه در جهت تبدیل نمودن مقاومت موجود فعلی به مبارزه انقلابی آزادیبخش، از کمونیستهای افغانستان طلب مینماید که بر اساس خط ایدئولوژیك مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون وحدت اصولی در میانشان را تامین نموده و حزب کمونیست افغانستان را تشکیل دهند، بلکه موجودیت همین زمینه های مساعد و شکل گیری دورنمای مساعد آینده این وظیفه مهم و اساسی را بیشتر از هر وقتی قابل دسترسی نیز میگرداند. به همین جهت است که هم اکنون کمیته انسجام و وحدت میان هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان و کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون که از مدتی قبل بخاطر تامین وحدت میان هر دو تشکل بمثابه سنك بنائی برای وحدت اصولی کلیه کمونیستهای افغانستان تشکیل گردید، نه تنها روز به روز گامهای جدیتری را بطرف تامین وحدت میان تشکیل دهندگان اولیه برمیدارد بلکه در حال تبدیل شدن بمرکز وحدت اصولی جنبش کمونیستی پراکنده کشور بوده و نیروهای تازه ای را بسوی خود جلب مینماید. حمایت جدی و آشکار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از این حرکت آغاز شده، تلاشهای ما را از حیثیت بزرگی برخوردار میسازد و امیدواری ما را برای تشکیل هر چه اصولیتر و زودتر حزب کمونیست افغانستان، حزب رهبری کننده جنك خلق ما، شکوفاتر میسازد.

رفقــا!

ما ادای مسئولیت و اجرای وظیفه در

تمامی عرصه های مبارزاتی و منجمله در عرصه مبارزه بخاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان را بدون پیوند ارگانیك با جنبش کمونیستی بین المللی (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) نه اساساً میتوانیم در نظر داشته باشیم و نه اصولا میتوانیم بسرانجام رسانیم. به یقین امر به ثمر رساندن مبارزه جدی آغاز شده بخاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان نه تنها به تلاشهای خستگی ناپذیر کمونیستهای افغانستان مربوط است بلکه در عین حال و اساساً مسئله ای است مربوط به جنبش بین المللی کمونیستی.

جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان اذعان دارد که ضرورت دستیابی اصولی و هر چه سریعتر به این مهم ایجاب مینماید که ما مبارزات مان را بمثابه گردان جدائی ناپذیری از ارتش کمونیستی انقلابی متشکل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به پیش ببریم و در این راستا اجرای وظایف و مسئولیتهای مان را با تمامی توان برعهده بگیریم.

با درودهای گرم رفیقانه
جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان

دسامبر ۱۹۸۸

پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان

رفقا،

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از این فرصت مهم استفاده کرده درودهای گرم کمونیستی خود را نثارتان میدارد و امیدوار است که جلسه عمومی سوم بتواند با موفقیت گامهای مهمی در پاسخگوئی به مسائل عاجل جنبش کمونیستی و انقلاب افغانستان بردارد.

امروزه سوسیال امپریالیستهای روس و رژیم دست نشانده کابل که از مقاومت مردم افغانستان ضربات جدی خورده اند به فکر مانورهائی برای تخفیف لطمات وارده افتاده اند که از آن جمله است بیرون کشیدن قوای روس. از طرف دیگر طبقات غیرانقلابی و نوکران غرب، این مدعیان رهبری جنبش مقاومت نیز بشدت بر سر انتخاب زاه تضاد دارند.

درهم آمیختگی و تلاقی تضادهای مهم جهان در رزمگاه پیچیده افغانستان و وجود یك مقاومت مردمی، اهمیت برپاداشتن یك آلترناتیو اصیل پرولتری را صد چندان میکند. آنجا که ارتجاعیون رنگارنك، سوسیال امپریالیستها و امپریالیستهای غربی، برای خفه کردن، تحلیل بردن و منحرف کردن مبارزه توده ها به انواع زور و نیرنك توسل میجویند، تنها و تنها پرچم سرخ پرولتاریاست که میتواند مبارزه قهرمانانه توده ها را از این بن بست راه حل های امپریالیستی بدر آورده و آنان را نه برای مقاومت صرف که برای پیروزی رهبری کند - پیروزی انقلاب دمکراتیك نوین و پیشروی بسوی سوسیالیسم و کمونیسم.

وظیفه شما کمونیستهای افغانستان است که انقلاب افغانستان را بمثابه بخشی از انقلاب پرولتری جهانی رهبری کنید و این بزرگ تنها با داشتن یك حزب پیشاهنك اصیل، حزبی مسلح به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و حزبی که نیروهای مسلح خود را در اختیار داشته باشد امکان پذیر است.

در این میان وحدت مارکسیست - لنینیستها بدور یك خط صحیح و تشکیل حزب کمونیست افغانستان وظیفه ای عاجل است و تلاش مشترك شما و رفقای کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در این جهت، دست آورد مهمی است برای جنبش کمونیستی و انقلاب افغانستان و برای پرولتاریای انترناسیونالیست. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بهمراه تمام احزاب و گروههای متشکل در این جنبش درودهای گرم خود را نثارتان میدارد و پشتیبانی بیدریغ خود را از این تلاشها اعلام میکند. ما امیدواریم در آینده نزدیك گامهای بیشتری در جهت متحقق کردن این وظیفه مهم برداشته شود.

رفقا، درك شما از اهمیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احساس مسئولیت تان در قبال آن برای ما بسیار آموزنده و دلگرم کننده است.

با درودهای کمونیستی
کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

درهای زندان شکسته باد!

اطلاعیه اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

کارزار جدید کشتار زندانیان سیاسی نشانگر حال و روز تیره رژیم محتضری است که با چنك و دندان تلاش دارد عقربه تاریخ را به عقب باز گرداند تا شاید چند صباحی دیگر به زندگی کثیف خود ادامه دهد. احکام اعدام گروه گروه زندانی سیاسی صادر میشود تا شاید حکم تاریخ در مورد رژیم «لغو» گردد. اما هیهات که بتوان این حکم را باطل نمود. سلاح آخته انقلاب بناگزیر این حکم را به اجراء خواهد گذارد.

سرکوب و ترور، حبس و شکنجه و اعدام، تدبیر همیشگی حافظان نظام ستم و استثمار علیه اکثریت اهالی و بالاخص عناصر آگاه و انقلابی بوده است؛ این بخشی لاینفك از عملکرد دولت بورژوائی در هر رنك و لباس (از عبای اسلامی گرفته تا ردای سلطنت، یا اونیفورم دمکراتیك اسلامی...) است. اما کارزار محو زندانیان سیاسی علاوه بر آنکه از این ضرورت عمومی طبقات ارتجاعی جهت حفظ سلطه بر اکثریت اهالی سرچشمه میگیرد، بیان از هم گسیختگی عظیم و بحران تشدید یافته رژیم است. صدای سهمناك انقلاب از دوردست بگوش میرسد و هردم رساتر میگردد، و حرکات عصبی و دیوانه وار جانوران اسلامی را برمی انگیزد.

این کارزار، آنهم در فاصله کوتاهی بعد از آتش بس در جنك ارتجاعی خلیج، خود نشانه ای از معضل بود و نبودی است که گریبان رژیم را در دوره کنونی گرفته است. پوسیدگی رژیم را هیچ چیز نمیتواند پنهان سازد؛ حربه ناسیونالیسم و خرافه مذهبی کارآئی خود را در تحمیق توده ها از دست داده است. توده های دردمندی که قربانیان این جنك ارتجاعی بودند، کم کم سر خود را بالا میگیرند و طریق طغیان را در مقابل خویش گشوده و ممکن میبینند. جمهوری اسلامی بار دیگر با هیولائی مواجه میشود که ۷ سال پیش او را در خاك و خون غلتانده بود و بخیال عبث خویش، فاتحه اش را خوانده بود. رژیم پیروزیهای موقت خود بر اردوی انقلاب را نقش بر آب میبیند. چه خوب گفت لنین، رهبر کبیر پرولتاریای جهان: «دشمنانی وجود دارند که ممکن است بتوان در چند نبرد شکستشان داد و برای مدتی خاموششان ساخت اما ممکن نیست بتوان نابودشان کرد. هیچیك از پیروزیهای دشمن هر چقدر هم که کامل باشد، هیچیك از فتوحات ضدانقلاب نمیتواند... دشمنان ملاکین و سرمایه داران را نابود کند. دشمنانی همچون طبقه کارگر و دهقانان فقیر را نمیتوان نابود نمود... و اکنون پس از شکست یورش ضدانقلاب میبینیم که توده مردم، همانها که ستمدیده ترینند، همانها که لگدمالشان کرده و در جهل نگاهشان داشته اند، همانها که به طرق گوناگون مرعوبشان ساخته اند، اینك دوباره سربلند میکنند، برمیخیزند و مبارزه را از سر میگیرند». همه چیز برای برپائی مراسم تدفین جمهوری اسلامی فراهم میشود. دوره، دوره کار شدید و تسریع تدارکات انقلاب است. مردم با خشم و نفرتی صدچندان، بیشتر از هر زمان دیگر آماده اند تا روحیه خمود را کنار زنند و از لابلای درسهای انقلاب شکست خورده پیشین، فلسفه انقلاب را فراگیرند و به تئوریها و ابزار انقلاب مجهز شوند.

کارزار جدید کشتار، غیر قابل انتظار نبود. توده های آگاه و انقلابیون از مدتها پیش این احتمال را میدادند که رژیم در مواجهه با بحران و مخاطراتی که حیاتش را بطور جدی تهدید نماید، به چنین جنایتی دست یازد. سردمداران جمهوری اسلامی در جریان انقلاب ۵۷ یکبار این «نمایشنامه» را دیده اند و باصطلاح از نقاط ضعف شاه جمعبندی کرده، میکوشند از تکرارش اجتناب کنند. زهی کوردلی! آموختن حکام اسلامی از تجربه طبقات ارتجاعی، کوته بینی تاریخیشان را درمان نخواهد کرد. اینان بر دهانه آتشفشانی ملتهب ایستاده اند و با شلیك به اعماق میخواهند از انفجاری قریب الوقوع جلوگیری کنند. این اوج سفاهت ذاتی ارتجاع حاکم است.

کارزار کشتار زندانیان سیاسی اعلام ورشکستگی ایدئولوژیك - سیاسی رژیم است؛ اعلام آنست که سالها تلاش دیوانه وار شکنجه گران روح و جسم انقلابیون در دهلیزهای تاریك نتوانسته است عناصر آگاهی انقلاب را بزنجیر کشد و خیل عظیم زندانیان مقاوم کمونیست و انقلابی را با منطق داغ و درفش به توبه وادار سازد. صدای گلوله هائی که از پس دیوارهای زندان بگوش میرسد، ضجه های رژیمی است که ناتوانی و ضعف و شکست ایدئولوژیك - سیاسی خود را اعتراف میکند. رژیم هم در کارزار ایدئولوژیك - سیاسی خود در زندان بزرگ ایران شکست خورده و هم درون شکنجه گاهها. اینك استیصال رژیم تا بدان حد رسیده که نابودی همه زندانیان سیاسی را بر «رفع» خطر ضروری تشخیص میدهد. دیگر هرگونه مخالفتی - حتی «مؤدبانه ترین»

آن ـ دیواره های این خانه کاغذی سست بنیاد را تهدیدی است.

کارزار کشتار زندانیان سیاسی، مُهر «تائیدی» است که بر طرح «عفو عمومی» جمهوری اسلامی کوبیده میشود! ظاهراً خیال دارند همه یا اکثر زندانیان سیاسی را از میان بردارند و دست آخر، با بوق و کرنا مشتی ناچیز خائن خودفروخته و تعدادی بازجو و شکنجه را از دروازه های زندان بیرون بفرستند و «آزادی کلیه مخالفان سیاسی» را اعلام دارند. اینروزها سکوت رضایتمندانه اربابان امپریالیست جمهوری اسلامی در قبال کارزار کشتار بسیار پرمعناست. از میان برداشتن انقلابیون و مرعوب کردن توده ها لازمه طرحها و بازیهای کثیف ایندوره امپریالیستها برای روح دمیدن به کالبد در حال تلاشی رژیم ایران است. وعده های رفرم و امتیازات حقیر از هر بلندگوئی بگوش میرسد، با این هدف که خشم فزاینده توده ها سرریز نکند. اما پوزخند خشمگینانه مردم نشان میدهد که دغلکاران حاکم تا چه حد در کارزار فریب «موفق» بوده اند. نگاه مردم عاصی متوجه موج کشتار زندانیان سیاسی است، متوجه استقرار ۱۰۰ هزار مزدور مسلح جدید در خطه کردستان است. صدای بلند گلوله و چکمه جنایتکاران اسلامی، جائی برای صدای ضعیف وعده های پوچ و حقیر باقی نمیگذارد.

کارزار سبعانه رژیم نباید بی پاسخ بماند و نمانده است. هم اینك هزاران تن از بستگان زندانیان سیاسی اعتراض جمعی خود را با تشکیل اجتماعات در برابر زندانها و دیگر اشکال مبارزاتی به پیش، میبرند. این مبارزات میباید مورد حمایت، توده های آگاه و انقلابی قرار گیرد و بصحنه مبارزات پرشور سیاسی عمومی تبدیل شود؛ ستمدیدگان برای مغلوب ساختن جمهوری اسلامی در کارزار خونین کنونیش میباید به حفاظت از فرزندان انقلابی خویش چون مردمك چشم در برابر تعرضات رژیم برخیزند. همانگونه که رژیم به ارزش هر کمونیست انقلابی برای پیشبرد امر انقلاب آگاه است و با تمام قوا بدنبال شکار پرولترهای آگاه و دیگر انقلابیون است، توده های مردم نیز میباید با همان جدیت محافظت از عناصر آگاه انقلابی را وظیفه مقدس و تخطی ناپذیر خویش تلقی کنند. اما ریشه چنین جنایاتی را انقلاب خواهد خشکاند. رژیم گروه گروه یاران و رهبران انقلابی کارگران و دهقانان را به جوخه اعدام میسپارد، در مقابل این جنایات میباید صدها تن بپاخیزند و سنگرهای انقلاب را پُر کنند. این پیام کمونیستهای انقلابی به توده های پیشرو و تشنه انقلاب است: میباید از خصوصیات، قابلیتها و خط سیاسی ـ ایدئولوژیك رهبران جانباخته کمونیست آموخت تا بتوان راهشان را با شایستگی ادامه داد؛ میباید با همان جسارت و جراتی که آنان در صحنه نبرد طبقاتی درون شکنجه گاهها و در برابر جوخه اعدام یا چوبه دار از خود نشان دادند، در پیشاپیش صفوف انقلاب قرار گرفت و مارش ظفرنمون ارتش سرخ کارگران و دهقانان را برای تحقق آرمانهای رهائیبخش بشریت ستمدیده با قدرت آغاز نمود. جوانان آملی باید از رهبران کمونیستی چون منصور قماشی، از جنگجویان دلیری چون امید قماشی، منیر نورمحمدی، فرشته ازلی، رحمت الله چمن سرا... الهام بگیرند؛ صدها پرولتر و دهقان ـ از مهاباد تا سنندج و کرماشان باید پرچم ناصر قاضی زاده (کاك آزاد)، قادر انباری، جمشید پرند، کاظم، سوسن و اصغر و حسن امیری، شکرالله احمدی و... را بر دوش کشند؛ همانگونه که فرزندان رنج و کار در خطه خوزستان میباید سنگر فرح خرم نژاد، غلامعباس درخشان، محمد توکلی، نادر اسلامی، بهروز غفوری، خلیفه مردانی، محمد فرهادی و... را پُر کنند. این رفقای کمونیست جانباخته زخم عمیقی بر پیکر جمهوری اسلامی وارد آوردند؛ باید این زخم را مهلك ساخت و اینکار با اسطوره ساختن از این قهرمانان متحقق نمیشود. باید صدها و هزاران تن تحت پرچم ایده ها، آرمانها و سازمانشان متشکل شوند و به ایجاد ارتش سرخی که آنها طلایه دارش بودند، یاری رسانند. اینگونه است که کارزار نابودی زندانیان سیاسی توسط این تبهکارترین باند کشتار انقلابیون را میتوان شکست داد.

جنك خلق پاسخ کشتار خلق!

بمثابه کمونیستهای جنگجو قدم پیش گذارده و بصفوف اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) بپیوندید!

ـ نقل از حقیقت ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) آبان ۱۳۶۷ ■

بمصاف با قتل عام زندانیان سیاسی توسط جمهوری اسلامی ایران برخیزید!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

پس از آتش بس در جنگ ایران و عراق، جمهوری اسلامی خونخوار برهبری خمینی کارزار فجیع کشتار بدون تبعیضی را علیه زندانیان سیاسی و فعالین سیاسی تمامی جریانات اپوزیسیون براه انداخت. در عرض ۳ ماه، ۱۵ تا ۲۰ هزار زندانی سیاسی کشتار شدند؛ که از آن جمله اند بسیاری از اعضاء و هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) و دیگر نیروهای انقلابی. جوخه های تیرباران، چوبه های دار و آتش مسلسل ابزار بانجام رساندن این جنایت بود. رهبران جمهوری اسلامی در بحبوحه موج ترور اعلام کردند که بزودی در ایران هیچ زندانی سیاسی وجود نخواهد داشت.

بسیاری از کشته شدگان، ۹ ـ ۸ سال گذشته را در زندان بسر برده بودند. بعلاوه مقامات جمهوری اسلامی شمار کثیری از فعالین سیاسی خارج از زندان را مجدداً دستگیر کرده و بقتل رساندند. اینها هنوز تشنه خونند و اشتهایشان را پایانی نیست.

توده های مردم سراسر جهان نمیتوانند این جنایت را بی پاسخ گذارند.

امپریالیستهای غربی، این مدعیان پاسداری از «حقوق بشر»، بطرز مشکوکی در قبال این خونریزی عظیم جمهوری اسلامی سکوت اختیار کردند. این وحشیگری قرون وسطائی همچنان ادامه دارد و بسختی میتوان کلامی در اینباره در مطبوعات غرب مشاهده نمود.

سکوت قهرمانان حقوق بشر گوشه ای از طرح امپریالیستهای غربی و آمریکاست؛ اینها قصد دارند بعد از قربانی کردن بهترین دختران و پسران مردم ایران ـ کسانیکه قهرمانانه علیه شاه و خمینی جنگیده اند ـ چنگالهای خویش را بر پیکر ایران دوباره محکم سازند.

مبلغین گلاسنوست نیز این جنایت را پنهان ساختند. بار دیگر خیانت و از پشت خنجر زدن سوسیال امپریالیستهای شوروی آشکار شد، چرا که آنها حتی علیه اعدام وسیع اعضاء حزب توده و دیگر طرفداران تزارهای نوین مسکو هم از ملایمترین اعتراض پرهیز نمودند.

در چنین اوضاع تراژیکی، کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تمامی احزاب و سازمانهای شرکت کننده و طرفداران این جنبش، و نیز نیروهای انقلابی و مترقی سراسر جهان را به افشاء شدید جنایت سبعانه جمهوری اسلامی ایران و مقابله قدرتمند با آن فرامیخواند.

توده های انقلابی در ایران و سراسر جهان هرگز این جنایات را فراموش نخواهند کرد و آنرا بدون مجازات نخواهند گذاشت.

۱۸ دسامبر ۱۹۸۸

بنگلادش:
توده‌ها به سیلهای انسان ساخته، پایان خواهند داد*

نوشته: آتائور رحمان

در اواسط سال ۱۹۸۸، بدترین سیل تاریخ یکبار دیگر نام بنگلادش «فقیر» و «بد طالع» را در سرتیتر اخبار رسانه های گروهی جای داد. رسانه های گروهی با اندوهی ظاهری، در مورد ضایعات و تلفات ناشی از سیل عظیم، مقاله ها نوشتند. خبرنگاران و عکاسان با عکسها و تصاویر تلویزیونی خود از مزارع بیکران و روستاهای نابود شده و مشقت غیر قابل توصیف مردم، به شهرت رسیدند. آنها با صفایی بسیار واقعی تر، همدردی دروغین مال و مکنت داران متروپولهای غرب و سلاطین نفتی خاورمیانه را ترسیم کرده و کمکهای امدادگرانه آنان به مردم سیل زده بنگلادش را به چشم خلق الله میکردند. برنامه های تلویزیونی تحقیقی در مورد مشکلات ناشی از جاری شدن سیل، مانند فعالیتهای امدادگرانه و اسکان مجدد و همچنین در مورد دلایل جاری شدن خود سیل و چگونگی جلوگیری از این احتمال در آینده، مکرراً به نمایش در آمد.

نتیجه این همه، همان داستان قدیمی هزار بار گفته شده، بود: نام بنگلادش با «مصیبت» و «بدبختی» مترادف است. بنگلادش سرزمین «بلایای طبیعی» میباشد که بعلت موقعیت «خاص» جغرافیائیش محکوم است قربانی بیچارهٔ سرکشیهای طبیعت باشد. و این اوضاع اسفناك با طنز تقدیر تشدید شده است: با فساد حکام کشور، رسانه های گروهی غرب سعی کرده و هنوز هم سعی میکنند تا افکارعمومی جهان را متقاعد سازند که صرفا این کمکهای امدادگرانه ای که از غرب ثروتمند و ساعی گسیل میشود(حتی اگر پول خرد ته جیبهایشان باشد) است که بنگلادش «فقیر» را تا کنون نجات داده و میدهد.

این تبلیغات با این ایده تکمیل میشود که گویا تنها راه فائق آمدن بر سیلهای دائمی بنگلادش عبارت است استقراض میلیاردها دلار وام و «کمك» از رباخواران غرب، منجمله از صندوق بین المللی پول و بانك جهانی و سایر کنسرنهای «امدادگر» می باشد. و اینکه این وجوه باید برای خرید تکنولوژی پیشرفته ای که معتقدند برای اینکار «ضروری» است صرف شود. و مسلما فروشنده اش هم همان غرب خواهد بود. در عین حال همین ها که خود را قیم مستمندان جهان کرده اند تشخیص میدهند که بنگلادش آنچنان فقیر است که توانایی بازپرداخت این وجوه عظیم را ندارد. نتیجه ایکه آنها از این بحث و ارزیابی مشعشعانه شان میگیرند اینست که مردم «فقیر، بیسواد و احمق» بنگلادش چاره ای جز تسلیم الی الابد به طغیانهای طبیعت نداشته و باید همانند بینوایانی که وابسته به خرده ریزهای هر از گاه سفره های اربابان غربی اند، گذران کنند.

سیل بیسابقه

سیل اوت ـ سپتامبر ۱۹۸۸ از کلیه رکوردهای سابق از نظر مقیاس، میزان ضایعات و تلفات پیشی گرفت. این سیل بیشك شدیدتر از سیلهای سالهای ۱۹۵٤، ۱۹۷٤ و ۱۹۸۷ بود. بیشتر از دو سوم (بنابر برخی منابع بیش از هشتاد در صد) از مساحت کشور که تقریباً بالغ بر یکصد هزار کیلومترمربع میشد، زیر آب رفت. حتی سرزمینهای نسبتاً مرتفع شمالی بنام «بارندرا بهومی» از دسترس سیل بدور نماندند. مناطق مرتفع شمال شرق و جنوب شرق و ارتفاعات مرکزی تنها مناطق عمده ای بودند که به سرنوشت مناطق سیل زده دچار نشدند.

اینبار برخلاف سایر سیلهای سابق، داکا(پایتخت بنگلادش) از هجوم سیل بدور نماند و حتی جزء بدترین مناطق سیل زده بود. آب در بسیاری از محله های پایتخت به طبقه نخست رسید و حتی چندین منطقه دیپلمات نشین و اشراف نیز صدمه دیدند. از ذکر کپرنشینها و حلبی آبادهای مردم فقیر در نواحی پست در میگذریم.

برخلاف گزارشات تحریف شده و محافظه کارانه حکومت، شمار کشته شدگان به هزاران تن رسید. بسیاری غرق شدند، شمار وسیعی بویژه کودکان و سالخوردگان از سیل زدگی مردند، و شماری هم بعلت مارگزیدگی، فقدان خوراك و آب آشامیدنی، یا نوشیدن آب مسموم و گرفتار امراض شدن بدون درمان کردن و سایر علل دیگر، از بین رفتند. میلیونها خانه و سرپناه (درحقیقت غالباً کلبه های ساخته شده از خیزران و حصیر) دستخوش سیل شدند و یا پوسیدند و بر میلیونها مسکن دیگر خسارت وارد آمد. بخش عظیمی از احشام مملکت از بین رفت (شمار واقعی آن معلوم نیست). کالا و اجناسی که از بین رفت سر به میلیاردها تاکا (هر ۳۳ تاکا = ۱ دلار آمریکایی) زد؛ منجمله غلات انبار شده.

سیل، هنگام آخرین مهلت فصل نشاءکاری برنج (که مهمترین محصول کشاورزی کشور است) روی داد. سیل همچنین هزاران هزار تن محصول کنف Jute (۲) را که در آخرین مراحل درو و آماده سازی بود (پروسه ای که «جاگ» Jag خوانده میشود) با خود بهمراه برد. این وضعیت برای اقشار فقیرتر مردم بمعنای از دست دادن حداقل نقطه اتکاءشان بود.

سیل بمدت بیسابقه ای طول کشید بنحوی که میلیونها دهقان بی زمین و فقیر و توده های زحمتکش روستایی به جهت از دست دادن ممر درآمد خود به مرز گرسنگی رانده شدند. پشته های زباله و کثافات، مدفوع انسانها و حیوانات و مواد زائد کارخانجات، از ناحیه ای که عمدتاً در هند بوده و چندین برابر از خود پوربابنگلا (بنگلادش) بزرگتر است بهمراه سیل جاری شد. بدون داشتن تجربه عملی در این مورد نمیتوان به ابعاد گسترش امراض و بلایای ناشی از این مساله پی برد.

در حقیقت امر، طی چهار دهه اخیر بویژه از سال ۱۹۵٤ به بعد، وقوع سیلهای

---

*آتائور رحمان، یکی از هواداران «حزب پوربابنگلا شاربوهارا» (PBSP) که از احزاب تشکیل دهنده ج.ا.ا، میباشد.

سراسری تقریباً پدیده ای سالانه شده است. وارد آمدن ضایعات بر محصولات کشاورزی و تلفات بر دهقانان فقیر و لایه تحتانی قشر میانه و میانه در روستاها و رنج و فلاکت آنها نیز پدیده ای بهمین منوال است.

نقش مرتجعین

یك سلسله حوادث دیگر نیز با همین تناوب پا بپای این سیلها (و یا هر ضایعه طبیعی دیگر) اتفاق میافتند که آنها هم ظاهری «طبیعی» بخود میگیرند: کوچك جلوه دادن چهرهٔ واقعی فلاکت توده ها در پوربابنگلا توسط حکومت در قدرت و بزرگ نمایاندن توجهات ظاهرفریبانه مقامات حکومتی و عملیات امدادگرانه، که همگی به کمك کنترل و سانسور شدیدشان بر رسانه های گروهی امکانپذیر بوده است. بطور همزمان، این حکومتها چه در گذشته و چه در حال حاضر، سیل تبلیغات را در سطح بین المللی بکمك تجاهل رسانه های گروهی جهانی امپریالیستها جاری ساخته و میسازند. آنها با مبالغه در مورد ابعاد ضایعات و تلفات و مبالغه بیشتر در مورد تلاشهای باصطلاح امدادگرانه «صمیمانه» و «قهرمانانه» خود، قصد جلب همدردی و «کمك» بین المللی دول امپریالیستی و نهادهای امدادگرشان و سلاطین نفتی و غیره را دارند.

این وظیفه معمول وزرای حکومت و حتی نخست وزیر و رئیس جمهور شده است که پس از وقوع هر سیل «تورهای مسافرتی برای جمع آوری صدقه» از کشورهای امپریالیستی و امضای قراردادهای دریافت وام و گرفتن کمك براه اندازند. این سلسله کارها باعث میشود تا استقلال کشور بیش از پیش به معرض فروش نهاده شده و با هزار و یك بند به اربابان امپریالیست بخصوص امپریالستهای غربی پیوند بخورد. همچنین این نیز یك عملکرد روتین مقامات حزبی حکومت، بوروکراتهای نظامی و غیر نظامی، زمینداران و غیره شده است که بخش عظیمی از این وامها، کمکهای نقدی و پول پروژه ها را از اربابان امپریالیست گرفته اند به جیب بزنند. اگر چه رهبران بورژواکمپرادور متعلق به احزاب اپوزیسیون نیز بطور کامل از این خوان یغما بی نصیب نمی مانند، اما بخش عمده این پولها به جیب جزب در قدرت میرود. وبدین طریق است که بورژوازی کمپرادور و کسانیکه در پوربابنگلا چه در گذشته و چه اکنون در قدرت بوده اند، ثروت بی حساب و کتاب و غیرمشروعی اندوخته اند. و در عین حال برای اینکه مردم فریبی کرده و جنایات خود را لاپوشانی کنند، سیل را «مشیت الهی» که انسان از مقابله با آن عاجز است میخوانند.

> «امپریالیستها کاملا از موضع منافع طبقاتی خویش است که کمك میکنند(کمکها امدادگرانه به مردم سیل زده ارائه میدهند.ـ ج.ب.ف) سعی آنها صرفا بدین خاطر است که عرصه غارتگری خود را محفوظ نگاهداشته و دست نشاندگانشان را حفظ کنند. تنها بخاطر منافع طبقاتی خودشان است که سعی دارند به توده ها کمك کنند، زیرا بدون وجود این توده ها چرخ استثمارشان نمیچرخد. این امر قطعا در جهت منافع امپریالیسم است. در واقع امر، در این میان هیچ اومانیسمی مافوق منافع طبقاتی وجود ندارد این چنین چیزی اصلا نمیتواند وجود داشته باشد. بدین جهت، ما باید بطور موثر و مداوم ماسکی که چهره جنایات ارتجاعیشان در سوءاستفاده از پریشانی توده ها در راستای مانورهای سیاسی را پوشاند، از هم بدریم.
> ـ به نقل از اطلاعیه PBSP در رابطه با وقوع سیل، سپتامبر ۱۹۸۸.

درست مثل سیلهای قبل و اینبار در مقیاسی بس عظیمتر، میلیونها تن در میان سیلابها بدون آذوقه، آتش، سرپناه و مستاصلانه به انتظار مرگ نشستند. آنها با دلهایی شکسته به نظاره جان دادن کودکان و عزیزان خویش نشسته و جسد آنها را در میان سیلابهایی که اجساد بیشمار حیوانات را با خود میبرد، میسپردند. سیل زدگان انتظار تامین نوعی سرپناه موقت را داشتند. آنها چشمان نگران خود را در آسمان به هلیکوپترهایی میدوختند که رئیس جمهور، وزراء، ژنرالها، خبرنگاران خارجی و دیپلماتها را پرواز میدادند. آنها امید بیحاصل به نجات و یا حداقل نوعی کمك داشتند. حکومت ژنرال ارشاد، (یك حکومت فاشیستی نظامی در پوشش غیر نظامی) و طبقاب حاکمه پوربابنگلا درون و یا برون حکومت، علیرغم برخورداری از نفرات بیشمار پلیس، ارتش قدرتمند و نیروی دریایی و هوایی، به حداقل اقدامات جهت کمك رسانی به سیل زدگان نیز مبادرت نورزیدند. آنها حتی گارد محافظت از رودخانه ها را که به جدیدترین امکانات (نظیر قایقهای سریع السیر، هلیکوپتر، و غیره) مجهز است، بکار نگرفتند. استفاده مردم از ساختمانهای دولتی بعنوان سرپناه موقت و اضطراری ممنوع اعلام شد.

دولت حتی در داکا (پایتخت بنگلادش) که یکی از پرجمعیت ترین شهرهای جهان و یکی از آسیب دیده ترین نقاط سیل زده کشور بود، توده ها را از پناه بردن به ساختمانهای متعدد دولتی، منجمله ساختمان پارلمان دولت که مردم آنرا «مقبره دمکراسی» میخوانند و چمن گسترده و زیبایش که از خارج وارد شده، و یا بازارهای چندین طبقه و بلوارهای فراخ، ممنوع ساخت. دولت، قوای مسلح را که با خون مردم ایجاد و تامین کرده، بجای اینکه به نجات مردم بفرستد به محافظت از سنگها و ساختمانهای بیجان که نشانه های قدرتش هستند گمارد و مردم را از استفاده از مکانهای خودشان برای نجات جانشان منع ساخت!

آنچه دولت در پایتخت انجام داد نمونه ای از عملکرد طبقات حاکمه در شهرهای کوچك و در مناطق روستایی بود. هیچ گزارشی در دست نیست که رهبران دولت یا احزاب اپوزیسیون در پایتخت و یا در مناطق روستایی، یا کمپرادورهای ثروتمند یا بوروکراتهای نظامی یا غیر نظامی، در خانه های گرانقیمت خود به مردم پناه داده باشند! این افراد اشك تمساح میریزند (طبق سنت اسلامی و بعنوان اعتقاد به مذهب و خدا) دستمال بر سرمیگذارند، و با چهره هایی غمبار به مناطق سیلزده سفر کرده و با دست خود اسکناسهای ده تاکایی و آذوقه و پوشاك (که بخش اعظم آنرا قبلاً از اربابان امپریالیستشان دریافت کرده اند) بعنوان بخششی از مددکاری اجتماعی ضمن تفرج با هلیکوپتر، پخش میکنند ـ چه عکسهای قشنگی برای آلبومهایشان گرفته میشود!

تنها بخشی از سکنه مناطق روستایی، آنهم کسانیکه عموماً با تلاش خویش به شهرها دسترسی یافتند، از امداد و سرپناه تهیه دیده شده توسط دولت و یا احزاب بورژوازی بزرگ اپوزیسیون برخودار شدند. در شهرهای بزرگ و متوسط، اکثر تلاشهای امدادگرانه به ابتکار خود جوانان بومی و سازمانهای مددکاری اجتماعی بومی یا توسط برخی احزاب سیاسی کوچك و غیره انجام میشد. تلاشهای آنها در بسیاری از موارد توسط رژیم فاشیستی و حزب حاکم منع میشد، زیرا که باعث افشای نقش خود رژیم و بی اعتبار ساختنش میشدند. میلیونها تن در مناطق

روستایی به نواحی که از آب بیرون مانده بود پناه میبردند. با توجه به قلت ساختمان در این مناطق، این مردم در فضای باز و در معرض بوران و توفان قرار داشتند. افراد بیشماری بر تخته پاره ها و درختان غوطه ور در سیلاب پناه برده بودند و بسیاری دیگر با مارهای سمی که آنها هم از دست سیلاب فرار کرده بودند بروی درختان بر پا ایستاده هم آشیان شدند. قایقهای خوب و خانه های محکمتر و مرتفعتر فئودالها، دهقانان مرفه و برخی دهقانان میانه حال، آنها را قادر ساخت تا جان و مال خود را نجات دهند.

اما بسیاری از مردم هرچه که داشتند از دست دادند ـ چه به دست سیل غارتگر و چه بعداً توسط دزدانی که بلااستثناء تحت سرپرستی نیروهای زورمندتر وابسته به قدرتمندان قرار دارند. غالباً زنان و همسران جوان مورد اهانت دزدان، پولداران که به آنها پناه میدادند و چاقوکشان محله که ((باجگیر)) و ((رهبران طبیعی)) این جامعه طبقاتی خوانده میشوند، قرار میگرفتند. طبقه حاکمه بدین ترتیب وبه انحاء دیگر بر مشقت زایدالوصف توده ها، ناشی از این به اصطلاح ضایعه طبیعی، میافزود.

طی دوره جاری شدن سیلها و سایر ضایعات طبیعی از این قبیل، نظام اجتماعی کهنه و فرسوده نومستعمره ـ نیمه فئودالی نه تنها بر ستم موجود می افزاید بلکه بار سنگین تری بر دوش توده ها میاندازد. و در چنین جامعه ای، سیل و ضایعات طبیعی همه طبقات جامعه را به یکسان آزار نمیدهد، کارگران، دهقانان بی زمین و فقیر، دهقانان میانه حال، زحمتکشان روزمزد و سایر توده های زحمتکش، مستخدمین کم مزد و بخشی از طبقه متوسط شهری، همگی قربانیان واقعی ضایعات طبیعی و بویژه عواقب آنها، میباشند. قدرتمندان و طبقات حاکمه، به عبارت کلی یعنی بورژوازی، فئودالها، باج بگیران، مزرعه داران ثروتمند، بوروکراتهای نظامی و غیر نظامی و سیاستمداران در قدرت، زیاد از سیل زیانمند نمیشوند، حتی اگر در اول کار زیان هم ببینند، در موقعیتی هستند که جبران کرده و حتی در دراز مدت باسوء استفاده از پول امداد و وجوه مخصوص اسکان مجدد، با بالا بردن قیمتها، بازار سیاه، امضای قراردادهای باز سازی و هزار و یك راه دیگر سود ببرند. موقعیت استیصال دهقانان فقیر، بخش تحتانی قشر دهقانان میانه حال و حتی خود دهقانان میانه حال، فرصتی طلایی برای فئودالها و مزرعه داران ثروتمند است تا در ازای پرداخت وامهای ناچیز و بالا بردن نرخ ربح تاسطوح باور نکردنی، دهقانان را وادار سازند به پای امضای قراردادهای سفید (که بعدا خود زمین دار آنرا پر میکند) بروند. در سالهای اخیر، حتی بورژوازی کمپرادور و بوروکراتهای شهری نیز از طریق بستگان و وابستگانشان وارد اینگونه شیوه های زمین خواری در مناطق روستایی شده اند.

بدین ترتیب، در حالیکه سیل (وسایر بلایای طبیعی) برای اکثریت مردم کابوس است، برای طبقات حاکمه لطف ((ایزد متعال)) است که به آنها کمك میکند تا بر سودبری خود بیافزایند. شاید بهمین دلیل است که آنها خود معتقدند و تلاش دارند تا توده ها را نیز متقاعد سازند که سیل یك پدیده ((طبیعی)) و ((مشیت الهی)) میباشد! اینست دلیل اصلی اینکه آنها بطور جدی و صمیمانه تدابیر لازم جهت کاستن از مشقت توده ها طی وقوع سیل و سایر ضایعات طبیعی و پیامدهای آنها اتخاذ نمیکنند، ضرورتش را احساس نمیکنند و نباید بکنند. برنامه ریزی همه جانبه برای کنترل سیل که جای خود دارد!

سیل و امپریالیسم

امپریالیستها، بویژه امپریالیستهای غربی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا، و توسعه طلبان هند، نیز اوضاع ناشی از بروز سیل یا ضایعه طبیعی را به سایر ابزار وارد آوردن فشار بر بنگلادش، ابقاء موقعیت وابستگیش و گسترده ساختن چشم انداز سلطه و استثمارشان، اضافه میکنند. آنچه که آنها تحت عنوان کمك ارائه میدهند، باز گرداندن بخشی کوچك از آنچیزی است که طی صدها سال از همین مردم ربوده اند. آنها با فرستادن کمکهای امدادگرانه و دادن وام و پول برای پروژه های امدادگرانه و غیره به مردم گرفتار چنك مشقت به نوع دوستی تظاهر میکنند. در حقیقت، آنها از این وسایل برای گرفتار ساختن بیش از پیش کشور در چنك نابرابری و ستم استفاده میکنند. آیا کسی باور میکند که امپریالیستها بر این مسئله که بخش اعظم ((کمك)) هایشان مستقیما به جیب نوکرانشان میرود، واقف نیستند؟ به علت افشاگریهای گسترده در این مورد و به لحاظ بروز نارضایتی های روبه تزاید در میان مردم، امپریالیستها اخیرا چنین وانمود کرده اند که تازه به سوء مدیریت بر توزیع کمکهایشان ((پی برده)) و از دست نشاندگانشان ((مایوس)) شده اند. آنها تاکتیك جدیدی اتخاذ کرده اند: (آنها پیش شرطی برای ارائه ((کمکها)) یشان گذارده اند و آن اینکه بخش اعظم ((کمکها)) یشان توسط سازمانهای امدادگر خارجی و یا غیر حکومتی توزیع گردد.) ژنرال ارشاد، این فاشیست دست نشانده، اعلام کرده که کلیه محدودیتها (منجمله ثبت و شمارش) بر سازمانهای امدادگر خارجی و غیر حکومتی را بر میدارد. بدین ترتیب، امپریالیستها سعی دارند تا یك ساختار قدرت آلترناتیو و قابل اعتماد که مستقیما به خودشان پاسخگو باشد را به کمك میلیونها دلار پولی که از طریق سازمانهای امدادگر خارجی تزریق میشود، به وجود آورند. آنها امیدوارند که این ساختار بیش از سیاستمداران و بوروکراتهای فاسد، دست نشانده و افشاء شده شان مورد قبول توده ها قرارگیرد. سیل و ضایعاتش بر قدرت این ساختار نوین می افزاید.

در سال ۱۹۸۸ حتی پیش از اینکه سیلاب فرونشیند، ژنرال ارشاد به پایتختهای کشورهای امپریالیستی شتافت تا به جمع آوری صدقه و گرفتن راه حلهای معجزه گرانه از اربابانش بپردازد. گزارش شده که وی قراردادهایی (که هنوز علنی نشده اند) جهت فروختن استقلال کشور به امپریالیستها (یعنی استقراض با بهره و شرایط نابرابر) در ازای برخی پروژه های مهار سیل که موجودیتشان صرفا در حد حرف باقی ماند، امضاء کرد. دیری نپایید که امپریالیستهای آمریکایی بر تلاشهای خود جهت ایجاد سلطه بر کشور تحت عنوان کمك به مردم، افزودند. چند ماه پس

«هنگامیکه توده های وسیع به سختی رنج میبرند و بامرگ رویارویند، این وظیفه حزب است که برای رها ساختن آنهااز چنك رنج و درد و جمع آوری حداکثر کمکهای مادی ممکن رهبریشان نماید .... مابا قاطعیت بسیار با سیاست و شیوه (ارتجاعی و امپریالیستی بسته تبدیل توده های سیلزده به گدایان منفعل و منتظر در یافت کمك مخالفت میکنیم. بلکه به حرکت در آوردن خود توده های سیلزده در عملیات نجات و امدادگری یکی از مهمترین وظایف ماست.»

بنقل از اطلاعیه PBSP در رابطه با وقوع سیل، سپتامبر ۱۹۸۸.

از سیل، کنگره آمریکا لایحه ای را بتصویب رساند که کمك به مردم «زجر کشیده» پوربابنگلا در شرایط وقوع سیل، توفان، بالا آمدن امواج دریا و یا سایر ضایعات طبیعی را «مسئولیت آمریکا طبق قانون اساسی» نمود! عجبا، اینها چه دوستان خوبی هستند که پیش از اینکه از بین بردن دلایل واقعی (استثمار راسیستی!) برای فقر، بیکاری، تبعیض، رنج و درد بیش از بیست میلیون مردم سیاهپوست (تقریبا ده در صد جمعیت) کشور خود را یك «مسئولیت طبق قانون اساسی» بکنند، دلشان به حال ما سوخته است!

رژیمهای اسلامی وابسته به غرب در خاورمیانه که مملو از دلارهای نفتی میباشند، نیز از این فرصت برای هند که از پشتوانه ای قوی او نظر نفوذ و عوامل در عرصه سیاستهای ارتجاعی در پوربابنگلا برخوردارند، نیز چنین میکنند. بدین ترتیب، سیل پوربابنگلا راحتی بیش ازپیش به عرصه ای مساعد جهت انجام مانورهای سیاسی و غارتگری امپریالیستها، سوسیال امپریالیستها و توسعه طلبان تبدیل ساخته است.

سیاست بازی بر زمینه سیل و ضایعات طبیعی

تلفات و خسارات بیسابقه سیل ۱۹۸۸ این مسئله را در کانون عرصه سیاسی قرار داده است چرا که تازه امروز محافل حاکمه چنین بدست و پا افتاده اند، در صورتیکه سیل و سایر ضایعات طبیعی تقریبا هر ساله بطور مداوم باعث دررنج میلیونها تن و نابود ساختن هزاران تن دیگر شده است؟

یك فاکتور واضح اینست که سیل اینبار طی دوسال پی در پی (۱۹۸۷ و ۱۹۸۸) ، داکا یعنی پایتخت پوربابنگلا را در بر گرفته و چندین بخش محل کار سکونت نخبگان زیر سیلاب رفت. اینبار زندگی راحت خود مقامات به خاطر نه تنها کثافات و سیلابهای آکوده، بلکه به جهت هجوم مردم سیل زده زاغه نشینها واراضی پست اطراف پایتخت، برهم خورده بود. بویژه اکنون پنهان نگاه داشتن این «توده های فقیر و کثیف» از چشم خارجیها مشکل شده بود.

مضافاً اینکه، کارخانجات و کارگاههای اطراف پایتخت زیر آب رفته و تولیدشان متوقف شده بود. نابود شدن سیستم حمل نقل در سطح سراسر کشور به شدت عرضه آذوقه بویژه سبزیجات، گوشت و تخم مرغ را که از ضروریات سفره اغنیا، ارتش و پلیس است، مختل کرده بود. اختلال جدی در وضعیت سیستم حمل و نقل زمینی همچنین دستگاه سرکوبگرشان را تضعیف مینمود. پس اینبار آتش به انبار خود طبقه حاکمه افتاده و این ضایعه طبیعی و «مشیت الهی» خود آنها را نیز مشمول «لطف» خود ساخته بود. بعلاوه، ب.م.عباس، یك کارشناس بورژوا و مشهور مهارآب پیش بینی کرده بود که دفعه دیگر آب طبقه همکف کلیه ساختمانهای داکا را در بر خواهد گرفت. و این مساله اگر چه آنها را عمیقا هشدار نداده بود، اما نگران ساخته بود.

این یکی از موازین جامعه طبقاتی است که رنج و درد توده ها هیچگاه باعث دلمشغولی طبقات حاکمه استثمارگر نیست مگر اینکه منافع خودشان مورد مخاطره واقع گردد. سیلهای ۱۹۵٤، اواخر دهه شصت و ۱۹۷٤ که داکا را در بر گرفته و یا پیامدهایشان داکا را تحت تاثیر قرار داد، از این دسته بودند. اما عرصه سیاسی در بنگلادش کنونی بسیار متفاوت از دهه های پنجاه، شصت و حتی هفتاد است. این مهمترین دلیل نگرانی طبقات حاکمه و اربابان امپریالیست آنها است. آنچه که آنها را به هراس می افکند آب نیست، بلکه مهمتر از آن، تهدیدی است که به جهت خشم روز افزون توده ها در رابطه با قصور هیئت حاکمه در کنترل سیل و کاستن از رنج مردم و پتانسیلی که این امر در تقویت جنبش انقلابی دارد، با آن روبرویند.

سالهاست که توده های پوربابنگلا رنج و مشقت ناشی از وقوع سیل و ضایعات طبیعی را متحمل شده اند. سالهاست که آنها مال اندوزی و غارتگری جنایتکارانه امپریالیستها و دست نشاندگان را هنگام وقوع سیل و ضایعات ضایعات شاهد بوده اند. بسیاری اوقات، تظاهر به دلسوزی، نمایشات پر سروصدای فعالیتهای امدادگرانه و گزاف گویی در مورد پروژه های مهار سیل که تنها بر روی کاغذ می ماندند، توده ها را دچار توهم ساخته و می فریفت.

اما از اوائل دهه شصت، مردم پوربا بنگلا جنبشهای توده ای قدرتمندی را برای مهار سیل، یعنی در خواستی که مرگ و زندگیشان را رقم میزد، آغاز کردند که بعدا با جنك رهائیبخش آنها در سال ۱۹۷۱ با این امید که حاصلش یك کشور مستقل، دمکراتیك و آباد و سرزمین صلح باشد و مسئله سیل را برای همیشه حل کند، ادغام کردند. لیکن امیدی بیحاصل بود. طبقات حاکمه نوخاسته و حکومتهایشان در بنگلادش از ۱۹۷۲ به بعد ـ چه طرفدار هند و شوروی و چه طرفدار غرب ـ ترجیح داده اند که با متهم ساختن «ارواح» پاکستانی به حل نکردن مسئله سیل و پنهان ساختن جنایات خویش در پس آن، همچنان توده ها را بفریبند.

از سوی دیگر، این سگان زنجیری جدید منافع امپریالیستی نیز همانند حکومتهای پاکستانی سابق شروع به لاف و گزاف در مورد پروژه های عظیم کاغذی برای مهار سیل کردند. و توده ها را برای یك دهه دیگر در گیجی فرو بردند. لیکن اکنون توده ها بطور عموم بواسطه تجارب عملی و تاریخی خویش دریافته اند که اینها مشتی دروغ با پشتوانه اربابان خارجی بوده است. این توده ها توانسته اند به عوامفریبیها ی ارتجاعی امپریالیسم آمریکا و توسعه طلبی دولت هند و نیز دست نشاندگان بومیشان، بواسطه وقوع یك سلسله حوادث خودجوش در مناطق مختلف سیل دزه در سال۱۹۸۷ (مثل خودداری از توزیع آذوقه در شرایط گرسنگی، محاصره مقامات عالیرتبه حکومتی و ادارات مهار آب و آبیاری و امدادگری، راهپیمایی های اعتراضی در نواحی کوچك و شهرهای کوچك، محاصره ادارات محلی حکومت و غیره) پی ببرند. این فعالیتها هزاران تن و در برخی موارد بیش از ده هزار تن را بسیج کرده و مقامات را وادار ساخت که از تعداد سدهای «مهار سیل» و جاده های غیر مهندسی و غیره بکاهد تا از سطح بالای آب طی سه چهار روز، کاسته شود. مقامات حکومتی و امدادگر و رهبران محلی حزب حاکم در برخی موارد کتك نوش جان کردند. این اعمال که بنظر نمی رسد توسط هیچ حزب اپوزیسیونی سازماندهی شده باشند، منعکس کننده آگاهی رو به رشد توده ها و انفجار اولیه خشم آنها بود. بیشك این اوضاع، نشانگر موجود بودن پتانسیلی برای دهان باز کردن طغیانی عظیم میباشد که امپریالیستها بویژه امپریالیسهای آمریکایی بخوبی بدان آگاهی دارند.

بنابراین، امپریالیستهای غربی، سوسیال امپریالیستهای شوروی، توسعه طلبان هند، و عوامل سیاسیشان در هیئت بورژوازی بزرگ ـ در درون و برون قدرت ـ کارزارهای فریب و دروغ و مانوردهی سیاسیشان حول مسئله مهار سیل و فعالیتهای امدادگرانه را، تجدید کردند .

در عین حال این دشمنان مردم تلاش دارند تا در رقابتهای بین خودشان مردم را بسوی خود جلب کنند. از این رو در جریان سیل به سرزنش یکدیگر می پردازند.

طبقات ارتجاعی و سیل

مرتجعترین نیروها (در پوربابنگلا) عبارتند از گروه های بنیادگرای اسلامی در خط آمریکا، که پاسداران اسلام در خاورمیانه بویژه عربستان سعودی، جیب آنها را با دلارهای نفتی خود انباشته میسازد. این نیروها سعی میکنند با مطرح ساختن فرمولبندیهای قرون وسطایی نظیر «(سیل نفرین خدا است)» که بخاطر «(گناهان توده ها)» نازل شده، «(سیل یك ضایعه غیر قابل دفاع و اجتناب ناپذیر است)»، این «(بد اقبالی)» و «(مصیبتی)» است که باید تحمل کنیم و غیره، توده ها را شستشوی مغزی دهند. برنامه آنها برای مهار سیل عبارتست از دست به دعا برداشتن به درگاه خدا تا بتوانند او را خشنود سازند که دوباره کشور را نفرین نکند! اتفاقاً «(بداقبالی)» پوربابنگلا اینست که چنین نیروهای واپسگرا و ارتجاعی خادم امپریالیسم هنوز هم در اواخر قرن بیستم موجودند!

آنها همچنین تبلیغ میکنند که کشور آنقدر فقیر است که نمیتواند پروژه مهار سیل برپا سازد، و بنابراین هیچ آلترناتیوی موجود نیست مگر متکی شدن به «(کمك)» کشورهای ثروتمند. منظورشان هم از کشورهای ثروتمند شیوخ و پادشاهان خاورمیانه است. آنها بدین ترتیب تلاش دارند تا از طریق احساسات و اعتقادات مذهبی، توده ها را فریفته و از نظر ایدئولوژیك شستشوی مغزی دهند. آنها ایدئولوژی انقیاد و تسلیم به امپریالیسم جهت تضمین غارتگریشان را ترغیب میکنند. خود رئیس جمهور رژیم فاشیستی لیك، با عباراتی متفاوت و به شیوه ای مدرنتر نیز همین ترهات را تبلیغ میکنند.

سایر کارگزاران امپریالیسم آمریکا، توسعه طلبی هند را بعنوان تنها عامل جاری شدن سیل آماج حمله قرار میدهند و با شعارهایی نظیر «(سد فراکا را خراب کنید!)» توده ها را به انحراف میکشانند (منظور یك سد عظیم در هند است که اخیرا بر روی رودخانه ای که از پوربابنگلا میگذرد بنا شده است). بدین ترتیب، آنها تلاش میکنند تا جنایات امپریالیسم امریکا و نقش دویست سال حاکمیت و غارتگری استعماری غرب را لاپوشانی کرده و در عین حال دست به تبلیغ «(سخاوت)» و «(امدادگری های)» امریکا و عواملش نظیر عربستان سعودی بزنند.

در میان برخی از عوامل هوادار آمریکا بویژه در بین بوروکراتها و تکنوکراتهایی که در پیوند تنگاتنك با سرمایه بزرگ کمپرادور قرار دارند، تمایل وسیعی برای پیاده کردن پروژه های فوق العاده پرهزینه بکمك تکنولوژی پیشرفته غربی و پول و وام عظیم از بانك جهانی امپریالیستها، وجود دارد. این چنین پروژه هایی در این شرایط موجود، غیر واقعی و نامناسب بوده و به توده ها اتکاء ندارند. این افراد تحت نام کنترل سیل در حقیقت زنجیرهای امپریالیستها را بر دست وپای پوربابنگلا محکمتر ساخته و تامین آتیه درخشان خود را به قیمت سیه روزی توده ها تضمین میکنند.

نیروهای هوادار هند و شوروی، منجمله رویزیونیستهای هوادار پروپاقرص شوروی، در اینمورد با معضل شدیدی دست بگریبانند، لاپوشانی نقش جنایتکارانه توسعه طلبانه هند در افزایش ضایعات ناشی از سیل (در این رابطه جلوتر به اجمال سخن خواهیم گفت) برایشان مشکل شده است. لیکن بهر حال، آنها تحت عنوان کوبیدن وابستگی دولت به امپریالیسم آمریکا و به بازی گرفته شدن بنیادگرایان اسلامی در خط آمریکا و عربستان سعودی، از هیچگونه تلاش بیشرمانه ای جهت نجات اربابانشان دریغ ندارند.

لیکن کلیه نیروهای سیاسی اپوزیسیون متعلق به بورژوازی بزرگ، خواه هوادار آمریکا، خواه هوادار عربستان سعودی، خواه هوادار هندوستان، خواه هوادار شوروی و غیره، بر یك نکته اتفاق نظر دارند: حکومت «(غیر دمکرات)» ارشاد دلیل عمده بروز سیل و رنج مردم است. البته این بخشی از حقیقت است، اما آنها چنین می نمایانند که اگر حکومتی بر سرکار بیاید که بطور «(دمکراتیك)» انتخاب شده باشد، آنگاه دیگر سیل و رنج ناپدید خواهند شد ـ البته منظور آنها از حکومت «(دمکراتیك)»، حکومتی است که تمام احزاب بورژوازی بزرگ، منجمله خودشان، در آن شرکت داشته باشند. مردم پوربا بنگلا حکومت تمام این احزاب را در گذشته تجربه کرده اند و البته به حکومت رسیدن هیچ کدام از این «(قهرمانان دمکراسی)» مانع از سیل نشده است.

حکومت فاشیستی ارشاد و بخشی از نیروهای طرفدار امریکا، همراه با برخی از بوروکراتها و روشنفکران ارتجاعی دوشعار پیش گذارده اند: «(سیاست و سیل را قاطی نکنید)»، «(بدور از تعصبات حزبی و ایدئولوژیك برای مهار سیل و مبارزه با رنجهای مردم اتحاد ملی بوجود آورید)». طرفداران این شعارها میگویند «(مردم)» و «(ملت)» نمیتوانند منتظر احتمال پیروزی مبارزه برای دمکراسی در آینده ای دور شوند و در این مدت اقدامی جهت حل مسئله سیل صورت نگیرد. بنابراین اکنون باید اختلافات را فراموش کرد و هم اکنون متحد شده و با رژیم فاشیستی کنونی، حداقل بر سر مسئله سیل، همکاری نمود. شعاری از روشنفکران خرده بورژوای میهن پرست، صادق و حتی متمایل به چپ و برخی از همین گونه نیروهای سیاسی توسط ظاهر فریبندهٔ این شعارها گیج شده اند.

اما، توده مردم از روی تجربه زندگانی خودشان در چهار دهه گذشته دریافته اند که این شعار پردازی بازی، مورد علاقه تبهکارانه تمام رژیمهای ارتجاعی است. اینان به نام «(وحدت ملی برای مهار سیل)» در واقع با مبارزه عادلانه مردم در مورد یك برنامه عمومی مهار سیل، ضدیت می کنند تا اینکه خود را در قدرت نگاه دارند. شعار «(سیاست و سیل را قاطی نکنید)» خود یك اهرم سیاسی است برای پنهان ساختن یك حقیقت بسیار ساده اما حیاتی مبنی بر اینکه مسئله سیل بدون تصمیم گیری سیاسی، ابتکار عمل سیاسی و رهبری سیاسی هرگز حل نمی شود.

به عبارت دیگر، تمام سوالهای زیر،

«(ما برای عملیات امدادگرانه کاملا بر توده ها اتکا میکنیم. ما باید آگاهانه شیوه های فعالیتی در مبارزه علیه ایدئولوژی پوشالی وابسته ساختن ملت و توده ها به دشمنان مردم در داخل کشور و یا به امپریالیستها در خارج از آن، انکشاف دهیم.

«(ما هرگز نمیتوانیم بخود اجازه دهیم که بعنوان کادرهای گروههای امدادگر امپریالیستها و دست نشاندگان کار کنیم.

«(ما همچنین خلع مالکیت از دشمنانمان را در مناطق (جنگی) که این امر امکانپذیر است با فعالیتهای امدادگرانه خویش ممزوج میکنیم.)»

ـ بنقل از اطلاعیه PBSP در رابطه با وقوع سیل، سپتامبر ۱۹۸۸.

سیاسی بوده و توده های مردم حق دارند و لازم است که در مورد آنها تصمیم گیری کنند: آیا به مسئله سیل که برای توده های مردم مسئله مرگ و زندگی است، به روش اتکاء به خود برخورد خواهد شد یا از طریق اتکاء به «امداد» امپریالیستها و به رهن گذاردن استقلال کشور؟ از طریق بسیج توده های مردم و ترکیب دانش و خلاقیت آنان با تکنولوژی موجود سازگار با شرایط یا از طریق حکم های بوروکراتیك ژنرالها، بوروکراتها وسیاستمداران دلال با اتکاء بر تکنولوژی گران وارداتی، و بالاخره اینکه آیا پروژه های گوناگون مهار سیل واقعا به نفع توده ها خواهد بود یااینکه ابزاری در جهت چاق و چله تر کردن آنانی که در قدرتند؟ بنابراین شعار «سیاست را باسیل قاطی نکنید» فراخوانی مستبدانه از سوی رژیم و محافل ارتجاعی است و معنایش این است که تنها آنها حق دارند در سیاست این مسئله مرگ و زندگی توده ها دخالت کنند و هرگونه تلاش توده ها در تعیین سرنوشت خود بشدت سرکوب خواهد شد.

سیل و نیروهای انقلابی

مسئله سیل و دیگر بلایای طبیعی که گریبانگیر بنگلادش است بطور قطع مسائلی سیاسی اند. این مسئله نه تنها با واقعیات ثابت شده است بلکه بطور عاجل طلب میشود که انقلابیون و توده های مردم مسئله سیل را بصورت مسئله ای سیاسی مطرح کرده و برخوردی انقلابی بدان در پیش بگیرند.

امپریالیستها و عوامل فئودال و بورژواکمپرادور آنها مدتهای طولانی از مسئله سیل و رنجهای توده ها بهره گیری های سیاسی کرده اند. اما نیروهای سیاسی چپ و میهن پرست و همچنین کمونیستهای انقلابی تا مدتهای طولانی برخوردی درست و کنکرت نسبت به این مسئله اتخاذ نکرده اند. این امر دلایل گوناگون داشت از جمله سلطه طولانی مدت رویزیونیسم و عدم تجربه و ارتباط کافی با توده ها. رهبری راست رویزیونیستی جنبش کمونیستی شبه قاره، از زمان تولدش در دهه ۱۹۲۰ و در سرتاسر دهه ۱۹۶۰ هیچ حرکتی در جهت افشاگری سیاسی لنینیستی از امپریالیستها، بورژوازی و فئودالها در مورد مشکلات سیل، خشکسالی، طغیانهای جزر و مدی، زلزله، قحطی و شیوع بیمارهای مسری و رنج و فلاکت بیحساب توده های مردم، از خود نشان نداد. آنها برخلاف انقلابیون چینی تحت رهبری مائوتسه دون، از تکوین یك جهتگیری سیاسی برای ارائه یك راه حل انقلابی در مورد ضایعات طبیعی عاجز بودند. در عوض، رهبری رویزیونیستی، در مقابل رنج توده ها با تمایلات اومانیستی صادقانه اما خرده بورژوایی پاسخ گفت و فعالیت حزب پیشاهنك را به فعالیت در پشت جبهه موسسات بورژوا امپریالیستی نظیر صلیب سرخ، بنیاد فورد و غیره، تنزل داده و نقش واقعی خودش را فراموش کرد و نقش فعالین خدمات اجتماعی امپریالیستها و مرتجعین را بجای آن نشاند. و بدین ترتیب عرصه سیاسی را تقریبا بطور کامل به مرتجعین واگذارد.

آنها نتوانستند راههایی برای پیوند زدن جنبشهای توده ای حول این مسائل با مبارزه گسترده تر برای تحول اجتماعی و انقلاب بیابند ـ و در حقیقت از توسعه چنین مبارزه ای عاجز ماندند. بلکه بالعکس، آنها جنبش توده ای را به جنبش رفرمیستی بر سر مسائل خاص ـ درخواستهایی نظیر امدادگری، سدسازی، سیل بند، لاروبی، طرحهای آبرسانی محلی، عفو مالیاتی، وامهای کشاورزی، برنامه های واکسیناسیون علیه امراض واگیردار، «آذوقه برای قحطی زدگان» و غیره و بعضی مواقع هم، کنترل سیل بطور عام ـ تنزل دادند. همه این فعالیتها بدون ممزوج ساختن آنها با فعالیتهای افشاگرانه از طبقات ارتجاعی و امپریالیسم در جهت دستیابی به هدف اساسی ـ انقلاب ـ صورت میپذیرفت. حزب رویزیونیست هوادار شوروی (CPB ـ حزب کمونیست پوربابنگلا) و سایر احزاب هوادار شوروی و چین، و احزاب و گروههای رویزیونیستی بینابینی کماکان همین خط انحرافی و در جوهر خود فریبکارانه و ضد مردمی را در رابطه با مسئله سیل و مشقت توده ها دنبال میکنند، که در واقع امر در خدمت امپریالیستها و طبقات ارتجاعی میباشد.

متعاقب گسست از رویزیونیسم مدرن شوروی در اواسط دهه شصت، بخشی از جنبش کمونیستی که اگر چه رگه های قدرتمندی از خط مشی و سنت رویزیونیستی را باخود حمل میکرد، اما در آنزمان بعنوان جریان چپ رادیکال و هوادار مائو شناخته میشد، دچار گرایشی معکوس گردید. استدلال آنها مبنی بر اینکه تنها انقلاب میتواند و باید این

بقیه در صفحه ۲۷

چین انقلابی
سر بالا

منتخبی از «کارگر انقلابی»

صدها سال بود که سیل و خشکسالی، «بلایای آسمانی دوگانه» چین بشمار می رفتند. یك خشکسالی یا سیل، بطور تقریبی هر سال یکبار، بخشهای بزرگی از سرزمین این کشور را در خود فرو می برد، غلات را نابود میکرد و کشت را غیرممکن میساخت، و بدین ترتیب باعث قحطی وحشتناکی میگردید. طی یکی از این قحطی ها صدهاهزار نفر جان خود را از دست دادند.

رژیم انقلابی تحت رهبری مائو و حزب کمونیست چین، پس از شکست دادن مرتجعین آمریکائی گومیندان در اکتبر ۱۹۴۹، با وضعیت بسیار مشکلی روبرو گردیدند. امپریالیسم آمریکا و متحدین مرتجعش، چین نوین را محاصره و تحریم کردند بدین امید که انقلاب را خفه کنند. سرزمین و مردم چین طی دهه های متمادی تحت تجاوز و اشغال امپریالیستهای ژاپنی و وحشیگریهای ارتش گومیندان قرار داشتند، که این خود بر ابعاد ضایعات ناشی از سیل، خشکسالی و قحطی، می افزود. مقاله ای بنام «مهار کردن رودخانه های چین» مندرجه در «خبرنامه پکن» (۱۹۷٤) یادآور میشود «هنگامیکه ۲۵ سال پیش چین نوین پا بعرصه گیتی گذاشت، مرتجعین گومیندان چه میراثی از خود برجای نهاده بودند؟ از آنجا که آبراهها، آب بندها و سیل بندها سالها بود که مرمت نشده بود، دهقانان کاملا بدست طبیعت رها شده بودند. سیل و خشکسالی وقایعی معمول بودند که یکی پس از دیگری و یا در مصاف با یکدیگر در ابعادی هولناك رخ داده و میلیونها قربانی و دهها میلیون بی خانمان برجای می نهادند. با توجه به چنین اوضاعی که چین کهن با آن دست بگریبان بود، مطمئنا پیشگویان امپریالیسم شادمانه سقوط چین نوین را بدامان ضایعات فوق الذکر که همه حکومتهای سابق قاصر از چاره جوئیش بودند را، محتمل می شمردند.»

برای رژیم انقلابی که در اوان طفولیت خویش بسر میبرد، وظیفه رام کردن رودخانه های بزرگ ـ یان تسه (زرد) هوآیی

رفتن را به آب می آموزیم!

صدای حزب کمونیست انقلابی آمریکا، ۱۰ ژوئن ۱۹۸۵

(که در جلگه های مرکزی ساحلی جریان دارد) و غیره - یك جنبه حیاتی متحول ساختن چین از یك نومستعمره وابسته، به یك کشور مستقل سوسیالیستی بود. برای پایان بخشیدن به مرارت دهقانان - که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل میدادند - مهار سیل و ایجاد سیستمهای نوین آبیاری جهت مقابله با خشکسالی و ایجاد مزارع نوین، ضروری بود. در غیر اینصورت اتحاد کارگر - دهقان متزلزل میشد و توانائی چین در مقابله با حملات امپریالیستها و کمك به انقلاب جهانی تضعیف میگشت.

مائو در سال ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ اعلام نمود که رودخانه هوآیی و رودخانه زرد «باید مهار شوند». این فراخوان ها در بحبوحه مبارزات حاد دو خط در حزب کمونیست چین بر سر سمتگیری کشور پس از آزادی و استقلال صادر شدند و در واقع خود بخشی از این مبارزات بودند. رویزیونیستهایی نظیر لیوشائوچی، تحت عنوان «هماهنگی» میان سرمایه داری و سوسیالیسم و «تحکیم» دمکراسی نوین، تلاش ورزیدند چین را در سراشیب مسیر تکامل سرمایه دارانه بکشانند (که در مورد چین این بطور ناگزیر بمعنای تکامل نومستعمراتی بود). این بورژوا - دمکراتها که به رهروان سرمایه داری تبدیل شده بودند، در عرصه کشاورزی تلاش کردند چوب لای چرخ تحول سوسیالیستی مالکیت بر ابزار تولید و کلیه مناسبات اجتماعی بگذارند و در آن خرابکاری کنند. آنها مدعی بودند که مکانیزاسیون و توسعه صنایع سنگین (که بنوبه خود به «کمك» و تکنولوژی خارجی نیازمند بود) میبایست پیش از کلکتیوی کردن کشت انجام گیرد و مناسبات اجتماعی کهن طی این مدت در روستا دست نخورده باقی بماند. لیوشائوچی تا بدانجا پیش رفت که گفت استثمار یك «مزیت» است.

مبارزه دو خط برسر مسئله کنترل رودخانه های چین، شدت گرفت. بعقیده امثال لیوشائوچی انجام این چنین پروژه های بزرگ و از نظر تکنیکی مشکل، غیرممکن بود؛ زیرا چین امکان مالی و تکنولوژی انجامش را نداشت. لیوشائوچی فروتنانه موعظه میکرد که مردم نواحی آسیب دیده از سیل و خشکسالی باید به طرحهای «همیاری» متکی باشند. یك ناظر در اواخر دهه هفتاد، هنگامیکه پروژه مهار رودخانه هوآیی کامل شده بود و رودخانه زرد نیز به مقیاس گسترده ای تحت کنترل قرار گرفته بود، گفت: «اگر توده ها به انتظار می نشستند تا ماشینها این کار ها را انجام دهند، بازهم قحطی در شمال چین بیداد میکرد.»

مائو شدیدا خط رویزیونیستی و انحلال طلبانه لیوشائوچی و دیگران را مورد انتقاد قرار داده و علیه آن مبارزه کرد و اعلام نمود: «ما اکنون باید دریابیم که بزودی موج عظیمی از تحول سوسیالیستی در روستاهای چین پدیدار خواهد گشت» و براستی که خیزشی عظیم روستاها را دربر گرفت. میلیونها دهقان که در اشکال بیسابقه کئوپراتیوی در پروژه های عظیم آبرسانی بسیج شده بودند، بخشی لاینفك از این امر بحساب می آمدند. این امر به استقرار مالکیت سوسیالیستی در کشاورزی (علاوه بر صنعت) در سال ۱۹۵۶ منجر گردید. بعلاوه این مبارزات شتاب اولیه خیزش جهش بزرگ به پیش در سال ۱۹۵۸ را فراهم نمود. از دل این کوره بود که کمونهای خلق زاده شدند. پروژه های ذخیره آب، باردیگر نقشی کلیدی در این گام عمده و نوین در تحول سوسیالیستی ایفا نمودند.

کمونهای خلق بطور خودجوش در ایالت هونان طی یك پروژه آبرسانی از سلسله جبال تای هان جهت آبیاری یك منطقه خشك جلگه ای که هشت، نه سال از دهسال را دچار خشکسالی بود، بوجود آمد. کئوپراتیوهای دهقانی اراده کردند نیروی کارشان را در مقیاسی بینظیر جهت ساختن کانال سرخ در یك مسیر ۱۵۰۰ کیلومتری در کنار رودخانه تای هان بهم پیوند دهند. هنگام بازدید مائو از این امتزاج انجمنهای دهقانی بود که نام «کمون خلق» برای این نهاد، انتخاب گردید. مائو نوشت، «این ابداع نوین توده هاست». مابقی کشور نیز به تبعیت از این سرمشق برخاستند. تا سال ۱۹۵۸، ۲۶ هزار کمون خلق بوجود آمده بود (که با تشکیلات و تقسیمات نوین، این تعداد به ۷۴ هزار در سال ۱۹۶۱ بالغ گشت).

یکی از شعارهایی که طی دوران جهش بزرگ به پیش توسط دهقانان رایج شد، چنین بود: «سر بالا رفتن را به آب می آموزیم!» بیشك این شعار به ایجاد راههای آبی در سلسله جبال جهت رساندن آب و زندگی به زمینها اشاره داشت. اما بطور اعم، از مبارزات عظیم توده ها جهت ایجاد تحول آگاهانه در جامعه و طبیعت پابپای ایجاد تحول در خویش نیز سخن میگفت. تحت نظم جامعه کهن، چه کسی جز جسورترین و دوراندیش ترین افراد میتوانست آموختن «سربالا رفتن به آب» را در ذهن خود مجسم کند؟

ضایعات طبیعی رودخانه ها

موارد بسیاری قابل ذکرند که پیشرفتهای شگرف مردم چین در دروه پس از رهائی و استقلال را جهت تحت کنترل درآوردن طبیعت بطور اعم و جلوگیری از «ضایعات طبیعی» رودخانه ها بطور اخص، نشان می دهند. در سال ۱۹۵۲ مردم چین یك پروژه بسیار بزرگ منحرف ساختن مسیل رودخانه چین کیانك (شاخه زیانبار یان تسه) را به اتمام رساندند. پروژهٔ مزبور مشتمل بر تعمیر و تحکیم آب بندهای موجود، ایجاد آب بندهای جدید بطول بیش از دویست کیلومتر تعبیه تعداد بسیار زیادی دریچه های تخلیه آب و ایجاد یك منطقه ایمنی با گنجایش ۱۷۰ هزار تن برای مواقع تخلیه اضطراری نواحی بهنگام سیل های عظیم. برای انجام این

پروژه سیصد هزار نظامی و غیرنظامی بسیج شدند، و کل پروژه ۷۵ روز بطول انجامید. این کار در تضاد بسیار با «دستاوردهای» حاکمیت ارتجاعی گومیندان قرار داشت. برای ساختن یك دریچه کوچك آبیاری بروی رودخانه یان تسه در نزدیکی شهر ووهان، گومینداندان جهت اخذ کمك مالی دست بدامان پنج کشور مختلف شد و کار پس از سه سال بپایان رسید.

حوزهٔ رودخانه هوآیی یکی از آن نواحی بود که هر سال دچار سیل یا خشکسالی، و یا هردو می شد. انحراف مسیر رودخانه زرد در سال ۱۹۳۸ توسط گومینداندان بر ابعاد فاجعه بسیار افزود. تغییر مسیر رودخانه زرد با خود گل و لای بهمراه آورد و این جلگه رودخانه هوآیی را در خود فرو برد، مزارع را پوشاند و در کف چندین رودخانه ته نشین ساخت. اینها رویهمرفته کل سیستم رودخانه هوآیی را بهم زد، و آنرا برای سیل و خشکسالی مساعدتر کرد.

فراخوان مائو مبنی بر «رودخانه هوآیی را مهار کنیم» در سال ۱۹۵۱، میلیونها دهقان را به پروژه های مختلف کنترل آب در طول رودخانه هوآیی کشاند. این بسیج گسترده، زوزه های رویزیونیستها را که از عجز دهقانان «عقب افتاده» و بدون ماشین آلات برای انجام پروژه های عظیم دم می زدند، درهم کوبید. در حقیقت، کاربرد ماشین آلات مدرن ـ مثل بولدوزر، گودکن، خاکبردار و کامیون ـ مگر برای پروژه های کلیدی مورد حمایت مادی دولت، بویژه طی سالهای آغازین نادر بود. پس از به قدرت رسیدن رویزیونیستها در شوروی بسال ۱۹۵۶ و ایجاد شکاف در روابط چین و شوروی، روسها تکنسینهای خود را از چین بیرون کشیده، وجوه مالی و ابزار و ادوات کاری خود به چین را قطع کردند و این باعث مشکلات عدیدهٔ دیگری گردید. «رام کنندگان رودخانه ها» مجبور بودند به ابزار و ادوات ساده ـ مثل چکش، قلم، کلنك، گاری دستی، ماشین آلات خانگی و مواد منفجره ـ اتکا کنند. مهمتر از همه، قوه ابتکار قدرتمند توده ها وجود داشت که توسط خط انقلابی مائو بکار گرفته می شد.

در اوایل دهه هفتاد، یك گزارش از «تحولات برجسته» در عرصه کار پروژهٔ رودخانه هوآیی در مقایسه روزهای نخستین متذکر شد: لایروب های ساخت چین در کنار سایر ماشین آلات کار می کنند. سطح مکانیزاسیون رشد یافته و تعداد متخصصین افزایش بسیار یافته است. آنچه که بررسی دقیقتر را ارزشمند می کند این است که تعداد متخصصین دهقان باتجربه عملی غنی، قابل توجه شده است.» این نقل قول نظری اجمالی است بر رشد واقعی نیروهای مولده طی سالهای رهبری مائو (خلاف دروغ و تحریفات امپریالیستها و ایضاً رویزیونیستها)، و از همه مهمتر تحولات عظیم که در زمینه روابط تولیدی که بویژه از طریق انقلاب فرهنگی درهم شکستن تفاوت میان کار یدی و فکری و تفاوت میان شهر و روستا، تفاوت میان صنعت و کشاورزی آغاز شده بود.

تحولات حاصله در ناحیه ای از جلگه رودخانه هوآیی تفاوتهای اظهرمن الشمس در وضعیت چین نومستعمره کهن و سوسیالیستی را بطور مجمل بیان می کند. در یك شهرك با یازده هزار خانوار سیلهای سال ۱۹۳۱ باعث مرگ ناشی از گرسنگی ۲۹۰۰ دهقان و کوچ ۶۷۰۰ خانوار به سایر نواحی گردید. همین منطقه شاهد بارانهای سیل آسا تابستان ۱۹۷٤ بود ـ بارش بیش از سی سانتیمتر باران طی دو روز، سطح رودخانه هوآیی به بیش از شش فوت رساند. اما علیرغم این حداقل خسارت به سیل بندها و پمپ های آبیاری وارد آمد، منازل دهقانان را آب از جای نکند و شالیزارها همچنان سرسبز باقی ماندند.

از زمان بقدرت رسیدن رویزیونیستها در سال ۱۹۷۶ و احیای سرمایه داری در چین بسیاری از دستاوردهای چین سوسیالیستی ـ بویژه دستاوردهای دروان جهش بزرگ به پیش و انقلاب فرهنگی ـ پایمال شدند. بطور مثال، کمونهای خلق اکثراً از بین رفتند، زمینها مجدداً میان خانوارهای منفرد تقسیم شد و مناسبات استثماری و قطب بندی طبقاتی دوباره احیاء گشت.

علیرغم اینکه ممکن است تولید در برخی نواحی و طی دوره معینی رشد کند، اما دورنمای واقعی حکایت از بروز نتایج فاجعه بار احیای سرمایه داری در روستاها دارد. مثلاً بعضی شاهدان عینی متذکر شدند که فاصله میان سیل ها کوتاه شده و خسارات ناشی از آنها افزایش یافته است. شاهدان عینی این تغییرات را حداقل بخشاً با درهم شکسته شدن کشاورزی سوسیالیستی مرتبط میدانند. از آنجا که دهقانان بطور روزافزون وادار به افزایش تولید زمین خصوصی خود و امضای قراردادهای تجای می شدند، دلسردی زیادی نسبت به مشارکت در پروژه های کار عمومی ـ ذخیره آب، بهبود زمین، برنامه های جنگداری ـ نشان میدهند، زیرا این پروژه ها محتاج دست کشیدن از کار و منافع خصوصی و بذل فداکاری از سوی فرد برای جمع می باشد. شبح سیلها، خشکسالی ها و قحطی های پیش از ۱۹٤۹ بازهم گشت و گذار خود را آغاز کرده است.

امپریالیستها می گویند که شرایط بنگلادش ناامید کننده است، بطوریکه یکبار هنری کسینجر آنرا «نفرین شده» نامید. تحولات بینظیری که طی دوره نسبتاً کوتاه سوسیالیسم در چین اتفاق افتادند، بیشك شگرف بود، اما بهیچوجه اتفاقاتی مرموز نبودند. نیروی محرکه این تحولات عبارت بود از ابتکار و فعالیت آگاهانه توده های رها از سلطه امپریالیسم و تحت تاثیر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون.

درپی موج کشنده سیل بنگلادش، رسانه های خبری، لاشخوران امپریالیستی بیکباره فرود آمدند تا بر طلب رستگاری و بخشش دهقانان از درگاه الله، تمرکز کنند. همانگونه که در مقاله «رودخانه های

همانگونه که در مقاله «رودخانه های چین را مهار کنیم» (خبرنامه پکن) آمده بود: «در روزهای تاریك و کهن گذشته ستم طبقاتی دست در دست خشکسالی و سیل داشت. حاکمیت سیاسی ارتجاعی و قیود ایدئولوژیك مسلط بر توده ها نه تنها آنها را از درك ضرورت شرایط عینی مقابله با سیلها عاجز می نمود، بلکه امکان رویت توانمندی ذهنی خویش در غلبه مصائب را نیز از آنها سلب می کرد. پس از هر ضایعه طبیعی، حکام ارتجاعی در چین تبلیغ ساختن سد جهت آسایش توده ها، آموزه های کنفسیوسی و منسیوسی را نیز اشاعه می دادند و مردم را نیز وادار می ساختند برای خشنودی خدایان معبد بسازند و قربانی کنند. توفانِ انقلاب سوسیالیستی پس از رهایی و استقلال، غل و زنجیرهای سیاسی و اقتصادی بردست و پای مردم را درهم شکست و دامهای ایدئولوژیك را که مانع شکوفایی قوهٔ ابتکار و خلاقیت آنها می شد، از بین برد.»

برای غلبه بر توفانها و سایر بلایای «طبیعی» و «غیرطبیعی» نیاز به انقلاب است. ■

بنگلادش

بقیه از صفحه ۲۴

معضلات را حل کند، اگر چه اساسا صحیح بود اما بصورت عام و تصنعی باقی ماند. آنها از افشاگری انقلابی، تحلیل انقلابی و جهتگیری مشخص انقلابی جهت یافتن یك راه حل کلی برای این مساله قاصر ماندند. آنها اگرچه با فعالیتهای رویزیونیستی ـ رفرمیستی راست مخالفت کرده و یا حداقل بدانها مبادرت نکردند، از قبول مسئولیت سازماندهی ابتکارات و وظایف بالفور انقلابی در زمانیکه توده ها در نهایت مشقت بودند، سرباز زدند.

در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد جنبش انقلابی کمونیستی تحت رهبری رفیق جانباخته شیراج شیکدر و حزب پوربابنگلا شاربوهارا، که وی بنیانگذاری نمود، خط اساسا صحیحی را در مورد پیشبرد انقلاب و مبارزه مسلحانه انقلابی ارائه کرده و مسائلی از قبیل سیل، ضایعات طبیعی و مشقت توده ای ناشی از آنرا با جهتگیری صحیح و نسبتاً مشخص مورد خطاب قرار دادند. لیکن این نیز خیلی در سطح عام باقی ماند. PBSP از فقدان یك تحلیل مشخص و از ناروشنی بر سر مساله وظایف عاجل در رابطه با مشقت توده ها رنج میبرد. نتیجتا نتوانست به افشاگری سیاسی شدید و عمیق دست بزند. بدین جهت، انقلابیون در شرایط رنج شدید توده ها بویژه طی جاری شدن سیلهای شدید و متعاقب آن، توفان، و قحطی ناشی از آنها در ۱۹۷۴، نتوانستند تاکتیکهای مشخصی پیش بگذارند. از اینرو، از فرصت کسب ابتکار عمل سیاسی در شرایط سیاسی بسیار مساعد محروم گشتند. این اوضاع تا همین اواخر ادامه داشت، و نتیجه آن این بود که جنبش انقلابی در سالهای متعاقب جاری شدن سیلها، وقوع توفانها، امواج سرکش آب، قحطی و غیره، بارها در موضع تدافعی منفعل قرار گرفت.

بدین ترتیب، اکنون جای خوشوقتی است که PBSP بطور آگاهانه بررسی معضل سیل و تلاشهای آگاهانه جهت در دست گرفتن ابتکار عمل در این مورد را آغاز کرده است. تحت رهبری PBSP، انقلابیون تلاش دارند یك جهتگیری صحیح برای حل انقلابی و مردمی مسئله سیل تدوین کرده، دست به افشای سیاسی امپریالیستها و طبقات حاکمه و ارتجاعی دست نشانده شان زده و یکسری وظایف مشخص را در جهت بسیج توده ها برای تسکین رنجهایشان به اجرا بگذارند و آنان را در جنبشهای توده ای و انقلابی حول این مسائل بمثابه مکمل مبارزه مسلحانه انقلابی در روستاها ـ که هم اکنون با هدف مشخص گسترش جنگ خلق و انجام انقلاب دمکراتیك نوین پیش میرود ـ سازمان دهند.

تاریخچه سیل در پوربا بنگلا

سیل، توفانهای موسمی و سرکشی امواج دریا پدیده ای جدید در پوربا بنگلا یا منطقه بنگال بطور کلی، نیست. موجودیت این سرزمین به لحاظ جغرافیایی نتیجه پروسه مداوم رسوب گل و لای تشکیل یك دلتا در دهانه چندین رودخانه است ـ بویژه سه رودخانه بزرگ پادما، مگنا، راهماپوترا / جمونا. باور عامه براین است که واژه «بنگلا» (نام کشور) از تشابه میان شکل این دلتا و یکی از حروف الفبای بنگالی گرفته شده است.

در این منطقه که سیل عموما در فصل بارانهای موسمی اتفاق میافتد، یك پدیده تقریبا منظم هر ساله است و برخی اوقات حتی چند بار در سال رخ میدهد. پروسه پیشروی خشکی در دریا در جنوب در جریان است. با توجه به شرایط کنونی، زمینی به مساحت نیمی از خود خاك کنونی کشور میتواند طی یکی دو دهه آتی سر بلند کند. بیشك سیلهای بدین پروسه کمك میکنند. مضاف بر اینکه، سیل همچنین به حاصلخیزی فوق العاده خاك پوربا بنگلا نیز بسیار کمك میکند. بطور اجمال آنکه، سیل پدیده غیر منتظره ای در پوربابنگلا نیست ـ فقط سیلها سابقا از قدرت تخریب کمتری برخوردار بودند، زیرا آب اینقدر بالا نبود و بطور نسبی سریعتر به دریا ریخته میشد.

سیل ـ البته تا حدود معینی ـ بخاطر نقشی که بعنوان یك منبع بینظیر حاصلخیزی زمین (بعلت حمل گل و لای توسط سیلاب) ایفا میکند و به جهت سهمی که در تجدید حیات زمین دارد، حتی یك ضرورت و یك نعمت محسوب شده است. سیل همچنین تا حدود معینی برای پرورش تخم ماهی(بشرطی که سیستم کشت کنونی و الگوی پرورش ماهی مدرنیزه و یا دستخوش تحول رادیکال نشود) و برای حفظ توازن محیط زیست خاص این کشور در اوضاع کنونی، ضروری است. بعلت الگوی کشت، سیستم تولید، متد پرورش تخم ماهی و غلات، سطح تکنولوژی، موقعیت حفظ و گسترش جنگلهاو غیره، عدم وقوع سیل به مدت چند سال پیاپی زیانمند خواهد بود. بعبارت دیگر جاری شدن سیل شدید و حادث نشدن سیل هر دو به اقتصاد کشور و زیست سکنه زیان وارد میکند.

توضیحی عموما قابل قبول در مورد عدم وجود آثار باستانی در این کشور اینست که اکثر شهرهای باستانی در کنار رودخانه های بزرگ برپا میشدند و بدین جهت اکثر آنها بعلت از بین رفتن سواحل این رودخانه ها، نابود شدند. ازبین رفتن سواحل رودخانه ها پدیده ای معمول در اوایل و اواخر فصل بارانهای موسمی بوده و بویژه طی و متعاقب جاری شدن سیل در ابعاد وسیع رخ میدهد. شواهد بسیاری از جمله نوشته های قدیمی علاوه بر تحقیقات جدید نشان میدهد که این پروسه همچنین تغییرات مهمی در مسیر رودخانه ها، بویژه رودخانه های بزرگ را باعث میشود. اما آنچه که طی دو قرن اخیر ثبت شده بوضوح مهمترین تحول در کل پروسه را نشان میدهد. میتوان دریافت که سیلهای متناوب و سالیانه درابعاد سریعا در حال افزایش از نظر مقیاس، میزان ضایعات و گستره، منجمله دوره های طولانی بر جا ماندن سیلاب، پدیده ای صرفا مختص چند دهه اخیر میباشد.

یکی از قدیمی ترین رکوردهای سیلهای شدید ـ اگرچه در مقیاس بسیار کمتر نسبت به سیلهای کنونی ـ مربوط به دویست سال پیش، بین سالها ۱۷۶۷ و ۱۷۸۷ بود. که یك ششم از سکنه یکی از بزرگترین نواحی شمال را از بین برد. سیلهای شدید دیگری نیز در ۱۹۱۷، و ۲۶ سال بعد در ۱۹۴۳ رخ داد. بویژه از دهه پنجاه به بعد، سیلهایی که تلفات، خسارات و ضایعات بسیار به بار آوردند، تقریبا هر ساله و برخی اوقات چندین بار در سال جاری میشود. طی چهار دهه پس از ۱۹۴۳، حداقل سی سیل خانمان برانداز که حداقل دوازده تای آنها بسیار شدید بود، در بسیاری نقاط سطح آب را چندین متر بالاتر از درجه خطرناك بالا آوردند. از آنجا که مناطق مرتفع جنگلی که از دسترس سیل بدور می مانند سکنه زیاد ندارند، در صد جمعیت سیلزده عموما از درصد مناطق سیل زده فزونی میگیرد. طی چند دهه اخیر، حتی سیلهایی که در رده آخر سیلهای شدید جای دارند بیش از سی هزار کیلومتر مربع (یعنی حدود سی در صد مساحت کشور) را زیر سیلاب برده و سه میلیارد تاکا (یك دلار = ۳۳ تاکا) در مقیاس حداقل سالانه، خسارت وارد آورده

بقیه در صفحه ۷۳

روز مه ۱۹۸۹

گرامی باد
پنجمین سالگرد تشکیل
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

امروز پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. در چند ماه آینده، جنبش ما و احزاب و سازمانهای مختلف شرکت کننده در آن، پرولترهای آگاه و انقلابیون را به گرامیداشت این سالگرد، ابراز حمایت و جمع آوری کمکهای مالی برای این جنبش فرامیخوانند.

در سال ۱۹۸٤، وقتیکه دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست برگزار شد، جنبش بین المللی کمونیستی در برابر دوراهی عظیمی قرار گرفته بود. دارودسته ای نوین از استثمارگران و تسلیم طلبان که خود را در صفوف حزب کمونیست پنهان ساخته بودند، سنگر سرخ و کبیر ما یعنی چین سوسیالیستی را از درون تسخیر کرده بودند.

در سراسر جهان هیاهوی امپریالیستها، رویزیونیستها و رفرمیستها بگوش میرسید که ختم مارکسیسم انقلابی را اعلام میداشتند. آنها مدتها بود که سراسیمه در پی انتقام شکستهائی بودند که از سوی مائوتسه دون و انقلابیون پرولتری راستین نصیبشان شده بود. بنابراین تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در برافراشتن درفش مارکس، لنین و مائوتسه دون، در شرایطی که سایرین آن را لجن مال کرده بودند، از کمال اهمیت برخوردار بود.

جنبش بین المللی کمونیستی هنوز کاملا بر بحرانی که متعاقب مرگ مائوتسه دون و از دست رفتن چین سوسیالیستی ظهور یافت، فائق نیامده است. لیکن موجودیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خود گام بسیار مهمی در راه بازسازی وحدت کمونیستهای اصیل بوده و وجود چنین تشکل بین المللی خود کلیدی است که دروازه پیشروی بیشتر بسوی هدف ما یعنی ایجاد یك انترناسیونال کمونیستی طراز نوین را میگشاید.

طی پنج سال گذشته، جنبش ما پیشروی و گسترشی مداوم داشته است. جنك خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو که یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است، بطور موج وار پیشروی نموده و امروز خروش مبارزه مسلحانه انقلابی کارگران و دهقانان پرو حقیقتاً در سراسر جهان طنین افکن گشته است. پرولترهای آگاه و تمامی مردم انقلابی میباید مراقب احتمال مداخله امپریالیستها علیه انقلاب پرو، و آماده پاسخگوئی به آن، با نبردی انقلابی و توفان آسا در حمایت از جنك خلق باشند.

در زمانیکه رویزیونیستها و فرصت طلبان رنگارنك به مبارزه انقلابی توده ها خیانت ورزیده و آرامش و سازش با سیستم موجود را موعظه میکنند، این مارکسیست ـ لنینیستهای راستین و بالاتر از همه، نیروهای متشکل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هستند که مبارزه مسلحانه انقلابی توده ها را برپا داشته یا به تدارك این مبارزه مشغولند ـ مبارزه ای که تنها طریق ریشه کن ساختن نظم کهن و راهگشائی بر آینده کمونیستی است.

در بسیاری از کشورهای جهان، منجمله فلسطین، توده ها همچنان مبارزه قهرمانانه ای را

علیه مرتجعین به پیش میبرند. اما علیرغم قهرمانیها و فداکاریها، توده ها در فلسطین یا سایر کشورها بدون یك رهبری صحیح امکان کسب رهائی را ندارند. همانگونه که ((بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی)) خاطر نشان میسازد: ((تجربه نشان داده که انقلاب پرولتری تنها توسط یك حزب پرولتری اصیل، مبتنی بر علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، میتواند پیشروی کند و بانجام رسد.))

بعلاوه این فقط کمونیستهای انقلابی هستند که مبارزات و فداکاریهای امروز را با هدف ایجاد جهانی عاری از طبقات و استثمار پیوند میدهند. کمونیستهای اصیل، برخلاف رویزیونیستهای هوادار شوروی و دیگر فرصت طلبان، مبارزه توده ها را بخاطر سازش با دشمن وجه المصالحه قرار نمیدهند و در پی آنکه جانشین مقامات حاکم کنونی شده و در راس سیستم کهنه استثمار بنشینند، نیستند. امروز بسیاری از باصطلاح کمونیستها با آوای ارتجاعی کسانی که کمونیسم را رویائی پوچ میخوانند همصدا شده اند. در مقابل، احزاب و سازمانهای متشکل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیگیرترین رزمندگان این زمانند؛ چرا که صحیحترین، پیگیرترین و سازش ناپذیرترین دیدگاه را از آینده بشر، و از آنچه تحقق این امر طلب میکند، در اختیار دارند.

وجود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و ((بیانیه)) این جنبش، کمك بزرگی به انقلابیون پرولتری است که در کشورهای گوناگون با وظیفه دشوار اما عاجل حدادی یك حزب پیشاهنك مائوئیست مبتنی بر یك خط صحیح مواجهند. امروز در تمامی قاره ها انقلابیونی وجود دارند که این وظیفه حیاتی را بدوش کشیده و از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی انتظار کمك و الهام دارند.

اما جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تنها در صورتی میتواند وظیفه کمك به ایجاد احزاب نوین مارکسیست ـ لنینیست را بانجام رساند که سازمانها و احزاب شرکت کننده در این جنبش، پرولترهای آگاه و دیگر توده های انقلابی سراسر جهان مشارکتی فعال داشته باشند. کمونیستهای اصیل در عرصه مالی نیز، همانند سایر عرصه ها، برخوردی کاملا خلاف رویزیونیستها و فرصت طلبان دارند. رویزیونیستها و فرصت طلبان در حرف و در عمل اتکاء به امپریالیستها، سوسیال امپریالیستها و مرتجعین را پیشه کرده اند، حال آنکه کمونیستهای اصیل بر کارگران، دهقانان و دیگر توده های انقلابی، بمثابه منبع کمك متکی هستند. بدین علت است که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی توده های انقلابی را به کارزار گرامیداشت پنجمین سالگرد تشکیل خویش فرامیخواند تا در کلیه عرصه ها ـ منجمله عرصه مالی ـ به پیشرفتهای آتی جنبش ما یاری رسانند.

وقت آن رسیده که جهان را بزور از چنك صاحبان امپریالیست و مرتجعش خارج سازیم. حاکمیت اینان معنایی جز ادامه فلاکت برای اکثریت عظیم مردم جهان نداشته و علیرغم صحبتهائی که از صلح و تفاهم میکنند، خطر واقعی برپائی جنك جهانی سوم از سوی امپریالیستها کماکان وجود دارد. فقط مبارزه انقلابی خلق است که میتواند وضع موجود را تغییر داده، دروازه های آینده را بگشاید.

پنجمین سالگرد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را گرامی دارید! به ابراز حمایت و جمع آوری کمکهای مالی برای این جنبش برخیزید!

پیش بسوی انقلاب! پیش بسوی ایجاد و مستحکم ساختن احزاب مائوئیست متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

از جنك خلق در پرو حمایت کنید!

از جنك جهانی جلوگیری کنید! مبارزه جهت انقلاب در سراسر جهان را به پیش رانید!

زنجیرها را بگسلیم! خشم زنان را بمثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها سازیم!

باشد تا ((الانتفاضه)) راه جنك خلق برای رهائی فلسطین را هموار سازد!

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون!

انترناسیونال است نژاد انسانها

انترناسیونال است نژاد انسانها

بیش از صدو پنجاه سال پیش مارکس و انگلس مانیفست کمونیست که اعلان تندر آسای جنگ علیه بورژوازی بود را منتشر ساختند: «شبحی برفراز اروپا در گشت و گذاراست ـ شبح کمونیسم». از آنزمان اخلاف انقلابی مارکس صلای جنگ او را در هر گوشه و کنار جهان اشاعه داده و همانند نمایندگان پرولتاریای جهانی، طبقه ای که در نهایت تنها میتواند رهایی خویش را با رهایی کل بشریت بدست آورد، عمل کرده اند. از دوره مارکس به بعد نمایندگان پرولتاریای بین المللی در سطح یك انترناسیونال گرد هم آمده و نبرد خویش را در مقیاس جهانی به پیش راندند.

مارکس و انگلس تا زمان تلاشی انترناسیونال اول بعد از شکست کمون پاریس فعالیت های این تشکیلات را هدایت کردند. بعد از مرگ مارکس، انگلس در پی ریزی انترناسیونال دوم ونیز در سالهای نخستین حیات این تشکیلات نقش کلیدی ایفا نمود. لنین نخست بلشویك ها را بمثابه بخشی از انترناسیونال دوم رهبری نمود. بعدها هنگامیکه طی جنگ جهانی اول رهبران انترناسیونال دوم در کنار حکومت های امپریالیستی خودی ایستادند، لنین از هیچ کاری برای افشاء ومغلوب کردن آن تشکیلات فروگذار نکرد و بدین ترتیب به ایجاد انترناسیونال انقلابی سوم (یا انترناسیونال کمونیستی) یاری رساند. انترناسیونال سوم با انقلاب بلشویکی بظهور رسید. استالین کار لنین در انترناسیونال سوم (کمینترن) را طی دورانی ادامه داد که اتحادشوروی در پروسه ساختمان سوسیالیسم بود، جنگهای رهائیبخش ملی منجمله در چین تحت رهبری مائوتسه دون، بپاخاسته بودند، خطر فزاینده یك جنگ نوین جهانی مطرح گشته، حملات امپریالیستی علیه اتحادشوروی جریان داشت و فاشیسم در آلمان بقدرت رسیده بود.

جنبش بین المللی کمونیستی با کودتای رویزیونیستی ۱۹۵۶ در اتحادشوروی با ضربه ای جدی مواجه گشت و دچار تفرقه شد. مائوتسه دون گردانهای توده های چین را در این نبرد رهبری کرد. آنها پرچم سرخ را برافراشته و هرچه رفیعتر به اهتزاز درآوردند و سپس در نبردهای عظیم دورانساز انقلاب فرهنگی که نسل نوینی از انقلابیون را تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون متولد ساخت، این پرچم را رفیعتر از هر زمان دیگر برپا داشت.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با غرور در بیانیه خود اعلام کرده است که «امروز جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بهمراه سایر نیروهای مائوئیست، میراث دار مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو هستند و می باید مبنای خویش را استوارانه بر این ارثیه قرار دهند.» این بخش از مجله به تصویر لحظات مهمی از نبردهای بین المللی پرولتاریا می پردازد.

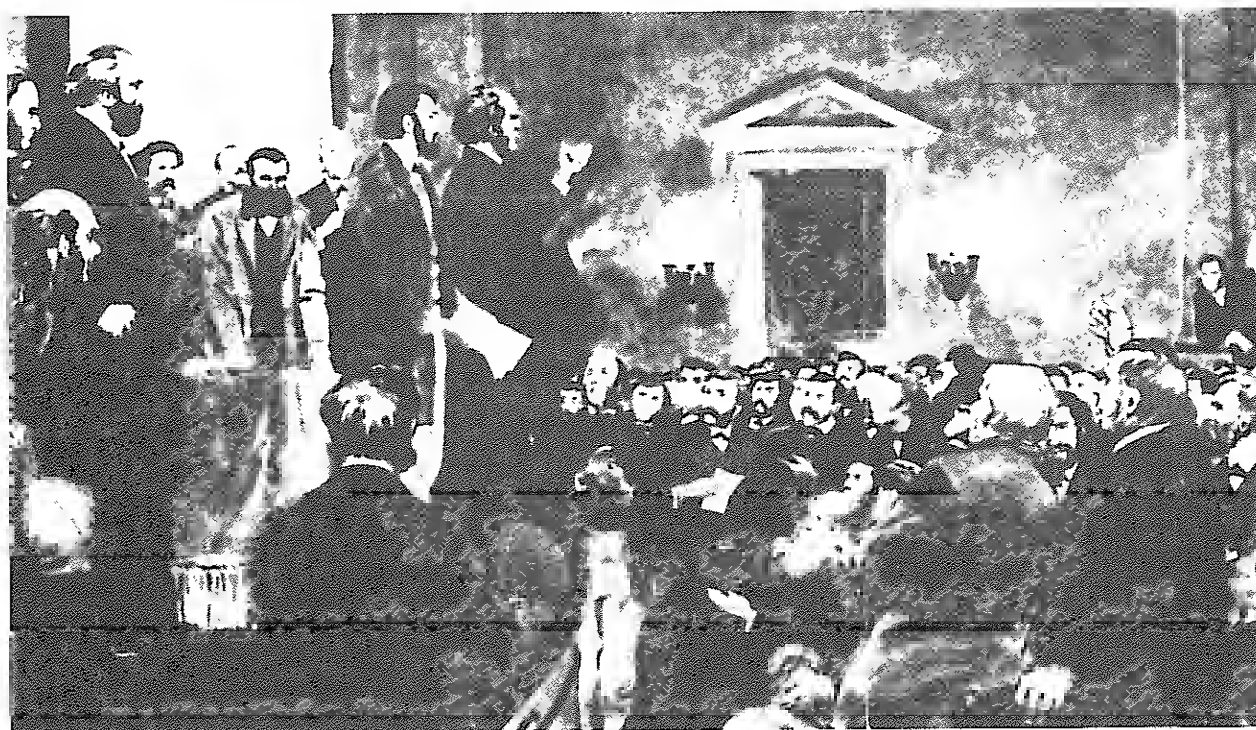


این طرح متعلق به کِه تِه کلوبتس هنرمند
انقلابی آلمانی (۱۸۶۷ ـ ۱۹٤۵) است.



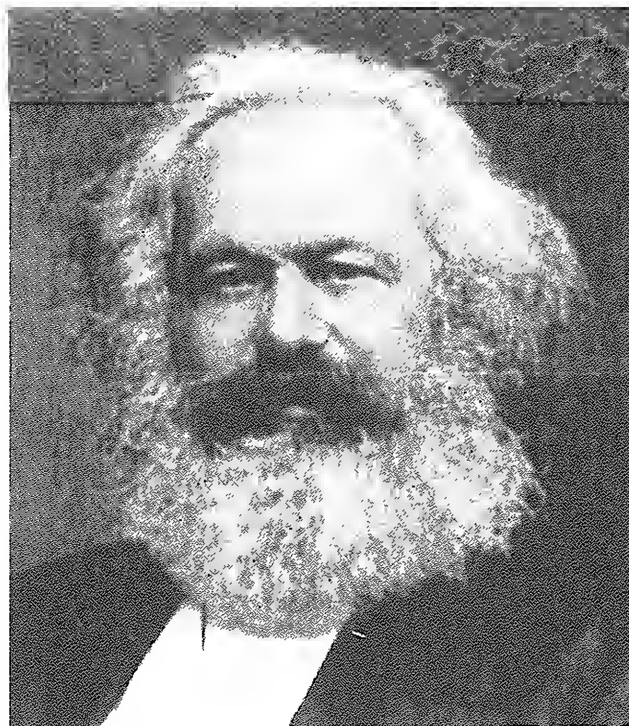
فردریش انگلس در انقلاب ۱۸٤۸ آلمان نقش رهبری را منجمله در حیطه نظامی ایفا کرد.

انجمن بین المللی کارگران، یا انترناسیونال اول بسال ۱۸٦٤ در لندن پی ریزی شد و جنبش انقلابی را در سراسر اروپا، آمریکا و حتی استرالیا اشاعه داد. ایده های مارکس در تخاصم با آنارشیسم باکونین و پرودون قرار داشت و سرانجام آنارشیسم موفق به متلاشی ساختن انترناسیونال اول در ۱۸۷۲ شد. اما همانگونه که انگلس خاطرنشان ساخت «بمدت ده سال انترناسیونال تاریخ اروپا را به یك جهت ـ به جهت آینده ـ سوق داد و اینك می توان با غرور به گذشته نگریست و دستآوردهایش را مشاهده کرد.» تصویر زیر طرحی از صحنه ایجاد انترناسیونال اول است.





نسخه اول مانیفست کمونیست.


کارل مارکس بنیانگذار کمونیسم. او فعالیت بیسابقه تئوریك و رهبری عملی انترناسیونال اول را در شرایطی به پیش برد که بورژوازی در سراسر اروپا دربی شکار وی بود.

مونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام میکنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمیدهند. ولی جهانی را بدست خواهند آورد.

ـ کارل مارکس و فردریك انگلس
مانیفست کمونیست

طبقه کارگر انگلستان، دستی برادرانه بسوی کارگران فرانسه و آلمان دراز میکند و اطمینان راسخ دارد که جنك نفرت انگیز کنونی، هرگونه که پایان یابد، بالاخره اتحاد طبقه کارگر تمام کشورها، جنك را از میان خواهد برد. در همان حال که فرانسه و آلمان وارد جنك برادرکشی شده اند، کارگران این دو کشور پیامهای صلح و حسن تفاهم باهم مبادله میکنند. این واقعیت یگانه و بزرگ که در تاریخ گذشته سابقه ندارد، راه را برای آینده ای روشنتر میگشاید و ثابت میکند که بعکس جامعه کهن و بدبختی های اقتصادی و هذیان های سیاسی اش، جامعه ای نو در حال ظهور است که راه و رسم بین المللی اش صلح خواهد بود، چون عامل نظم دهنده ملی اش در همه جا یکی است: کار! پیش آهنك این جامعه نو، اتحاد بین المللی کارگران است.
کارل مارکس، جنك داخلی در فرانسه

ـ کارل مارکس ، جنك داخلی در فرانسه

کشف طلا و نقره در آمریکا، قلع و قمع، به بردگی درآوردن مردمان بومی و مدفون ساختن آنان در معادن، آغاز استیلا بر هند شرقی و غارت آن، تبدیل قاره آفریقا به قُرقگاه سوداگرانه برای شکار سیاهپوستان، همگی بشارت دهنده صبح دولت تولید سرمایه داری هستند.

ـ کارل مارکس کاپیتال

تا زمانیکه کارگران سیاه پوست در بند باشند، کارگران سفید نمی توانند رها گردند.
ـ کارل مارکس، کاپیتال

ما به کارگران میگوییم که شما می باید از پانزده، بیست، پنجاه سال جنگ داخلی و جنگ های بین المللی عبور کنید: نه فقط بدان خاطر که شرایط موجود را تغییر دهید بلکه برای تغییر خودتان و آماده کردن خود برای اعمال قدرت سیاسی.

کارل مارکس: «اظهاراتی درباره محاکمه کمونیستها در کلن».

کموناردهای پاریس بیش از سه ماه بر سرکار بودند، آنها علیرغم این واقعیت که بورژوازی فرانسه (که درحال جنگ با آلمان بود) از کمک طبقه حاکمه آلمان برای سرکوب دشمن مشترکشان ـ پرولتاریای قیامگر ـ برخوردار شد، قهرمانانه جنگیدند.



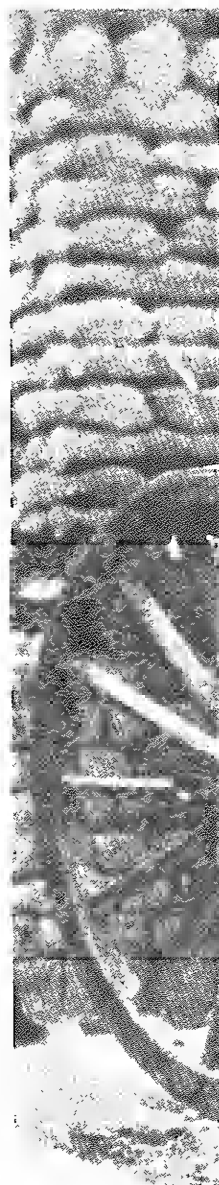


آخرین نبرد کموناردها: زنان نقش مهمی در سازماندهی و دفاع از کمون پاریس ایفا کردند. این نخستین تجربه کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا بود. همانطور که انگلس گفت، اگر میخواهید بدانید که دیکتاتوری پرولتاریا چیست، به کمون پاریس نگاه کنید.

کمون ... حکومت کارگری بود، و بمثابه قهرمان رهائی کار بطور برجسته ای بین المللی. در مقابل ارتش پروس که دو استان فرانسه را به آلمان ملحق کرده بود، کمون، کارگران سراسر جهان را به فرانسه ملحق ساخت.

در کمون تمام خارجی ها افتخار جانبازی برای آرمانی جاودان را یافتند. بورژوازی در فاصله میان جنگی که بدلیل خیانتش در آن شکست خورد، و جنگی داخلی که بدلیل دسیسه چینی مشترکش با مهاجم خارجی دامن گرفت، وقت آن یافت که میهن پرستی خود را با سازمان دادن شکار پلیسی آلمانها در فرانسه بنمایش بگذارد. کمون يك كارگر آلمانی را وزیر کار خود کرد. تی یر، بورژوازی، امپراطوری دوم، بطور مداوم لهستان را با اعلامیه های پر سرو صدای طرفداری فریب داده و در واقعیت آنرا به روسیه فروخته و کار های پست روسیه را برایش انجام می دادند. کمون به فرزندان قهرمان لهستان افتخار داده و آنان را در راس دفاع از پاریس گمارد. و برای آنکه بطور گسترده تری آغاز عصر جدیدی از تاریخ را اعلام کند، در مقابل چشمان پروسی های فاتح از یکطرف و ارتش بناپارتی تحت هدایت ژنرالهای بناپارتیست از سوی دیگر، ستون واندوم این سمبل عظیم شکوه جنگی (بورژوازی) را بزیر کشید.

ـ کارل مارکس، جنك داخلی در فرانسه



«کشور ما» ـ يك واژه، يك اشتباه! «بشریت» ـ يك واقعیت، يك حقیقت! «کشور واژه ای است که نظیر بُت و خدایان توسط کشیشان و شاهان ساخته شد تا حیوانات باشعور را در محدوده های دقیقی محصور دارند، جایی که آنان را در جهت منافع اربابان، تحت نظر آنان وبنام موقعیت کثیف دست نخورده آنان در انقیاد نگهدارند.

اینکه ما برحسب اتفاق در اینجا متولد شویم یا در آنجا، ملیت ما را تغییر میدهد و از ما دوستان و دشمنان می سازد. بگذارید این بازی احمقانه را گردن نگذاریم و این مضحکه که ما را همواره دربند نگه میدارد، بدور افکنیم.

بگذارید «کشور» به واژه ای توخالی ـ به يك تقسیم بی ارزش اداری ـ تبدیل شود. کشور ما آنجاست که زندگی آزاد باشد و کار روبراه.

مردم، کارگران، آفتاب درحال طلوع است: باشد تا نابینایی مان پایان گیرد. سرنگون باد مستبدین و جلادان!

فرانسه مرده است، زنده باد بشریت!

ـ بقلم کمونارد ژول نوستاگ در نشریه «انقلاب سیاسی و اجتماعی».

انترناسیونال

اوژن پوتیه در فردای کمون پاریس و شکست خونین آن شعر انتر ناسیونال را سرود. همانطور که لنین خاطر نشان ساخت «کمون مغلوب شد اما انترناسیونال پوتیه، ایده های کمون را در سراسر جهان پراکنده ساخت واین ایده ها اینك زنده تر از هر زمان دیگر است.» انترناسیونال از سوی یکی از کنگره های انترناسیونال دوم بمثابه سرود پرولتاریای بین المللی برگزیده شد. طی سالها ترجمه های بیشمار انترناسیونال به دهها زبان منتشر گشت. برخی از این ترجمه ها بخشی از روحیه و مضمون انقلابی اصل فرانسوی شعر را دارا نیست. در اینجا اصل شعر بزبان فرانسه و ترجمه دو بند آنرا همراه ساخته ایم.

برخیز ای داغ لعنت خورده دنیای فقر و بندگی
جوشیده خاطر ما را برده به جنك مرگ و زندگی
باید از ریشه براندازیم کهنه جهان جور و بند
وآنگه نوین جهانی سازیم هیچ بودگان هرچیز گردند

روز قطعی جدال است آخرین رزم ما
انترناسیونال است نژاد انسانها (۲)

بر ما نبخشد فتح و شادی خدا، نه شه، نه قهرمان
با دست خود گیریم آزادی در پیکارهای بی امان
تا ظلم را از عالم بروبیم نعمت خود آریم بدست
دمیم آتش را و بکوبیم تا وقتیکه آهن گرم است

روز قطعی جدال است..............................
انترناسیونال است..............................

تنها ما توده جهانیم اردوی بیشمار کار
داریم حقوق جهانبانی نه که خونخواران غدار
غرد وقتی رعد مرگ آور بر رهزنان و دژخیمان
در این عالم بر ما سراسر تابد خورشید نورافشان

روز قطعی جدال است..............................
انترناسیونال است..............................

نت سرود انترناسیونال

1. A-rise, ye pris'ners of star-va-tion! A-rise, ye wretched of the earth.
2. We want no condescending sav-iors, To rule us from a judgment hall.
For justice thunders con-dem-na-tion, A bet-ter world's in birth.
We workers ask not for their fa-vors; Let us con-sult for all.
No more tra-di-tion's chains shall bind us, A-rise, ye slaves! no more in thrall!
To make the thief disgorge his booty, To free the spir-it from its cell.
The earth shall rise on new foundations, We have been naught, we shall be all.
We must ourselves decide our du-ty, We must de-cide and do it well.

REFRAIN.

'Tis the fi-nal con-flict. Let each stand in his place.
The in-ter-na-tion-ale Shall be the hu-man race.
'Tis the fi-nal con-flict. Let each stand in his place.
The In-ter-na-tional Par-ty Shall be the hu-man race.

C'est la lutte finale:
Groupons-nous, et demain,
L'Internationale
Sera le genre humain.

Debout! les damnés de la terre!
Debout! les forçats de la faim!
La raison tonne en son cratère,
C'est l'irruption de la fin.
Du passé faisons table rase,
Foule esclave, debout! debout!
Le monde va changer de base:
Nous ne sommes rien, soyons tout!

Il n'est pas de sauveurs suprêmes:
Ni Dieu, ni César, ni tribun,
Producteurs, sauvons-nous nous-mêmes!
Décrétons le salut commun!
Pour que le voleur rende gorge,
Pour tirer l'esprit du cachot,
Soufflons nous-mêmes notre forge,
Battons le fer quand il est chaud!

L'Etat comprime et la loi triche;
L'Impôt saigne le malheureux;
Nul devoir ne s'impose au riche;
Le droit du pauvre est un mot creux,
C'est assez languir en tutelle,
L'Egalité veut d'autres lois,
"Pas de droits sans devoirs, dit-elle,
"Egaux, pas de devoirs sans droits!"

Hideux dans leur apothéose,
Les rois de la mine et du rail
Ont-ils jamais fait autre chose
Que dévaliser le travail?
Dans les coffres-forts de la bande
Ce qu'il a créé s'est fondu.
En décrétant qu'on le lui rende
Le peuple ne veut que son dû.

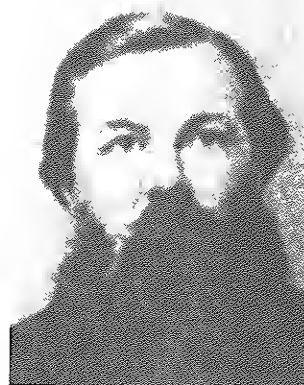
Les Rois nous soulaient de fumées,
Paix entre nous, guerre aux tyrans!
Appliquons la grève aux armées,
Crosse en l'air et rompons les rangs!
S'ils s'obstinent, ces cannibales,
A faire de nous des héros,
Ils sauront bientôt que nos balles
Sont pour nos propres généraux.

Ouvriers, paysons, nous sommes
Le grand parti des travailleurs;
La terre n'appartient qu'aux hommes,
L'oisif ira loger ailleurs.
Combien de nos chairs se repaissent!
Mais, si les corbeaux, les vautours,
Un de ces matins, disparaissent,
Le soleil brillera toujours!

C'est la lutte finale;
Groupons-nous, et demain,
L'Internationale
Sera le genre humain.

درست است که خود بین الملل تنها نه سال زندگی کرد ولی اینکه اتحاد جاوید پرولتاریای همه کشورها ، که شالوده آنرا این بین الملل ریخته است، هنوز باقی است و حتی استوارتر هم شده است....

فردریك انگلس، مقدمه ای بر مانیفست کمونیست

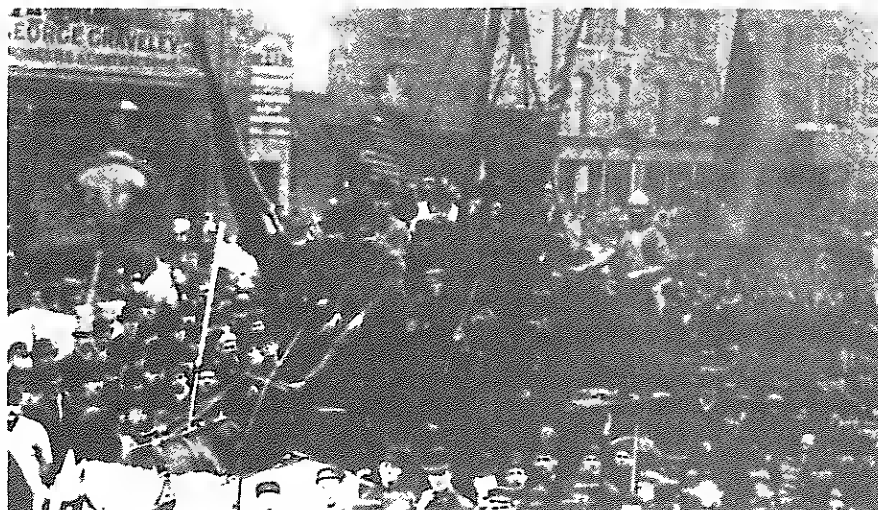


آن نظریه اساسی که زیر بنای تز های مار ا تشکیل میدهد چیست؟ این نظر عبارتست از تمایز قائل شدن میان ملل تحت ستم و ستمگر .... همانگونه که اکنون می بینیم، خصلت ویژه امپریالیسم شامل آنست که تمام جهان بشماری عظیم از ملل ستمدیده و شماری قلیل از ملل ستگر تقسیم شده است؛ و این شمار قلیل دارنده ثروت عظیم و نیرو های مسلح قدرتمند است.

ـ و.ا. لنین ، به کنگره دوم انتر ناسیونال کمونیستی



فردریش انگلس، آگوست ببل، کلارا زتکین بهمراه سایرین در کنگره انترناسیونال دوم، زوریخ، اوت ۱۸۹۳.



اعتصاب کارگران اسکله بسال ۱۸۸۹ در بریتانیا. انترناسیونال دوم در جریان رشد سریع تشکیلات پرولترها دربسیاری کشورها بظهور رسید.



لنین در دومین کنگره انترناسیونال سوم کمونیستی.

سوسیالیست، پرولتر انقلابی و انترناسیونالیست طور دیگری استدلال می کند: خصلت جنك (که آیا این جنك ارتجاعی است یا انقلابی) منوط بدان نیست که چه کسی هجوم کرده و «دشمن» در کشور چه کسی قرار دارد، بلکه منوط بدان است که چه طبقه ای اداره امور جنك را بدست دارد و چه سیاستی بوسیله این جنك ادامه داده می شود. اگر این جنك یك جنك ارتجاعی امپریالیستی است یعنی بدست دو گروه بندی جهانی بورژوازی مرتجع امپریالیست جبار غارتگر اداره می شود، آنگاه هر بورژوازی (حتی بورژوازی کشور کوچك) به شریك غارتگری تبدیل می شود، و وظیفه من، وظیفه نماینده پرولتاریای انقلابی عبارت است از آماده نمودن انقلاب جهانی پرولتری که راه نجات منحصربفردی است از دهشت های کشتار جهانی. استدلال من نباید از نقطه نظر کشور «خود» باشد (زیرا این استدلال یك کودن بیمقدار و خرده بورژوازی ناسیونالیستی است که نمی فهمد عروسکی است در دست بورژوازی امپریالیستی)، بلکه باید از نقطه نظر شرکت من در تدارك، در تبلیغات و در نزدیك ساختن انقلاب جهانی پرولتری باشد.

و.ا.لنین، انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد

ولی انترناسیونالیسم پرولتری خواستار آن است که اولا مصالح مبارزه پرولتری در یك کشور تابع مصالح این مبارزه بمقیاس جهانی باشد. ثانیا خواستار آن است که ملتی که در راه پیروزی بر بورژوازی می کوشد قادر و آماده باشد بخاطر سرنگون ساختن سرمایه بین المللی به بزرگترین فداکاریهای ملی تن در دهد.

و.ا.لنین، تزهایی برای کنگره دوم کمینترن

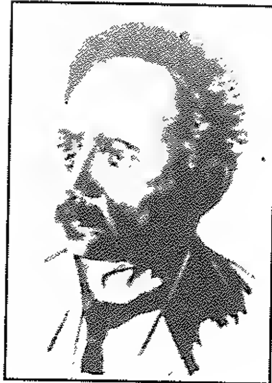
انترناسیونالیسم در کردار، یکی و فقط یکی است و آن هم کار بیدریغ در راه توسعه جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خویش و پشتیبانی (از راه تبلیغات و همدردی و کمك مادی) از این مبارزه و این خط مشی و فقط این خط مشی، بدون استثناء در تمام کشورها است.

و.ا.لنین، وظایف پرولتاریا در انقلاب ما

اپورتونیسم یعنی قربانی کردن منافع توده ها برای منافع موقتی یك اقلیت فرعی از کارگران، یا بعبارتی دیگر، یعنی اتحادی میان یك بخش از کارگران و بورژوازی علیه توده های پرولتاریا. جنك، چنین ائتلافی را بطور ویژه آشکار و غیر قابل اجتناب کرده است. اپورتونیسم در طول دهها سال توسط خصال ویژه دوره رشد سرمایه داری، بوجود آمد و رشد کرد - در دوره ای که زندگی مسالمت آمیز و فرهنگی یك قشر از کارگران ممتاز آنان را «بورژوازده» کرد، آنان را از خرده ریزهای سفره سرمایه های ملی شان بهره مند ساخت و آنان را از رنج، نکبت و احساسات انقلابی توده های فقر وفلاکت زده منفرد و مجزا ساخت. جنك امپریالیستی تداوم مستقیم و اوج اینچنین وضعی است، چرا که این جنك برای حفظ امتیازات ملل قدرتمند، برای تجدید تقسیم مستعمرات و سلطه بر ملل دیگر است.

- و. ا. لنین، ورشکستگی انترناسیونال دوم





روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت، رهبران انترناسیونالیست قیام کارگران آلمان در سال ۱۹۱۹ که بدست حکومت سوسیال دمکرات آلمان بقتل رسیدند.

کارل لیبکنخت نامدارترین نماینده ... انترناسیونال پرولتری جدید و حقیقی است.

کارل لیبکنخت کارگران و سربازان آلمان را دعوت نمود سلاح را بسوی دولت خود برگردانند... او را بازداشت کردند و به زندان با اعمال شاقه محکومش ساختند. او اکنون در زندان اعمال شاقه آلمان بسر می برد، همانگونه که صدها و شاید هزارها تن از سوسیالیستهای حقیقی آلمان بخاطر مبارزه برضد جنك در زندانها بسر می برند....

تنها لیبکنخت است که نماینده سوسیالیسم و آرمان پرولتری و انقلاب پرولتری می باشد. طبق گفته صحیح روزا لوکزامبورگ ... بقیه سوسیال دمکراسی آلمان سراپا لاشه متعفنی است.

- لنین، وظایف پرولتاریا در انقلاب ما

انترناسیونال به معنی نشستن بر روی همان صندلیها و نوشتن قطعنامه های ریاکارانه و عوام فریبانه از طرف کسانیکه انترناسیونالیسم واقعی را در وجود سوسیالیستهای آلمان متجلی میدانند، نیست، همان کسانی که دعوت بورژوازی آلمان برای به گلوله بستن کارگران فرانسه و دعوت سوسیالیستهای فرانسوی را جهت تیراندازی بسوی کارگران آلمان توجیه می کنند. انترناسیونال عبارت است از گردهم آیی (در درجه اول ایدئولوژیك و سپس در فرصت مناسب تشکیلاتی) افرادی که در این روزهای سخت عملا قادرند به دفاع از انترناسیونالیسم سوسیالیستی بپردازند. یعنی کسانی که نیروهایشان را گرد آورند و «گلوله دوم را بسوی دولتها و طبقات حاکمه میهن خویش شلیك کنند.» این یك کار ساده نیست بلکه تدارك گسترده و فداکاریهای بزرگ می طلبد و با شکست ها همراه خواهد بود. بهمین دلیل چنین کاری یك وظیفه سهل و آسان نیست و تحققش تنها در گرو همراهی و همگامی کلیه شیفتگان اجرای این وظیفه می باشد. یعنی کسانی که در عین حال هیچ پروائی از گسست کامل از شوونیستها و مدافعین سوسیال شوونیسم ندارند.

- و. ا. لنین، شوونیسم مرده و سوسیالیسم زنده





رسته ای از زنان کارگر که از جریره واسیلی وسکی (یکی از بخشهای پتروگراد) آمده اند. این عکس درست قبل از عزیمت آنان به جبهه جنك داخلی انقلابی برداشته شده است.

انشعاب میان بلشویك ها و منشویك ها زمینه ایدئولوژیك، سیاسی و تشکیلاتی پیروزی انقلاب اکتبر را فراهم ساخت. بعلاوه، بدون مبارزه بلشویك ها علیه منشویك ها و تجدید نظرطلبان بین الملل دوم، انقلاب اکتبر نمیتوانست به پیروزی دست یابد.

نقدی بر اقتصاد شوروی، مائوتسه دون

در کنفرانس زندانیان زمان جنك اول جهانی که برای نبرد در انقلاب بلشویکی سازمان مییافتند، یك کارگر مجاری چنین گفت: «اینجا در سرزمین پهناور روسیه، سرنوشت کارگران جهان تعیین میشود. آیا میتوان کنار ایستاد؟ آیا میتوان دست بعمل نزد؟!» اعلام شد که یك گروه از مجارها، آلمانها و چك ها هم اینك به جبهه شرق اعزام شده اند تا با صف نخست ارتش دشمن در گیر شوند؛ غریو کف زدن های جمعیت برخاست. لحظه حیرت آوری بود. تا آنزمان جنك امپریالیستی مجارها، آلمانها، اتریشی ها و چك ها را در برابر روس ها، انگلیسی ها و فرانسوی ها قرار میداد ـ حال این جنك نه تنها در روسیه به جنك داخلی تبدیل شده بود، بلکه عناصر یك جنك داخلی انقلابی در سطح بین المللی تکوین مییافت. شعار کنگره به اردوگاه زندانیان جنگی رسید: «همگی به صفوف ارتش سرخ بین الملل بپیوندید!» ـ بدین ترتیب ایده ارتش بوجود آمد و این ارتش ساخته شد. صفوف لژیونها گسترده تر شد. مواردی وجود داشت که یك فرمانده چینی، مجارها و چك ها را رهبری میکرد و با تمام قوا سعی میکرد به آلمانی صحبت کند؛ فرماندهان آلمانی کرت ها، صربها، اسلاوها را رهبری میکردند؛ و فرماندهان ترك، یونانی ها، بلغارها و بسیاری دیگر را. بعدها که صفوف این نیروها گسترده تر شد، بریگاد کارل لیبکنخت از آلمانی ها، یك گردان انقلابی از لهستانی ها و واحدهای دیگر شکل گرفت. در بهار ۱۹۱۸، بهنگام آغاز بسیج ارتش سرخ، بین ۴۰ تا ۹۰ هزار سرباز که ۳۰ تا ۴۰٪ ارتش سرخ را تشکیل میدادند، از خارج از روسیه بصفوفش پیوسته بودند.



یکی از گردانهای بین المللی ارتش سرخ.



این پوستر، انقلاب روسیه را بمثابه آغاز از هم گسستن زنجیرهای بردگی مزدی در سطح جهان، تصویر می کند.

به ما گفته میشود که روسیه از هم خواهد گسست و به جمهوری های جداگانه منشعب خواهد شد، اما هیچ دلیلی ندارد که ما از این مسئله هراس داشته باشیم. تعداد جمهوری های مستقل هر چقدر هم که باشد، باعث ذره ای هراس در ما نیست. مسئله مهم برای ما این نیست که مرزهای دولتی تا کجاست بلکه اینست که مردم کارکن همه ملتها در مبارزه شان علیه بورژوازی: بدون توجه به ملیتشان، متحد باقی بماند.

و.ا.لنین، سخنرانی در نخستین کنگره سراسری ناویان، دسامبر ۱۹۱۷.

شلیك توپهای انقلاب اکتبر برای ما مارکسیسم ـ لنینیسم آورد. انقلاب اکتبر به ترقیخواهان چین و سراسر جهان یاری داد که جهانبینی پرولتری را بمثابه وسیله ای برای سرنوشت هر کشور بپذیرند و برآن اساس در مسائل خاص خویش تجدیدنظر کنند.

درباره دیکتاتوری دموکراتیك خلق، مائوتسه دون

بشریت تنها از طریق یك دوره گذار که در آن دیکتاتوری طبقه تحت ستم برقرار است میتواند به محو طبقات برسد؛ به همان طریق فقط پس از یك دوره گذار که در آن رهایی کامل همه ملل تحت ستم یعنی آزادی آنها در جدایی برقرار است، میتواند به ادغام دست یابد.

ـ و.ا لنین، «انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت ملل»



۱



۲

۱ ـ دریانوردان فرانسوی که برای نبرد در مداخله امپریالیستی علیه انقلاب بلشویکی اعزام شده بودند، تمرد کردند.

۲ ـ یك سرباز روس و یك سرباز اتریشی در سنگر بیکدیگر اظهار همبستگی می کنند. لنین طالب سازماندهی امر همبستگی میان سربازان متخاصم شد تا عداوت شوونیستی که بورژوازی برانگیخته بود، درهم شکسته شود و تدارك برای جنك داخلی انقلابی در تمامی کشورهای متخاصم شتاب گیرد.

۳ ـ طی جنك جهانی اول رهبران حزب سوسیال دمکراتیك آلمان ـ بجز لیبکنخت، لوکزامبورگ و معدودی دیگر ـ از توده های کشور آلمان خواستند که به پشتیبانی از اقدام جنگی حکام خود بپردازند. کمی بعد از شروع جنك، زمانی که آلمان مغلوب و گرفتار بحرانی عمیق گشت و روسیه در شعله های انقلاب بلشویکی می سوخت، گروه اسپارتاکوس تحت رهبری لیبکنخت و لوکزامبورگ، قیام مسلحانه ای را رهبری نمود. سوسیال دمکراتهای آلمان موفق به سرکوب این قیام شده و رهبرانش را اعدام نمودند. (این تصویر صحنه ای از قیام را نشان میدهد).

۳

» پرولتاریای روس خیلی چیزها داده شده است؛ در هیچ جای جهان مانند روسیه طبقه کارگر هنوز موفق نشده است دامنه انرژی انقلابی را تا این حد بسط دهد. ولی به هر کس خیلی چیزها داده شده، خیلی چیزها هم از او خواسته می شود...

باید بویژه ما و بخصوص اکنون، بدون درنگ انترناسیونال پرولتری انقلابی جدیدی تاسیس نمائیم .... این انترناسیونال - انترناسیونال آن «انترناسیونالیستهای در کردار»یست که من در بالا دقیقا آنها را نام بردم. آنها و فقط آنها هستند که فاسد کننده توده ها نبوده بلکه نماینده توده های انترناسیونالیست انقلابی هستند.

اگر تعداد این قبیل سوسیالیستها قلیل هم باشد، بگذار هر کارگر روسی از خود سوال کند که مگر در آستان انقلاب فوریه - مارس سال ۱۹۱۷ تعداد انقلابیهای آگاه در روسیه زیاد بود؟

آنچه در خور اهمیت است تعداد نیست بلکه بیان صحیح عقاید و سیاست پرولتاریای واقعا انقلابی است. مطلب بر سر «اعلام» انترناسیونالیسم نیست، بلکه بر سر این است که حتی در دشوارترین مواقع بتوان انترناسیونالیست در کردار بود.

حزب ما باید بانتظار نشیند و بیدرنگ انترناسیونال سوم را تاسیس کند.

- و. ا. لنین، وظایف پرولتاریا در انقلاب ما



پوستر بلشویکی - زنده باد انترناسیونال سوم کمونیستی.

من و دوره گرد گذرمان
بغایت در آمریکا گمنامیم.
با این همه
از چین تا اسپانیا، از دماغه امید نیك تا آلاسکا
در هر وجب از آب و خشکی دوستانی دارم
و دشمنانی.
چنان دوستانی که یکبار نیز، هم ندیده ایم
میتوانیم اما بمیریم از بهر نانی برابر، آزادی برابر،
رویایی برابر
و آنچنان دشمنانی تشنه بخون من،
و من به خونشان.
قدرتم از آن
که نیستم تنها
در این گسترده دنیا.
جهان و خلقش نمایانند در قلب من
آشکارند در علم من.
به آرامی و صراحت،
پیوسته ام
به پیکار عظیم.

ناظم حکمت، شاعر انقلابی ترك

نمایندگان کنگره انترناسیونال در مسکو.



لنین در کنگره دوم انترناسیونال سوم بهمراه جمعی از نمایندگان.

انقلاب اکتبر، امپریالیسم را نه تنها در مراکز خودش، یعنی «کشورهای مادر» بلرزه درآورده است، بلکه در پشت جبهه اش نیز به آن ضربه زده و حاکمیت امپریالیسم را در مستعمرات و کشورهای وابسته متزلزل ساخته است....

انقلاب اکتبر عصر نوینی را آغاز کرده است، عصر انقلابات مستعمرات که در کشورهای تحت ستم جهان در اتحاد با پرولتاریا و تحت رهبری پرولتاریا انجام میگیرد....

انقلاب اکتبر همچنین در اولین دیکتاتوری پرولتری یك پایگاه قدرتمند و باز را برای جنبش انقلابی جهان بوجود آورده است؛ پایگاهی که جنبش انقلابی جهان قبلا هرگز نداشت و اکنون دارد و میتواند بر آن تکیه کند. یك مرکز قدرتمند و باز را برای جنبش انقلابی جهان بوجود آورده است که قبلا هرگز نداشت و اکنون میتواند به گرد آن حلقه زده و یك جبهه متحد انقلابی پرولترها وملل تحت ستم تمامی کشورها علیه امپریالیسم را بوجود آورد.

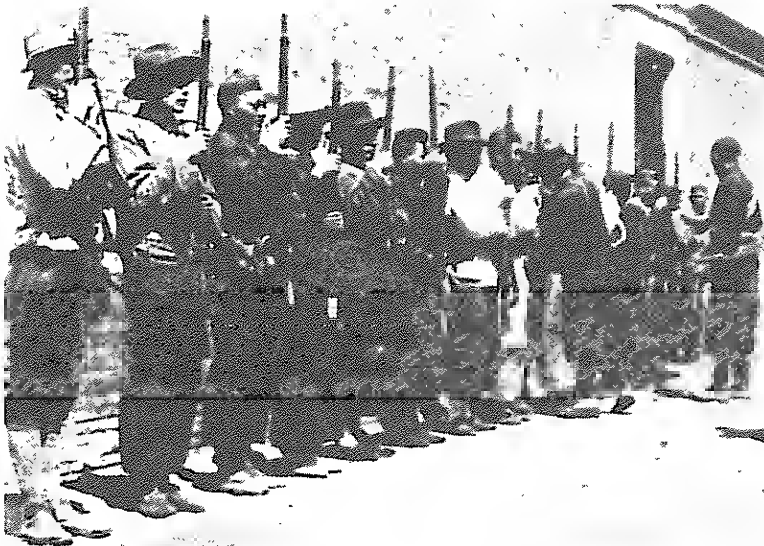
ـ ژوزف استالین، «خصلت بین المللی انقلاب اکتبر»



شعاری بر دیوارهای یك دهکده اسپانیایی طی جنك داخلی : ((زنده باد روسیه))

۱ انقلاب روسیه یك امر خصوصی روسها نیست؛ بعکس، این امر طبقه کارگر تمام جهان است، این امر انقلاب پرولتری جهانی است.

ـ ژوزف استالین، ((درباره تاریخ بلشویك ها))


میلیشیای کمونیستی شانگهای در سال ۱۹۲۷. بواسطه خط اشتباه غالب بر حزب کمونیست چین، کمونیستها خلع سلاح شده و شکستهایی جدی را متحمل گشتند. مائو از این تجربه جمعبندی و راه انقلاب چین را ترسیم نموده، و حزب را بسوی پیروزی رهبری کرد.

۱ ـ حتی از همان قرن پیشین، رشد سرمایه داری گرایشی را آشکار ساخت مبنی بر بین المللی کردن ابزار تولید و مبادله، از میان برداشتن مرزهای بین ملل، گرد آوردن خلقهای مختلف در مناسبات اقتصادی نزدیکتر و ادغام تدریجی... سرزمینها در یك مجموعه بهم پیوسته... تا بدانجا که این پروسه بازتاب رشد عظیم نیروهای مولده بود، مترقی بوده و هست، چرا که شرایط مادی را برای یك نظام اقتصادی سوسیالیستی جهانی فراهم میکند.

۲ ـ اما این گرایش بشکلی رشد کرد که کاملا با اهمیت تاریخی ذاتی اش در تضاد بود. استقلال خلقها و ترکیب اقتصادی سرزمینها طی رشد سرمایه داری ناشی از همکاری خلقهایی که دارای جایگاه برابر با یکدیگر بودند نبوده، بلکه از طریق انقیاد برخی توسط برخی دیگر، از طریق ستم و استثمار خلقهای کمتر توسعه یافته توسط مردمان توسعه یافته تر، بوده است. ادغام اقتصادی خلقها از طریق غارت و الحاق گری استعماری، ستم و نابرابری ملی، خشونت امپریالیستی و حاکمیت قلدر منشانه، بردگی استعماری و نابرابری ملی، و بالاخره مبارزه بین ملل به اصطلاح ((متمدن)) برای سلطه یافتن بر خلقهای به اصطلاح ((غیر متمدن)) انجام گرفت. از این جهت است که همراه روند ادغام، روندی برای نابود کردن اشکال خشونت باری که این ادغام بخود گرفت، مبارزه مستعمرات تحت ستم و ملل وابسته برای رهایی از یوغ امپریالیسم، رشد کرد. تا بدانجا که این روند اخیر طغیان توده های تحت ستم علیه ادغام امپریالیستی باشد، تا آنجا که خواهان ادغام خلقها بر پایه همکاری و وحدت داوطلبانه باشد، یك روند مترقی بوده و هست. چرا که شرایط معنوی را برای نظام اقتصادی سوسیالیستی جهانی آتی فراهم میکند.

ژوزف استالین، ((فاکتورهای ملی در تکامل حزب و دولت))



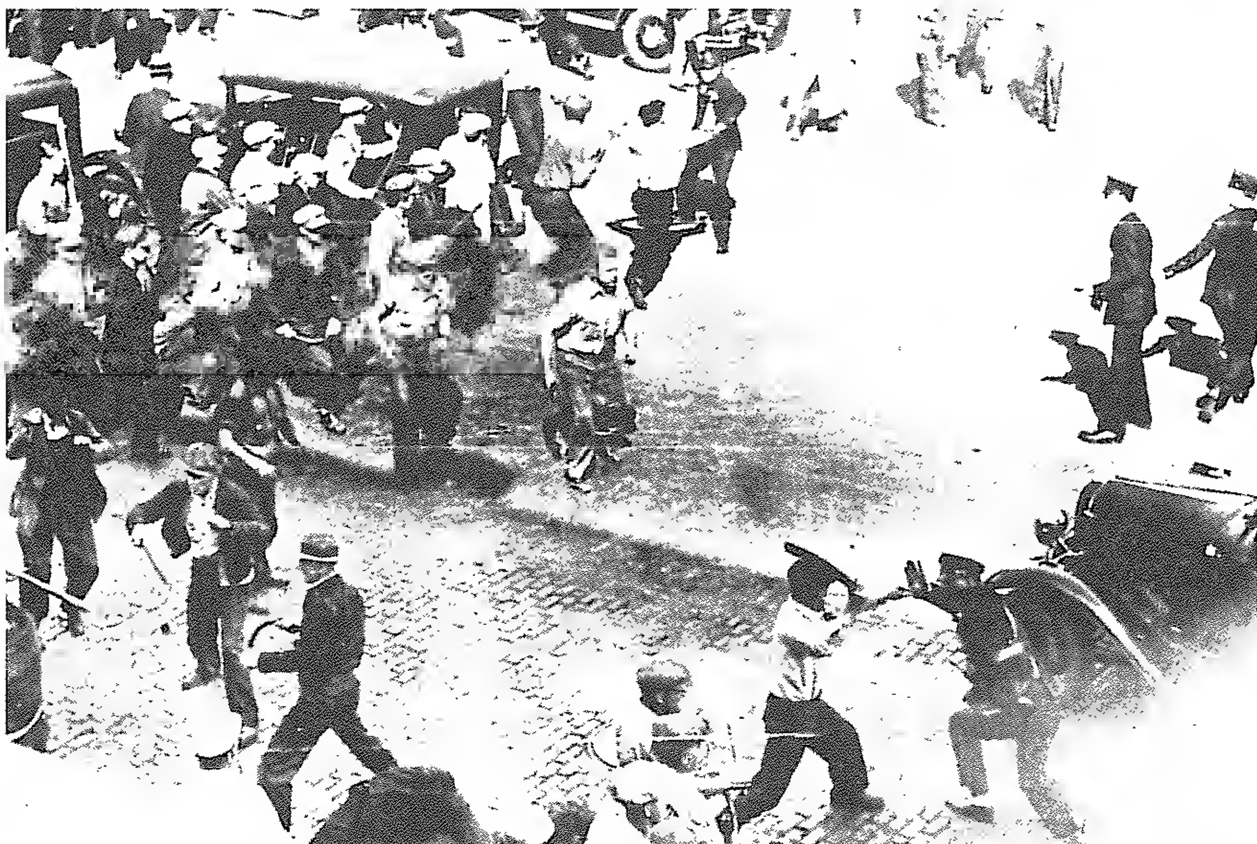
انقلابیون آلمانی که برای جنك در بریگاد بین المللی طی جنك داخلی به اسپانیا رفته بودند.



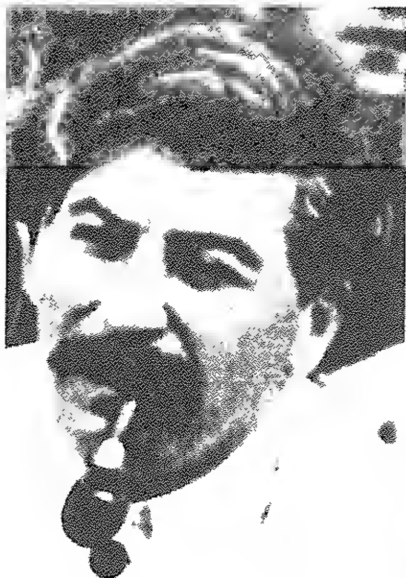
جمعی از زنان که طی جنك داخلی اسپانیا تمرین نظامی می کنند.

یکی از اعضاء بریگادهای بین المللی در جنك داخلی اسپانیا نقل میکند که: «دیگر خط جبهه پدیدار گشته بود؛ میان ما و فاشیستها هیچ چیز قرار نداشت مگر گروه های پراکنده ای از افراد درمانده از جنك... یکی دیگر از رفقای ارتش رهائیبخش ایرلند بنام جك کانینگهام را دیدم که جمع کوچکی را سازمان میداد، با عجله کار کردیم و قوا را گرد آوردیم.... جمعیت پشت ما در سکوت راهپیمایی میکرد.... بیاد روشی افتادم که قدیمها بهنگام برگزاری تظاهرات غیرقانونی در ایرلند بکار میبردیم. سرم را بعقب برگرداندم و فریاد زدم «حرامزاده ها آواز بخوانید!» در آغاز حالت زمزمه داشت، اما بعد سرود با قدرت بیشتری از دهان افراد خارج شد ـ «انترناسیونال» بر سراسر این منطقه روستایی ویران طنین افکند.

«هر چه به جبهه نزدیکتر می شدیم؛ رزمندگانی که در حال عقب نشینی بودند با هیجان برجای خود می ایستادند و سپس بازمیگشتند و بما می پیوستند؛ و سرودخوانی با شور و شوق ادامه یافت. به پشت سر نگاه کردم: جنگل مشتهای به آسمان برخاسته! چه دسته ژولیده ای! از رفیقم پرسیدم: «مانوئل، به پیش بزبان اسپانیایی چه میشود؟» جواب داد: «آده لانته!» به نیم دوجین لهجه خارجی فریاد زدیم: «آده لانته!»



انترناسیونال سوم در نبردهای حاد کارگران طی دهه ۱۹۳۰ فعال بود. تصویر بالا، صحنه ای از نبرد کامیونداران اعتصابی با نیروهای پلیس بسال ۱۹۳٤ در مینیاپولیس آمریکا نشان میدهد.





اهالی مسکو درحال سنگر کندن و آمادگی در مقابل حمله آلمانها بسال ۱۹۴۱. تحت رهبری استالین، کارگران و دهقانان شوروی بر مشکلات عظیم فائق آمده و ارتش آلمان را متوقف ساخته و سرانجام درهم شکستند و نخستین دولت سوسیالیستی جهان را نجات دادند.

ارتش پیاده هشتم تحت رهبری حزب کمونیست چین و مائوتسه دون در سال ۱۹۴۵ به کانتون وارد می شود.



جمهوری ما زاییده پرولتاریای جهان است. جای هیچگونه شك و تردیدی نیست که اگر طبقه کارگر شوروی کمك و مساعدت طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری را نداشت، نمیتوانست قدرت را در دست خود نگاه دارد و نمیتوانست شرایط لازم برای ساختمان سوسیالیستی را تامین نماید و در نتیجه نمیتوانست موفقیت هایی را که اکنون بدست آورده است بدست آورد. ارتباط بین المللی طبقه کارگر اتحاد شوروی با کارگران کشورهای سرمایه داری، اتحاد برادرانه کارگران شوروی با کارگران همه کشورها، اینست یکی از ارکان نیرو و قدرت جمهوری شوروی. کارگران غرب می گویند طبقه کارگر شوروی دسته پیشقدم پرولتاریای جهان است. این بسیار خوب است. این به آن معنی است که پرولتاریای جهان در آینده هم حاضر است طبقه کارگر اتحاد شوروی را حتی القوه و حتی الامکان کمك و مساعدت نماید. ولی این موضوع وظایف مهمی بعهده ما میگذارد. این به آن معنی است که ما این نام شریف دسته پیشقدم پرولتاریای جهان را باید با عملیات خود ثابت نماییم.

ـ ژوزف استالین، «گزارش به هفدهمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویك)»

اول ماه مه ۱۹۴۵ ـ بعد از آنکه ارتش سرخ شوروی برلین را تسخیر نمود، پرچم داس و چکش بر فراز شهر به اهتزاز در آمد.

در استالینگراد جنگاوران ارتش سرخ حماسه قهرمانانه ای بوجود آوردند که در سرنوشت سراسر بشریت اثر خواهد گذاشت. آنها فرزندان انقلاب اکتبراند. پرچم انقلاب اکتبر غلبه ناپذیر است و کلیه نیروهای فاشیستی محکوم به هلاك اند.

ـ مائوتسه دون «در جشن بیست و پنجمین سالگرد انقلاب اکتبر»، نوامبر ۱۹۴۲

نك جهانی دوم را نمیتوان فقط تکراری از جنك جهانی اول دانست. زیرا اگرچه همان منطق جنایتکارانه سیستم سرمایه داری مسئول این جنك بود، اما جنك جهانی دوم آمیخته پیچیده ای از تضادها بود. اوائل سال ۱۹۳۹ همانگونه که مائو خاطرنشان ساخت این جنك «خصلتی ناعادلانه، یغماگرانه و امپریالیستی» داشت. اما زمانیکه آلمان هیتلری سربازانش را بسوی اتحاد شوروی راند، تغییری مهم در اوضاع بوجود آمد، که پیامدهای جهانی خود را داشت. جنك عادلانه از جانب اتحاد شوروی پشتیبانی و هواداری طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم جهان که از مقاومت قهرمانانه ارتش سرخ و طبقه کارگر و مردم شوروی الهام میگرفتند را برانگیخت. این فقط بمعنای هواداری صرف از یك قربانی تجاوز نبود بلکه بیان عمیق این نکته بود که دفاع از اتحاد شوروی، دفاع از منطقه پایگاهی انقلاب جهانی نیز محسوب میشد.

ـ بیانیه ج.ا.ا

پارتیزانهای انقلابی، موسولینی و شانزده فاشیست دیگر را در میدان لوره تو میلان آویزان نمودند.



در مبارزه برای رهایی کامل، خلقهای ستمدیده نخست باید بر مبارزه خودشان اتکاء کنند. و بعد، و فقط بعد از آنست که میباید بر کمك بین المللی متکی شوند. خلقی که در انقلاب خود به پیروزی رسیده می باید به آنان که هنوز مبارزه برای رهایی را به پیش میبرند، یاری رساند. این وظیفه انترناسیونالیستی ماست.

ـ مائوتسه دون، گفتگو با دوستان آفریقائی (۸ اوت ۱۹۶۳)

از آنجا که به مناسبات میان ما و کشورهای امپریالیستی مربوط میشود باید بگوییم که «آنها در بین ما حضور دارند و ما هم در بین آنها». ما از انقلاب مردم کشورهای آنها حمایت میکنیم و آنها عملیات خرابکارانه را در کشور ما هدایت میکنند. ما در بین آنها افراد خودمان را داریم یعنی کمونیستها، کارگران انقلابی، کشاورزان و روشنفکران و ترقیخواهان این کشورها. آنها نیز در بین ما افراد خود را دارند مثلا در چین، آنها در بین ما افراد بسیاری از طبقه بورژوازی، احزاب دموکراتیك و نیز طبقه ملاکان را دارا هستند.

ـ مائوتسه دون، «سخنانی در کنفرانس دبیران کمیته های حزبی»



«خلق چین بپا خاسته است» ـ مائوتسه دون

داوطلبان چین به جنك امپریالیسم آمریکا در کره می روند. شمار این داوطلبان ده برابر عده ای بود که می توانستند اعزام شوند. توده های چین برای حمایت از کره بسیج شده بودند، و بعدها نیز بار دیگر این بسیج در حمایت از ویتنام طی دوران انقلاب فرهنگی صورت گرفت.



نان کینك، ۱۹۴۹. جشن ورود ارتش سرخ چین



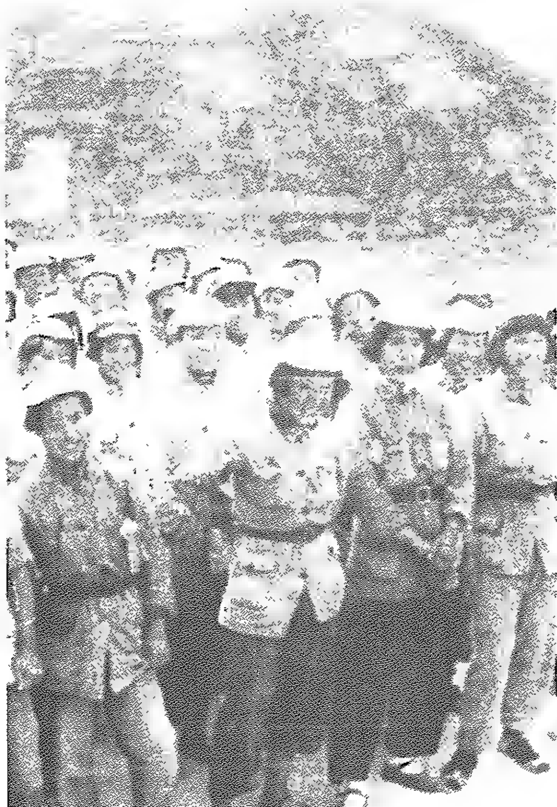
این چه روحیه ایست که یك خارجی را وامیدارد بدون هیچگونه انگیزه سودجویانه، امر آزادی خلق چین را مربوط به خود بداند؟ این روحیه انترناسیونالیستی، روحیه کمونیستی است که هر کمونیست چینی باید از آن بیاموزد... .ما باید با پرولتاریای کلیه کشورهای سرمایه داری متحد گردیم، ما باید با پرولتاریای ژاپن، بریتانیا، ایالات متحده آمریکا، آلمان، ایتالیا و سایر کشورهای سرمایه داری متحد شویم، زیرا این یگانه راهی است که ما از آن طریق میتوانیم امپریالیسم را از پا درآوریم و به آزادی ملت و خلق خود و ملل و خلقهای جهان دست یابیم. اینست انترناسیونالیسم ما، انترناسیونالیسمی که ما بدانوسیله علیه ناسیونالیسم تنك نظرانه و میهن پرستی کوته نظرانه مبارزه میکنیم.

ـ مائوتسه دون، جلد ۵

رفقای چینی و کره ای باید مثل برادر با هم متحد شوند. باهم از سرما و گرما بگذرند، در زندگی و مرگ با هم باشند و تا به آخر برای شکست دشمن مشترکشان بجنگند. رفقای چینی باید امر کره را مانند امر خود در نظر بگیرند، و به فرماندهان و رزمندگان باید دستور داده شود که هر تپه، هر رودخانه، هر درخت و هر پرکاه را در کره گرامی دارند، و حتی یك سوزن یا تارنخی هم از خلق کره نگیرند، همانطور که درباره کشور خودمان احساس می کنیم و نسبت به خلق خودمان رفتار می نمائیم. این پایه سیاسی برای کسب پیروزی است. تا زمانی که بدین گونه عمل کنیم، پیروزی نهایی حتمی است.

ـ مائوتسه دون، ((بیاد نورمن بسیون))

زنان دانشجو در منطقه پایگاهی ینان






ژوزف استالین و مائوتسه دون طی ملاقات مسکو بسال ۱۹۵۰ .

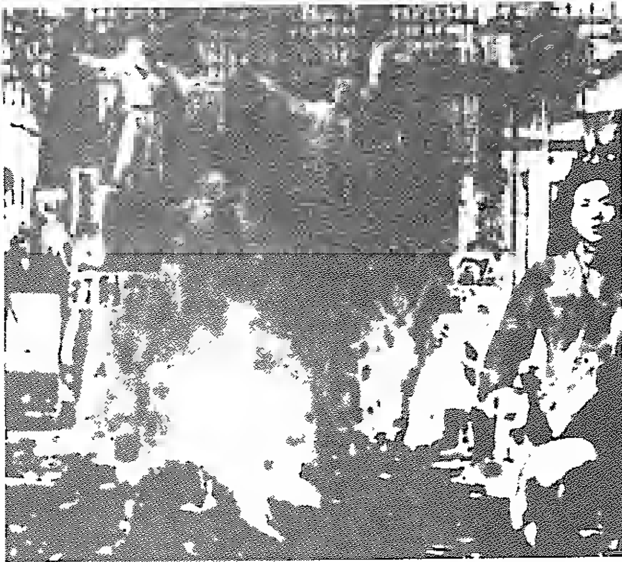
مایلم چند کلمه ای در باره بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی بگویم. من فکر میکنم دو ((شمشیر)) وجود دارد: یکی لنین و دیگری استالین. اکنون روسها شمشیر استالین را بدور افکنده اند. گومولکا و برخی اشخاص در مجارستان آنرا برداشته اند تا به اتحاد شوروی زخم زنند و با باصطلاح استالینیسم مخالفت نمایند. احزاب کمونیست بسیاری از کشورهای اروپایی نیز برهبری تولیاتی مشغول انتقاد از اتحاد شوروی هستند. امپریالیستها نیز از این شمشیر برای کشتار خلق استفاده میکنند. مثلا دالس مدتی است آنرا دور سرش میچرخاند. این شمشیر قرض داده نشده بلکه بدور افکنده شده است. ما چینی ها آنرا بدور نیانداخته ایم. اولا ما از استالین حفاظت میکنیم و ثانیا در عین حال اشتباهات او را مورد انتقاد قرار میدهیم. ما مقاله ((در باره تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا)) را نگاشته ایم. بر خلاف برخی اشخاص که برای بدنام کردن و نابود نمودن استالین تلاش کرده اند، ما بر طبق واقعیت عینی عمل میکنیم.

اما در مورد شمشیر لنین، آیا رهبران شوروی آنرا تا حدی بدور نیافکنده اند؟ بنظر من آنرا بمیزان قابل ملاحظه ای بدور افکنده اند. آیا انقلاب اکتبر هنوز معتبر است؟ آیا هنوز میتواند بعنوان نمونه ای برای کلیه کشورها باشد؟ گزارش خروشچف در بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی میگوید که امکان دارد قدرت سیاسی را از طریق پارلمانی بدست آورد، یعنی گفتن اینکه دیگر برای کلیه کشورها لازم نیست که از انقلاب اکتبر بیاموزند. همین که این دروازه باز شود، لنینیسم بطور کلی بدور افکنده میشود.

ـ سخنرانی در دومین پلنوم هشتمین کمیته مرکزی حزب کمونیست چین

بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری، هر کشور سوسیالیستی که در انقلاب خود به پیروزی دست یافته ، میباید فعالانه از مبارزات رهائیبخش ملل ستمدیده حمایت کند و بدان یاری رساند. کشورهای سوسیالیستی می باید به مناطق پایگاهی حمایت و رشد انقلاب ملل ستمدیده و خلقهای سراسر جهان بدل گردند، و نزدیکترین اتحاد را با آنان برقرار ساخته، انقلاب پرولتری جهانی را تا به آخر به پیش رانند. اما رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی به پیروزی سوسیالیسم در یك یا چند کشور بمثابه پایان انقلاب پرولتری جهانی مینگرند. آنها میخواهند انقلاب رهائیبخش ملی را تابع خط عمومی همزیستی مسالمت آمیز خود و منافع ملی کشور خود سازند.

- ((مدافعان استعمار نوین)) - از آثار کمیته مرکزی حزب کمونیست چین



۸ فوریه ۱۹۶۷ : بمدت دو هفته تظاهراتهای خشم آلودی در برابر سفارت شوروی در پکن برپا بود.

A PROPOSAL CONCERNING
THE GENERAL LINE
OF THE INTERNATIONAL
COMMUNIST MOVEMENT

THE LETTER OF
THE CENTRAL COMMITTEE OF
THE COMMUNIST PARTY OF CHINA
IN REPLY TO THE LETTER OF
THE CENTRAL COMMITTEE OF
THE COMMUNIST PARTY OF THE SOVIET UNION
OF MARCH 30, 1963

FOREIGN LANGUAGES PRESS
PEKING

((انتشار (پیشنهاد در مورد خط عمومی جنبش بین المللی کمونیستی) (نامه ۲۵ نکته ای) بسال ۱۹۶۳ اعلام محکومیت علنی و همه جانبه رویزیونیسم، و فراخوانی به مارکسیست - لنینیستهای راستین تمام کشورها بود. جنبش مارکسیست - لنینیستی معاصر ریشه در این مصاف جویی تاریخی و پلمیکهای مرتبط با آن دارد....

((مائو و حزب کمونیست چین از طریق این پلمیکها بود که مارکسیست - لنینیستها را به انشعاب از رویزیونیستها و تشکیل احزاب انقلابی پرولتری نوین تشویق کردند. پلمیکها بیانگر گسستی رادیکال از رویزیونیسم مدرن بود و پایه ای مکفی برای مارکسیست - لنینیستها جهت پیشروی در نبرد محسوب میشد.))

- بیانیه ج.ا.ا



این پوستر چینی، تصویر مجسمه ای را نشان میدهد که در جریان انقلاب فرهنگی برای ابراز همبستگی بین المللی با مبارزات رهائیبخش در آفریقا ساخته شد. نوشته بالای پوستر چنین است: از مبارزه مردم آفریقا علیه استعمار و تبعیض نژادی پیگیرانه حمایت کنید!

مردم جهان متحد شوید و تجاوزگران آمریکایی و سگان زنجیریشان را در هم شکنید! مردم جهان شجاع باشید، جرات نبرد بخود دهید، از سختی ها نهراسید، و موج وار به پیش روید. آنگاه سراسر جهان متعلق به مردم خواهد بود. هیولاهای رنگارنگ نابود خواهند شد.

ـ مائوتسه دون، «اظهاریه در حمایت از خلق کنگو علیه تجاوز آمریکا»، ۱۹۶٤

امپریالیسم آمریکا به تایوان که خاك چین است تجاوز نموده و طی ۹ سال گذشته آنجا را تحت اشغال خود داشته است؛ چندی پیش نیز نیروهای مسلحش را برای تجاوز به لبنان و اشغال آن کشور اعزام داشت. ایالات متحده صدها پایگاه نظامی در بسیاری از کشورهای سراسر جهان برپاداشته است. تایوان، لبنان و سایر پایگاههای نظامی ایالات متحده در خاك بیگانه، همه طنابهایی هستند بدور گردن امپریالیسم آمریکا. این طنابها توسط خود آمریکائیها و نه هیچکس دیگر درست شده اند؛ خودشان هستند که این بندها رادور گردن خود انداخته و سر آن را بدست خلق چین، خلقهای کشورهای عربی و همه خلقهای جهان که عاشق صلح و ضد تجاوزگری هستند، داده اند. هر چه تجاوزگران آمریکایی بیشتر در این نقاط باقی بمانند، طناب بر گردن آنها تنگ تر خواهد شد.

ـ مائوتسه دون



مائو در میان میهمانانی از آمریکای لاتین.

ما پیروزی بزرگی بدست آوردیم. اما طبقه مغلوب به مبارزه ادامه خواهد داد. این افراد هنوز اینجا و آنجا وجود دارند و طبقه آنها هنوز باقی است. بنابراین نمیتوانیم از پیروزی نهایی صحبت کنیم؛ حتی برای دهها سال دیگر هم نمیتوانیم. نباید هشیاری خود را از دست بدهیم. طبق دیدگاه لنینیستی، پیروزی نهایی یك کشور سوسیالیستی نه تنها تلاش پرولتاریا و توده های وسیع در داخل کشور را می طلبد، بلکه به پیروزی انقلاب جهانی و محو سیستم استثمار فرد از فرد از سراسر جهان ـ امری که به رهایی کل بشریت خواهد انجامید ـ وابسته است. بنابراین اشتباه خواهد بود اگر بسادگی از پیروزی نهائی انقلاب در کشور خود صحبت کنیم؛ این خلاف لنینیسم است و با واقعیات خوانائی ندارد.

ـ مائوتسه دون، بنقل از گزارش کنگره نهم حزب.

سرمایه داری و سیستم سرمایه داری «در حال غروب است و نفسهای آخر را میکشد و شاید هرلحظه جان سپارد.» از سوی دیگر کمونیسم و سیستم اجتماعی کمونیستی همانند امواج و تندرهائی سهمگین در سراسر جهان اشاعه یافته و سرآغاز شگفت انگیز حیات خود را میگذراند.

ـ مائوتسه دون، بنقل از گزارش وان هون ون به کلاس مطالعاتی مرکزی در سال ۱۹۷٤

آینده درخشان است، راه پرپیچ و خم.

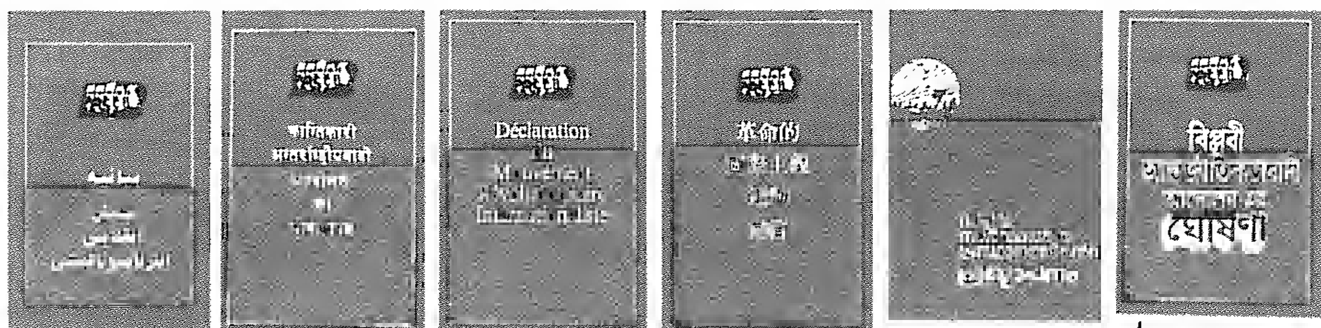
ـ مائوتسه دون

اگر در آینده رهبری چین توسط رویزیونیستها غصب شود، مارکسیست ـ لنینیستهای همه کشورها میباید پیگیرانه به افشاگری و نبرد علیه آنها برخیزند و طبقه کارگر و توده های چین را در نبرد علیه این رویزیونیسم یاری رسانند.

ـ مائوتسه دون، ۱۹٦٥

در جریان انقلاب فرهنگی، توده ها برای بازپس گرفتن قدرت سیاسی از دست رهروان سرمایه داری در مناطقی که جا خوش کرده بودند، بپا خاسته و انقلاب چین را بمشابه بخشی از انقلاب جهانی به پیش بردند. تظاهراتهای بیشماری در همبستگی با مردم آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین و شورش های درون کشورهای امپریالیستی برگزار شد.





۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸

کمیته مرکزی بازسازی
حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)*
حزب کمونیست سیلان
کلکتیو کمونیستی آژیت/پروپ [ایتالیا]
کمیته کمونیستی تورنتو [ایتالیا]
حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست) [ح ک ب ـ (م ـ ل)]
حزب کمونیست کلمبیا (مارکسیست ـ لنینیست)،
کمیته منطقه ای مائوتسه دون
حزب کمونیست پرو
حزب کمونیست ترکیه/ مارکسیست ـ لنینیست
گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی
حزب کمونیست نپال [ماشال]
گروه پرچم سرخ نیوزیلند
سازمان مارکسیست ـ لنینیست های تونس**
گروه انقلابی انترناسیونالیستی [بریتانیا]
سازمان پرولتری کمونیستی، مارکسیست ـ لنینیست [ایتالیا]
حزب پرولتری پوربا بنگلا (ح.پ.پ.ب) [بنگلادش]
گروه کمونیست انقلابی کلمبیا
حزب کمونیست انقلابی آمریکا
اتحادیه کمونیستی انقلابی [جمهوری دومینیکن]
اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

Deklarasyon

۹

۱۰

Declaration

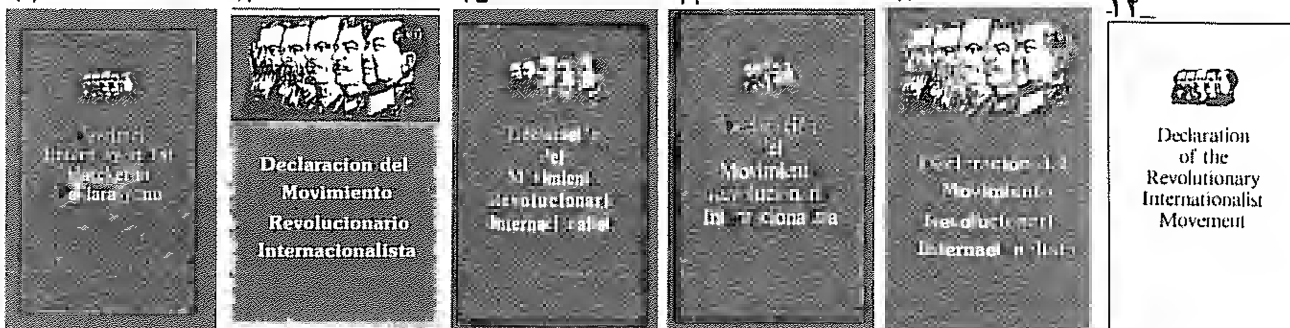
۱۱

**دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام کرد که سازمان مارکسیست ـ لنینیست های تونس بعنوان یکی از امضاء کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و یکی از سازمانهای شرکت کننده در این جنبش پذیرفته شده است.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان ترجمه شده است. در اینجا تصویر روی جلد نسخه های گجراتی، نپالی، ژاپنی و کانادایی غایب است.

*بدین وسیله دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، ادغام «کمیته رهبری حزب کمونیست انقلابی هند» و «کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)» بسال ۱۹۸۷ را اعلام مینماید.

۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲



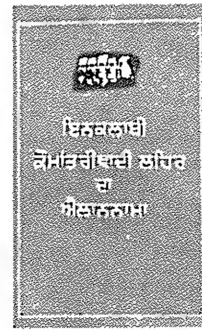


چیانك چینك و چانك چونك چیائو ، رهبران انقلاب فرهنگی و برجسته ترین نمایندگان خط مائو در چین بعد از مرگ وی. آنها در سال ۱۹۷۶ توسط رویزیونیستها دستگیر شدند و قهرمانانه پرچم مائو تسه دون و انقلاب فرهنگی را برافراشته نگاه داشتند . در جریان دادگاه چیانك چینك با تحقیر به رویزیونیستها گفت : ((این من نیستم که محاکمه میشوم، بلکه دار و دسته حقیر شماست که در دادگاه تاریخ محاکمه میشود .))

در حالیکه دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست خاتمه پیروزمندانه کار خود را جشن میگیرد ، صحیح و ضروری است که درودهای خود را نثار انقلابیون پرولتری در چین و برجسته ترین نمایندگانشان ـ رفیق چیانك چینك و رفیق چانك چون چیائو ـ کنیم؛ کسانی که پرچم سرخ انقلاب پرولتری و کمونیسم را در مواجهه با شکست تلخ به اهتزاز درآوردند . ((رفقا ، مبارزه قهرمانانه ای که شما تحت رهبری رفیق مائوتسه دون به پیش بردید ، یعنی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، هرگز فراموش نخواهد شد.... مرتجعین پر های و هویی که گمان میکنند برای همیشه انقلاب پرولتری را دفن کرده اند ، باید منتظر وقایع غیرمترقبه ای باشند .

رفقای ما در چین جزئی لاینفك از جنبش اصیل بین المللی کمونیستی هستند و ما اطمینان داریم که وقتی یك انترناسیونال ترازنوین بر پایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون تشکیل شود ، آنان جایگاهی پر افتخار-در آن خواهند داشت. امروز سخنان مائو بوضوح در گوش ما طنین میافکند که : (آینده درخشان است ، راه پرپیچ و خم)).

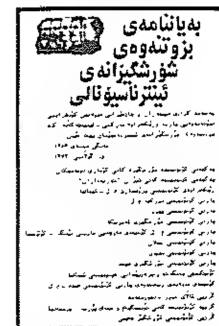
ـ پیام دومین کنفرانس بین المللی ، ۱۹۸٤



١

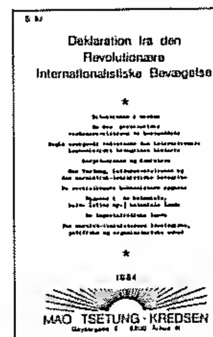


٢



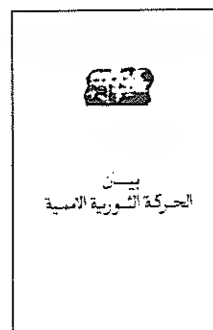
٢١

۱ ـ پنجابی	۱۲ ـ انگلیسی (چاپ هند)
۲ ـ ایتالیایی	۱۳ ـ اسپانیایی (چاپ اسپانیا)
۳ ـ فارسی	۱٤ ـ اسپانیایی (چاپ آمریکا)
٤ ـ هندی	۱٥ ـ اسپانیایی (چاپ پرو)
٥ ـ فرانسوی	۱٦ ـ اسپانیایی (چاپ کلمبیا)
٦ ـ چینی	۱۷ ـ ترکی
۷ ـ مالایایی	۱۸ ـ تامیلی
۸ ـ بنگالی	۱۹ ـ عربی
۹ ـ کرول	۲۰ ـ دانمارکی
۱۰ ـ آلمانی	۲۱ ـ کردی
۱۱ ـ انگلیسی (چاپ انگلستان)	

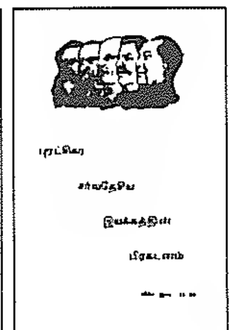


٢٠

١٩



١٨





این پوستر توسط زندانیان انقلابی در پرو تهیه گشته است. شعار پوستر چنین است: زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

مروز پیشرفت مبارزه در پرو از اهمیت عظیمی در چارچوب اوضاع کنونی جنبش بین المللی کمونیستی و بطور کلی جنبش انقلابی برخوردار است...

دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست از همه شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، و همه نیروهای کمونیست اصیل دعوت میکند که فعالانه به حمایت از انقلاب دموکراتیك نوین در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو و رهبر آن، رفیق گونزالو برخیزند.

ـ پیام دومین کنفرانس بین المللی حزب کمونیست پرو، مارس ۱۹۸٤

جنبش کمونیستی یك جنبش بین المللی است، و فقط میتواند چنین باشد. در حقیقت، صلای نخستین سوسیالیسم علمی، یعنی مانیفست کمونیست، چنین اعلام کرد: «کارگران همه کشورها متحد شوید». با پیروزی انقلاب اکتبر، تشکیل انترناسیونال کمونیستی و گسترش مارکسیسم ـ لنینیسم به اقصی نقاط جهان، وحدت بین المللی طبقه کارگر دیگر مفهوم عمیقتری یافت.

امروز در بحبوحه بحران عمیق در صفوف مارکسیست ـ لنینیستها، لزوم وحدت بین المللی و لزوم یك تشکیلات نوین بین المللی، بشدت محسوس است.

پرولتاریای بین المللی در برپاداشتن تشکیلات خویش در سطح جهانی، تجارب مثبت و منفی بسیاری اندوخته است. مقوله حزب جهانی و سانترالیسم زیاده از حد منتج از آن در دوران کمینترن و همچنین دستاوردهای مثبت انترناسیونال اول، دوم وسوم باید ارزیابی گشته و تجارب آن کسب شوند. همچنین ضروریست که عکس العمل زیاده از حد حزب کمونیست چین نسبت به جوانب منفی کمینترن، که باعث شد آنها از ایفای نقش رهبری لازم در ایجاد وحدت تشکیلاتی نیروهای مارکسیست ـ لنینیست در سطح بین المللی شانه خالی نمایند، ارزیابی گردد.

در گرهگاه کنونی تاریخ جهان، پرولتاریای بین المللی باید وظیفه ایجاد تشکیلات خویش، یعنی یك انترناسیونال نوع جدید متکی بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، و گسترش تجارب ارزشمند گذشته را بدوش گیرد. این هدف باید جسورانه به پرولتاریای بین المللی و داغ لعنت خوردگان جهان اعلام گردد ـ با همان جسارت انقلابی پیشینیانمان، از کموناردهای پاریس تا شورشگران پرولتری شانگهای که جرات کردند زمین را بلرزه درآورند و مصمم بر انجام «غیرممکن» (ساختمان جهان کمونیستی) شدند.

ـ از بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اساسنامه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بر سطح عالیتری از وحدت ایدئولوژیك ـ سیاسی مارکسیست ـ لنینیستها متکی بوده، از درون مبارزه ای اصولی حاصل شده و مبین گام فوق العاده مهمی برای جنبش بین المللی کمونیستی میباشد. لیکن نیاز به حرکت سریع و همگامی با تحولات عینی جهان، کماکان خودنمایی میکند. مبارزات انقلابی توده ها در تمام کشورها، رهبری راستین انقلابی را با فریاد طلب میکند. نیروهای راستین مارکسیست ـ لنینیست در هر کشور مجزا و در سراسر جهان، حتی زمانیکه درگیر مبارزه برای یکپارچگی و ارتقای سطح اتحادشان میباشند، مسئولیت دارند این رهبری را تامین کنند. بدین ترتیب، خط مشی ایدئولوژیك ـ سیاسی صحیح، سربازان جدیدی بمیدان میاورد، و بیش از هر زمان دیگری نیروی مادی قدرتمندی در جهان خواهد شد. جملات مانیفست کمونیست امروز پر صلابت تر از همیشه طنین انداز است: «پرولتاریا در این میان چیزی بجز زنجیرهای خود از دست نمیدهد، ولی جهانی برای فتح دارد.»

ـ بیانیه ج.ا.ا



این پوستری است که توسط کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بمثابه بخشی از کارزار بین المللی در بزرگداشت بیستمین سالگرد انقلاب فرهنگی و مصادف با دهمین سالگرد مرگ مائوتسه دون و مبارزه جاری علیه رویزیونیستهایی که متعاقب مرگ مائو قدرت را غصب کردند، انتشار یافت.



لندن، ۱۲ مارس ۱۹۸۴، کنفرانس مطبوعاتی. نمایندگان حزب کمونیست سیلان، حزب کمونیست انقلابی آمریکا و حزب کمونیست ترکیه مارکسیست ـ لنینیست در مقابل پرچم سرخ و درخشان دومین کنفرانس بین المللی مزین به تصاویر مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو و شعار «پرولتاریا هیچ چیز جز زنجیرهایش برای از دست دادن ندارد و در عوض جهانی برای فتح دارد!» که بزبانهای مختلف نوشته شده بود قرار گرفتند. این نمایندگان به سخنرانی پرداخته و قطعنامه های کنفرانس دوم بین المللی را عرضه داشته و به سوالات حضار پاسخ گفتند.

از چپ براست: دالال کماجی از حزب کمونیست ترکیه م ـ ل،
ن. ساموگاتسون، عضو بنیانگذار حزب کمونیست سیلان و
دبیر کل کنونی این حزب،
کارل دیکس از حزب کمونیست انقلابی آمریکا.

پیشرویها و مسائل جنگ علیه حکومت اتیوپی



جهانی برای فتح ۱۳ — ۱۳۶۸

به قلم یکی از نویسندگان نشریه کارگر انقلابی*

طی سال گذشته اوضاع سیاسی و نظامی مورد حمایت شوروی در اتیوپی در معرض مخاطره جدی قرار گرفت، بنحوی که احتمال سقوط و یا بروز شکاف جدی در درگه(حکومت نظامی اتیوپی) میرفت. این امر میتوانست صف بندیها و درگیریهای جدید را در منطقه استراتژیك شاخ افریقا، که هر دو بلوك امپریالیستی آمریکا و شوروی چنگالهای خود را عمیقاً در آن فرو کرده اند، باعث شود.

در آستانه پیروزیهای عمده نظامی شورشهای مسلحانه در اریتره و در استانهای شمالی اتیوپی بنامهای تیگره، گوندر و ولُو که باعث وارد شدن تلفات سنگین بر ارتش اتیوپی در بهار وتابستان سال ۱۹۸۸ گردید، رژیم «حالت فوق العاده» اعلام کرده و دست به حمله بزرگی علیه سکنه غیر نظامی زد. اما این کار نتوانست شکستهای رژیم را جبران کند. سوسیال امپریالیستهای شوروی طی این مدت به حمایت سیاسی ـ نظامی خود از درگه ادامه داده اند. دول غربی نیز به لحاظ اقتصادی این رژیم را حمایت کرده و برای بزیر کنترل کامل بازگرداندن اتیوپی به مانور دادن پرداخته اند. و در حالیکه میلیونها تن از مردم اریتره و اتیوپی با تهدید جدی قحطی روبرویند، اعمال کنترل بر توزیع کمکهای امدادگرانه به سلاح عمده ای در دست هر دو امپریالیست رقیب و در حملات درگه بر مردم تبدیل شده است.

پیروزیهای شورشیان

پس از سالهای افت نسبی در جنك میان نیروهای شورشی و نیروهای حکومت اتیوپی اشغالگر اریتره، نیرویهای مسلح جبهه رهائیبخش خلق اریتره (EPLF) در ماه مارس ۱۹۸۸ از خطوط نیروهای درگه در جبهه نکفا گذشتند. ارتش اتیوپی شکست نظامی مهلکی را متحمل شد. به نقل از گزارشات جراید، جبهه رهائیبخش خلق اریتره، بیش از بیست هزار تن از نیروهای حکومت را کشته و یا مجروح کردند. نیروهای شورشی همچنین سه مستشار نظامی شوروی و حجم عظیمی از زرادخانه نظامی درگه (پنجاه تانك، بیش از یکصد وسیله نقلیه نظامی، بسیاری موشك،

---

* کارگر انقلابی صدای حزب کمونیست انقلابی آمریکا است

تسلیحات توپخانه و سلاحهای سبك و مهمات) را به چنك آوردند. نیروهای اتیوپی مواضع خود را در چندین نقطه در طول خطوط جبهه جنك با سراسیمگی ترك کرده و بسیاری از آنها فرار کردند.

در همانزمان، شورش توده ای در شمال اتیوپی نیز ضربات عمده ای بر رژیم ارتجاعی وارد آورد. در اواخر مارس، نیروهای رهائیبخش در تیگره تحت رهبری جبهه رهائیبخش خلق تیگره (TPLF) دو شهر مهم استان تیگره بنامهای آکسوم و آدوا را تصرف کردند. گزارش شده که نیروهای چند ملیتی جنبش دمکراتیك خلق اتیوپی (EPDM) در استان ولّو دو لشکر از نیروهای حکومتی را شکست دادند.

از آن زمان تاکنون، درگه تعدادی از شهرهای اریتره و شمال اتیوپی را باز پس گرفته، اما به سختی میتوان گفت که ارتش ابتکار عمل را بدست آورده است. بطور مثال، شورشیان در تیگره هنگام حمله نیروهای حکومتی چند شهر عمده را خالی کرده و سپس به حملاتی غافلگیرانه دست زدند که طی آنها بطور تخمینی نوزده هزار نفر دیگر از نیروهای حکومتی را کشته و یا اسیر ساختند. در ژوئیه، «جبهه... تیگره» تارومار ساختن هشت هزار تن

بقیه در صفحه ۶۲

شاخ آفریقا: جولانگاه امپریالیستها

نوشته یك هوادار «کارگر انقلابی»

اتیوپی یك کشور تحت سلطه امپریالیسم و در عین حال «زندان ملل» است. تاریخ این کشور تاریخ ستم وحشیانه علیه تیگرایان، اورومو، وسایر خلقها میباشد. اتیوپی در دهه پنجاه با حمایت قدرتهای امپریالیستی، اریتره را تصرف کرد. این تاریخچه، پایه نقش بسیار مهم مسئله ملی و موضوع تعیین سرنوشت در انقلاب اتیوپی را فراهم ساخته و باعث بروز جنبشهای قدرتمند ملی دمکراتیکی که هم اکنون منطقه را میلرزانند، شده است.

دستیابی به درك صحیح و یافتن راه حل مناسب برای مسئله ملی، در چارچوب مضمون مبارزه کلی علیه امپریالیسم و ارتجاع بومی، تحت رهبری یك حزب (یا احزاب) پرولتری تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، کلید پیشروی انقلاب دمکراتیك نوین و سپس انقلاب سوسیالیستی در شاخ آفریقا میباشد. همانگونه که بیانیه «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» خاطر نشان میسازد:

در نتیجه استقرار دولت مرکزی ماقبل پروسه رشد سرمایه داری، کشورهای نیمه (نو) مستعمره عمدتا دارای ساختارهای اجتماعی چندملیتی می باشند. این دولتها در بسیاری موارد توسط خود امپریالیستها بوجود آمده اند. از اینها گذشته، مرزهای این دولتها در نتیجه اشغالگری و دسائس امپریالیستی تعیین شده اند. بنابراین عموما بدین گونه است که درون مرزهای دولتی کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و ملل تحت ستم، نابرابری ملی و ستم افسار گسیخته ملی موجود است. در عصر ما مسئله ملی دیگر مسئله داخلی کشورهای منفرد نبوده، بلکه به تابعی از مسئله انقلاب پرولتری جهانی تبدیل شده، و نتیجتا حل تمام عیار آن مستقیما به مبارزه علیه امپریالیسم وابسته گشته است. در این زمینه، مارکسیست ـ لنینیستها باید حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم در کشورهای نیمه مستعمره چندملیتی را به رسمیت بشناسند.

شاخ آفریقا برای نخستین بار، پس از گشایش کانال سوئز در ۱۸۶۹، برای امپریالیستها اهمیت فراوان یافت و از آنزمان تاکنون عرصه تاخت و تاز رقبای امپریالیست بوده است. دولت مدرن اتیوپی از دهه نود قرن نوزدهم شکل یافت و مانند سایر دولتهای آفریقایی محصول امپریالیسم مدرن بود.

تحت حاکمیت سلطنت «آبیسینیان»، منه لیك دوم، قدرت بصورت قطعی به دست اربابان فئودال «آمهارا» افتاد و فتح خونین اورومو و سایر ملیتها به کمك مستشاران اروپایی و حجم عظیمی از سلاحهای مدرن از سوی فرانسه، ایتالیا، انگلستان و پرتقال، انجام پذیرفت.

قصد امپریالیستهای فرانسوی عبارت بود از گسترش متصرفاتشان از «آفریقای غربی فرانسه» در پهنای قاره تا جیبوتی. امپریالیستهای انگلیسی که مصر را بطور موثر اشغال کرده بودند، تشنه گسترش منطقه تحت سلطه شان از «کیپ تاون تا قاهره» بودند. رویاهای این دو امپریالیست غارتگر دقیقاً در اتیوپی با هم تلاقی یافتند. از آنجا که هیچکدام در موقعیت از میدان بدر کردن دیگری نبود، انگلیسی ها و فرانسوی ها در سال ۱۸۸۸ قرارداد «حفاظت از استقلال» اتیوپی را امضاء کردند. منه لیك از رقابت میان امپریالیستها برای فشار وارد آوردن بر جنوب و شرق، سرکرب اوروموها، سومالی ها، افارها و سایرین، سودجست. این خلقها بزور مجبور بگرویدن به مسیحیت و تعهد به استفاده از زبان «آمهاری» شدند. در مناطق حدیدا تسخیر شده، دوسوم از زمینها بلافاصله مصادره شده و به فئودالهای «آمهارا» واگذار گشتند و یك سوم مابقی به جمعیت تنگدستی که تحت سلطه حکام بومی قرار داشت اختصاص یافت. این حکام بومی با اشغالگران «آمهارا» همکاری کرده بودند. و امپریالیستهای فرانسوی، انگلیسی و ایتالیایی به تقسیم سواحل اریتره و سومالی میان خود پرداختند.

متعاقب جنك جهانی دوم، از آنجا که کنترل بر اتیوپی حلقه کلیدی سلطه امپریالیسم آمریکا بر این منطقه استراتژیك را تشکیل میداد، آمریکا به سرعت در جهت جایگزین شدن بجای انگلستان بمثابه قدرت امپریالیستی برتر در شاخ آفریقا حرکت نمود. امپراطور هایله سلاسی جانشین منه لیك خود را به عنوان ژاندارم وفادار منطقه ای امپریالیسم آمریکا به اثبات رساند. اتیوپی عضو سازمان ملل

متحد و یك رای بنفع آمریکا شد. آمریکا و اتیوپی در سال ۱۹۵۳ یك موافقتنامه دوجانبه دفاعی امضاء کرده و مستشاران نظامی آمریکایی بجای مستشاران نظامی انگلیسی تعلیم ارتش اتیوپی را به عهده گرفتند.

نقش استیلاگرانه آمریکا در اتیوپی بیش از همه در «ادغام» اجباری اریتره در اتیوپی در ۱۹۵۲ هویدا است. طی جنك (جهانی دوم ـ م) انگلیسی ها با هواپیما در اریتره اعلامیه میریختند که در آنها به اریتره ای ها قول اعطای استقلال در ازای کمك به اخراج ایتالیایی ها داده شده بود. اما به مجرد پیروزی در جنك، انگلیسی ها دست به تقسیم اریتره میان دول استعماری غرب زدند. و اما در سازمان ملل متحد نیز آمریکا پیشنهاد تشکیل فدارسیونی با اتیوپی تحت سلطه آمریکا بمثابه یك آلترناتیو در برابر استقلال یا تقسیم اریتره ارائه داد. جان فاستر دالس وزیر امورخارجه آمریکا با تفرعنی امپریالیستی میگوید: «نظر مردم اریتره به لحاظ رعایت عدالت باید مورد توجه واقع شود. در عین حال، منافع استراتژیك آمریکا در حوزه دریای سرخ و ملاحظات امنیتی و صلح جهانی این امر را ضروری میسازد که این کشور(اریتره) با متحد ما، اتیوپی، باید مرتبط باشد.» بعنوان سپاسگزاری از تقدم اریتره به اتیوپی، هایله سلاسی یك گردان از نیروهای محافظ خود را برای جنك همدوش نیروهای آمریکایی به کره اعزام داشت.

طیف گسترده ای از جامعه اتیوپی در سال ۱۹۷٤ بپاخاسته و رژیم هایله سلاسی را سرنگون ساخت. این حادثه پس از وقوع قحطی در استان تیگره و استان ولو در ۱۹۷۳ که بیش از یك میلیون تلفات ببار آورد، رخ داد. هنگامیکه امپراطور نه تنها از تامین کمك اضطراری به مناطق قحطی زده کاملا قاصر ماند، بلکه حتی تلاش کرد وقوع قحطی در آن مناطق را از مابقی جهان و موسسات کمك رسانی بین المللی مخفی نگاه دارد، حتی نخبگان تحصیل کرده نیز خشمگین شدند. ارتش که از جنگهای ارتجاعی برای سرکوب شورشهای خلق اورومو و خلق سومالی در استان «بال» و مبارزه اریتره ایها در شمال خسته شده و تضعیف روحیه یافته بود، بسوی از هم گسیختگی رفت. سربازان شورش کرده و شهر اسمره در اریتره را تصرف نموده، و خواسته هایشان را از طریق رادیو به گوش همه رساندند. طی چند هفته بعد دانشجویان دانشگاه هایله سلاسی دست به اعتصاب زدند. اتحادیه ها فراخوان اعتصاب عمومی دادند. و یکصد هزار مسلمان در پایتخت دست به راهپیمایی زده و خواستار برابری مذاهب شدند. امپراطور از سر استیصال با استعفای نخست وزیرش موافقت کرده و قول برآوردن یك سری خواسته های اپوزیسیون را داد. نخست وزیر جدید یك «کمیته هماهنگی» متشکل از افسران معتمد ارتش که با نیروهای خود پایتخت را به اشغال در آوردند، تشکیل داد. بدین ترتیب، «درگه» که به زبان آمهاری بمعنای «کمیته» است، تشکیل گردید.

طی مبارزات متعاقب آن، درگه خیزش همگانی را درهم کوبید و طی سالهای ۱۹۷۸ ـ ۱۹۷٦(بنابه گزارشات عفو بین الملل) ۳۰ هزار نفر از مخالفین را از دم تیغ گذراند. تنها بین دسامبر ۱۹۷۷ و فوریه ۱۹۷۸، ارتش حدود ۱۰ هزار نفر را که اکثراً از دانشجویان شورشی تشکیل میشدند به قتل رسانده و حاکمیت خود را تثبیت کرد. از طریق یك سلسله تصفیه های درونی، درگه بالاخره شکل کنونی خود را یافت: تحت رهبری سرهنك تعلیم دیده آمریکا، منگیستو هایله مریم.

سال ۱۹۷۷ نیز شاهد یك تغییر ناگهانی در ارتش و صف بندیهای سیاسی در شاخ آفریقا بود. سوسیال امپریالیستهای شوروی با حکومت درگه به توافق رسیدند، و از«حمایت» دروغینشان از مبارزه رهائیبخش اریتره دست کشیده و ستایش از«سوسیالیسم» در سومالی را نیز بفراموشی سپردند. سرهنك منگیستو خیلی سریع خود را یك «مارکسیست ـ لنینیست» خواند و سیل جنك افزارها و مستشاران بلوك شوروی بسوی اتیوپی سرازیر شد. آمریکا نفوذ قابل توجه سیاسی و نظامی خود را در اتیوپی از دست داد و برای حفظ جای پای خود در شاخ آفریقا به حمایت از رژیم ارتجاعی زیاد باره در سومالی روی آورد.

تسلیحات روسی و لفاظی های نوبنیاد «سوسیالیستی» به حکومت درگه اجازه داد تا حاکمیت خود را تثبیت کرده و شورش همگانی را در خون غرق سازد. لیکن شکستهای نظامی اخیرش و معضلات تعمیق یابنده اقتصادی ـ سیاسی آن، درگه را با عمیقترین بحران حاکمیت خونبارش رویارو ساخته است. ■

اتیوپی

بقیه از صفحه ٦۱

دیگر از نیروهای حکومتی را طی نبردهای جبهه جنك دانشا گزارش داد.

در واکنش بدین شکستهای بزرگ نظامی، درگه مستاصلانه به دست وپا افتاد. حکومت اتیوپی برای اینکه نیروها و تسلیحات لازم برای جبهه های اریتره و شمال اتیوپی را فراهم آورد، به ناگهان در آوریل، پیش شرطهای سابق خود را رها ساخته و به درگیریهای مرزی درازمدت با سومالی پایان داده و قرارداد آتش بس امضاء کرد که سربازان و مهماتش را برای جنك با اریتره و جبهه شمالی کشور بکار گیرد. اگرچه منگیستو، رهبر درگه، قبلا حتی موجودیت شورشهای مسلحانه در اریتره و یا میان ملیتهای تحت ستم در اتیوپی را انکار کرده بود، در ماه مه اعلام داشت که حکومت درگیر یك «مبارزه مرگ و زندگی» با شورشیان است و فراخوان بسیج عمومی صادر کرد. هزاران نیروی تازه نفس به شمال گسیل شده و در اریتره و تیگره حالت فوق العاده اعلام شد. واکنش منگیستو در قبال شکستهای نظامی عبارت بود از انجام جابجایی هایی در فرماندهی عالی نظامی، تنزل درجه و حتی اعدام ژنرالهای عالیرتبه ای که مسئول این شکستها شناخته شده بودند.

ارتش اتیوپی در تدارك یك حمله جدید و مهم علیه نیروهای رهائیبخش است. بنابه گزارش EPLF، شوروی اکثر تسلیحات نظامی نابود شده طی شکستهای سال قبل حکومت اتیوپی را تامین کرده و حکومت درگه برای تامین تسلیحات نظامی بیشتر وارد معامله با کره شمالی و آلمان شرقی شده است. لیکن حکومت از هر لحاظ در اعمال کنترل مجدد بر اکثر مناطقی که از دست داد دچار مشکل بوده است. در حقیقت، EPLF گزارش داده که نیروهایش در نبردهای اواخر ژانویه و اوایل فوریه امسال با نیروهای حکومتی، پنج هزار نفر تلفات بر آنها وارد ساختند.

حکومت درگه اکنون با چشم انداز وخیمی از نوعی که باعث سرنگونی هایله سلاسی در ۱۹۷٤ و بقدرت رسیدن خودش شد، روبرو است. در آنزمان، یك رشته شکستهای نظامی و بروز قحطی باعث سر باز شدن ناآرامیهای توده ای گسترده و سرگشادن شورش درون ارتش شد.

(رجوع کنید به مقاله دیگر در همین شماره)

سران درگه تلاش کرده اند تا خصلت ارتجاعی و بی ثباتی دائم التزاید حکومتشان را با اعلام خود بعنوان رهبران دروغین «مارکسیست ـ لنینیست»، حزب کارگران اتیوپی، استتار کنند. در سال ۱۹۸۷ در حالیکه یك قحطی گسترده جان میلیونها نفر را در روستاها تهدید میکرد، آنها در میان هیاهوی گزاف گویانه در آدیس آبابا(پایتخت اتیوپی) اعلام «جمهوری خلق اتیوپی» کردند، و اکنون آن لفاظی «انقلابی» که درگه را در قدرت نگاه داشته بود، در حال اضمحلال است.

کمکهای امدادگرانه بعنوان اسلحه

بروز قحطی و خطر گرسنگی گسترده به سر باز کردن نارضایتی وسیع علیه حکومت اتیوپی کمك کرده است. آمریکا و سایر کشورهای بلوك غرب با وقوف بدین امر است که مداوماً از اعمال کنترلشان بر تامین آذوقه برای قحطی زدگان بعنوان اهرم فشار بر درگه جهت بریدن او از شوروی استفاده کرده اند. خود درگه نیز سابقه رسوایی در بکارگیری این کمکها بعنوان سلاح علیه مردم و ارتشهای شورشی دارد. حکومت مدتها کارکرده است تا جلوی رسیدن بی دغدغه آذوقه به مناطق تحت کنترل شورشیان را بگیرد. در آوریل ۱۹۸۸، که قحطی جدید و گسترده ای مردم را در معرض خطر جدی قرار داده بود، درگه به تمام گروههای امدادگر دستور خروج از کلیه مناطق، حتی مناطق تحت کنترل نیروهای حکومتی را صادر کرد.

گزارش از مجله «کریستین ساینس مانیتور» در آنزمان در رابطه با اوضاع قحطی مینویسد: «از سه میلیون نفری که در معرض خطرند، بیش از دو میلیون نفرشان در مناطق تحت کنترل شورشیان قرار دارند. این افراد محتاج توجه ویژه اند، چراکه تاکنون حکومت اتیوپی توزیع آذوقه را فقط در مناطق تحت کنترل حکومت، اجازه داده است. و این مناطق هم در نتیجه پیشرویهای نظامی جبهه رهائیبخش خلق اریتره و جبهه رهائیبخش خلق تیگره شدیداً تحلیل میروند.... واضح است امسال که حکومت در پی پسگرفتن مناطق تصرف شده است، جنگ اولویت می یابد. یك بسیج توده ای برای اعزام قوا به جبهه های شمالی که بیست و هفت سال است جنگ در آنها جریان دارد، در حال انجام است. یك مامور امدادگر عالیرتبه دولتی گفت تا زمانیکه این مناطق از «فعالیتهای راهزنانه پاك نشود» عملیات امداد رسانی از سر گرفته نخواهد شد.

درگه همچنین انگیزه تبهکارانه ای در اخراج گروههای امدادگر از مناطق روستایی داشت. یکی از ماموریـن کمیته بین المللی صلیب سرخ در آفریقا خاطرنشان ساخت:«حال هیچکس شاهد چگونگی پیشبرد جنگ نخواهد بود.» درگه با بکارگیری بمبهای ناپالم و خوشه ای در اریتره و تیگره و کشتن و معیوب ساختن هزاران تن، ترور لجام گسیخته ای را علیه سکنه غیر نظامی اعمال میکند. بنابه گزارش EPLF، حدود چهارصد تن غیر نظامی طی بمبارانهای شهر «شیب» در اریتره در تاریخ دوازدهم ماه مه توسط حکومت اتیوپی کشته شدند. TPLF نیز گزارش میدهد که جنگنده بمب افکنهای میگ ـ ۲۲ اتیوپی شهر «هاوزین» در مرکز تیگره را در شلوغترین وقت خرید مردم بمباران کرده، که باعث به قتل رسیدن ششصدنفر و مجروح شدن چندصد تن دیگر گردید.

علیرغم اینکه این مرگ و نابودی به کمك تسلیحات شوروی انجام شده، اما آمریکا و همقطارانش نظاره گران بیگناه در این جنایات نبوده اند. سالها است که آمریکا بطور ضمنی سیاست «گرسنگی دادن شورشیان» توسط درگه را بوسیله دادن اجازه توزیع کمکهای امدادگرانه غربی از طریق کانالهای تحت کنترل دولت، تایید کرده است. آمریکا همچنین از سیاست «اسکان مجدد» دهقانان شمال در مناطق کنترل دولتی برای از بین بردن پایگاه توده ای شورشیان، حمایت کرده است.

اخیرا برای اینکه از اهرم فشار«چماق و شیرینی» علیه درگه استفاده شود، برخی از کمکهای امدادگرانه از طریق گروههای امدادگر مستقر در مناطق تحت کنترل شورشیان توزیع شده است. اما سیاست و استراتژی اصلی آمریکا در اتیوپی، برخلاف سایر نقاط که سعی دارد رژیمهای روسی را سرنگون سازد، عبارت از تلاش در جهت جلب مجدد درگه و یا عناصری از درون آن به بلوك غرب بوده است. آمریکائیها نیز همچون رقبای روسی شان رژیم کنونی اتیوپی را بهترین حربه برای جلوگیری از سقوط کامل نظم ارتجاعی در کل منطقه میدانند. آتش بس اتیوپی و سومالی در آوریل گذشته یکی از نشانه های تداوم حمایت آمریکا از رژیم درگه میباشد. با توجه به وابستگی سومالی به امپریالیسم آمریکا بعید بنظر میرسد که این کشور بدون رضایت واشنگتن بدین آتش بس تن در داده باشد.

این احتمال که کل این اوضاع به شکل گیری یك صف بندی عمده و نوین و یا تخاصم عمده و نوین در منطقه منجر شود را نباید نادیده گرفت. فی الواقع در ماه نوامبر، منگیستو پیشنهادات دیپلماتیك جدیدی به آمریکا ارائه داده و مضطربانه اعلام داشت که شوروی ها ممکن است او را ترك کرده و ضایعات وارده بر خود در منطقه را بطریق دیگری جبران کنند. این احتمال نیز وجود دارد که امپریالیستها حتی در عین اینکه هر کدام بر سر به چنگ آوردن امتیازات بیشتر مانور میدهند، به نوعی سازش دوجانبه دست یابند. نیویورك تایمز در اوایل فوریه ازقول یکی از ماموریـن وزارت خارجه آمریکا نوشت: «ما تبادل نظرهای فعالی با شورویها بر سر اوضاع در شاخ آفریقا داشته ایم.» کسانیکه خواهان رهایی واقعی اند باید بسیار مراقب «توافقنامه های صلح» که توسط امپریالیستها کارگزاری شده اند باشند. تنها هدف این «توافقنامه های صلح»، خریدن وقت برای مرتجعین محلی و فراهم آوردن امکان برای بلوکهای امپریالیسیتی رقیب جهت استحکام بخشیدن بر سلطه شان بر خلقهای شاخ آفریقا میباشد.

نیروهای انقلابی

مبارزه مسلحانه در شاخ آفریقا که در سال ۱۹۶۱ در اریتره و در سال ۱۹۷۵ در تیگره آغاز گردید، طولانی ترین و اکنون بزرگترین جنگ رهائیبخش در قاره آفریقا بوده است. و حال که رژیمهای ارتجاعی با بحران شدید روبارویند و فرصت برای پیشرویهای بی نظیر انقلابی در حال نضج گیری میباشد، این جنگ انقلابی اکنون بیش از هر زمان دیگری ضعف چشمگیر خود را نشان میدهد ـ یعنی فقدان پیشاهنگ پرولتری، مسلح به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون.

مائوتسه دون بدرستی تشکیل حزب پرولتری را بمثابه حلقه کلیدی در ایجاد و خوب بکاربستن «سه سلاح جادوئی» و حیاتی برای پیروزی انقلاب در کشورهای تحت سلطه، تعیین نمود: حزب کمونیست، ارتش خلق، و جبهه متحد تحت رهبری

حزب کمونیست. بسیاری از نیروهای رهائیبخش در شاخ آفریقا قهرمانیهای انقلابی زیادی کرده اند. اما، این نیروها همیشه و بطور تمام و کمال از نقش حزب پرولتری چشم پوشیده، و مبارزه مشخص برای ایجاد حزب را به زمان نامعلومی حواله داده و یا اینکه این مبارزه را تحت الشعاع مبارزه برای ایجاد حزب و ارتش، قرار داده اند. این شیوه ها منتهی به آن شده که مبارزه برای حل دمکراتیك مسئله ملی در اتیوپی، بمثابه پایانی در خود تلقی میشود. در حالیکه باید به آن بمثابه جزئی لاینفك از انقلاب دمکراتیك نوین با هدف محو سلطه امپریالیستی و مناسبات فئودالی و گشودن عرصه برای پیشروی انقلاب بر جاده کمونیسم و بمثابه بخشی از انقلاب جهانی، نگریست.

همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متذکر میشود: «کلید انجام انقلاب دمکراتیك نوین، نقش مستقل پرولتاریا و قابلیتش در اعمال هژمونی در مبارزه انقلابی است که از طریق حزب مارکسیست - لنینیست پرولتاریا تحقق می یابد.... تاریخ، ورشکستگی آن جبهه ضد امپریالیستی (یا «جبهه انقلابی») مشابه آن) که توسط حزب مارکسیست - لنینیستی رهبری نشود را نشان داده است، حتی اگر چنین جبهه نیروهای متشکل در آن رنك و لعاب «مارکسیستی») (یا در واقع شبه مارکسیستی) نیز داشته باشند. اگرچه این تشکیلات انقلابی مبارزات قهرمانانه ای را رهبری کرده و حتی ضربات سختی بر امپریالیسم وارد آورده اند، اما خود اثبات کرده اند که از لحاظ ایدئولوژیك و تشکیلاتی قادر به مقاومت در برابر نفوذ امپریالیستی و بورژوائی نیستند. حتی در مواردی که چنین نیروئی به کسب قدرت سیاسی نائل آمده، قادر به انجام تحول انقلابی همه جانبه نبوده، دیر یا زود توسط امپریالیستها سرنگون شده یا خود به یك قدرت حاکمه ارتجاعی جدید و موتلف با امپریالیستها بدل گشته اند.»

مارکسیست - لنینیستهای شاخ آفریقا باید بطور جدی از این مسئله جمعبندی کنند. تاریخ مبارزه انقلابی در شاخ آفریقا و الزامات عینی رویاروی انقلاب در این زمان، اساس پایه ای این جمعبندی را فراهم آورده است.

میراث غنی جنبش بین المللی کمونیستی، بویژه نفوذ مائوتسه دون و چین انقلابی بطرق مختلف مُهر خود را بر مبارزه رهائیبخش در شاخ آفریقا زده است. جنگجویان اریتره ای در دهه شصت، در چین آموزش سیاسی و نظامی دیده اند. بسیاری از آثار مائو ترجمه گشته و در میان توده ها توزیع شد. نمونه های زیادی از چگونگی مطالعه و بکارگیری، هرچند ناقص، تئوری نظامی مائو توسط جنگجویان اریتره ای در دست است. EPLF، TPLF و EPDM از نظر تاریخی همگی بر اتکاء بخود در جنك و ایجاد تحول در مناطق تحت کنترلشان تاکید ورزیده، و قصد خود مبنی بر براه انداختن مبارزه مسلحانه بمثابه جنك توده ها را اعلام داشته اند. نشانه هایی از تلاشهای واقعی در ایجاد تحول اجتماعی، تقسیم اراضی، و مبارزه علیه ستم بر زنان در مناطق آزاد شده، به چشم میخورد.

اما با این وجود، هنوز مارکسیست - لنینیستها برای بدوش گرفتن مسئولیت انکشاف رهبری پرولتری و فرموله کردن خط مشی و برنامه دمکراتیك نوین که قادر به رهبری توده ها از میان پیچ و خمهای مبارزه باشد، گام پیش ننهاده اند. این امر توده های همه ملیتها را از نظر ایدئولوژیك و سیاسی خلع سلاح و متفرق ساخته است.

بطور مثال، در اریتره که مبارزه مسلحانه رهائیبخش تقریباً سه دهه ادامه داشته، نیروهای انقلابی تحت نفوذ EPLF از سمت گیری با طرفداران مائو در «مباحثات بزرگ» دهه شصت علیه رویزیونیسم سرباز زدند و سعی کردند در مورد مسائل تعیین کننده رویاروی جنبش انقلابی در سطح بین المللی موضعی سانتریستی برگزینند. شاید اتخاذ این موضع بدان جهت بود که شوروی در آن زمان برای یافتن نفوذ در شاخ آفریقا به مبارزه اریتره تا حدی حمایت دیپلماتیك و نظامی ارائه میداد. اما حتی پس از اینکه شوروی دست از «حمایت» اریتره ایها کشید و در ۱۹۷۷ درگه را در آغوش گرفت، EPLF سکوت کرد. علیرغم اینکه EPLF توده ها را در جنك علیه ارتش اتیوپی که توسط شورویها تسلیح و تعلیم می یافت، بسیج میکرد و شجاعانه برویش آتش می گشود اما مایل به آتش کردن به پلمیك علیه سوسیال امپریالیستها نبوده و در عوض مکرراً از شورویهای «برادر» می خواست که اشتباهات خود را دریافته و از درگه حمایت نکنند. EPLF همچنین علناً کسانی را که بدرستی معتقد به ماهیت سوسیال امپریالیستی شوروی هستند، محکوم کرده است.

از میان برخی نیروهای انقلابی منجمله طرفداران EPDM و TPLF که طی مبارزات اواسط دهه هفتاد ظهور یافته تحت تاثیر اندیشه مائوتسه دون قرار گرفتند، بسیاری بدرستی ماهیت سرمایه داری و امپریالیستی شوروی را تشخیص داده و هر دو بلوك امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی شوروی را محکوم میکنند. اما این نیروها قادر نبوده اند که علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را بطور همه جانبه درك نمایند. اگرچه دیده شده که گاهی نیروهایی اعلام کرده اند در جهت تشکیل یك حزب کمونیست چندملیتی در اتیوپی گام بر میدارند، اما تلاشهایشان به انحطاط و دگم رویزیونیسم انورخوجه ای منتهی شده و به ارزیابی های غلط از اندیشه مائوتسه دون بعنوان منبع گرایشات بورژوا - دمکراتیك و ناسیونالیستی، رسیده اند و بدین ترتیب تلاشهای حزب سازیشان به ضد خود مبدل شده است.

در حقیقت، ریشه مسئله دقیقاً در این قرار دارد که آنها در درك و دفاع از خدمات مائوتسه دون بمثابه یك خط تمایز اساسی قاصر بوده اند. این نکته، تعیین کننده ترین مسئله ایدئولوژیك رویاروی مارکسیست - لنینیستهای شاخ آفریقا میباشد. «دفاع از تکامل کیفی علم مارکسیسم - لنینیسم توسط مائوتسه دون، مسئله ای خصوصاً مهم و مبرم را در جنبش بین المللی و در میان کارگران آگاه و سایر افراد انقلابی جهان کنونی، نمایندگی میکند. اصل مطرح شده در اینجا این است که آیا باید از خدمات تعیین کننده مائوتسه دون به انقلاب پرولتری و علم مارکسیسم - لنینیسم دفاع کرده و آنرا توسعه داد یا نه. در حقیقت، بحث بر سر دفاع از خود مارکسیسم - لنینیسم است.... بدون دفاع از مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و پایه کار قرار دادن آن، غلبه بر رویزیونیسم و امپریالیسم و ارتجاع بطور عموم ناممکن است. (بیانیه ج.ا.ا، ص۹)

پیروزیهای نظامی چشمگیر اخیر جنگجویان جنبش رهائیبخش بازگو کننده پتانسیل نیرومند برای برپا داشتن جنك خلق تحت رهبری یك حزب (یا احزاب) پرولتری در شاخ آفریقا و متحد ساختن کلیه ملیتهای تحت ستم در مبارزه مشترکشان علیه ستم ملی و سلطه امپریالیسم، میباشد. ■

چرا پرسترویکا؟

نوشته: سونیل*

پرسترویکا و گلاسنوست عناوینی هستند که مورد علاقه برای بحث حتی در برخی محافل بورژوازی می باشند. گزارش شده که «آمباتی» این بزرگ سرمایه دار کمپرادور، حتی برنامه دارد که گورباچف را در تلویزیون هند بمعرض «فروش» بگذارد! تحلیل گران بورژوا بقدرت رسیدن گورباچف را نشانه «شکست تاریخی» کمونیسم و پیروزی رقابت سرمایه داری که در جستجوی سود است و دمکراسی را هم بهمراه می آورد، دانسته اند. در سوی دیگر این طیف، نئورویزیونیستهایی نظیر مریدان دن سیائو پین از بازگشت «سوسیالیسم انسان دوستانه» و معیارهای «لنینی» هیجان زده شده اند. تا جایی که به رویزیونیستهای قدیمی مثل CPI و CPM [احزاب رویزیونیست در هند ـ م] مربوط میشود، این حضرات در تنگنا افتاده اند. چرا که طبق معمول با این وظیفه ناجور روبرو شده اند که هم برای محق جلوه دادن گورباچف و هم برای توجیه مواضع سابق خویش به جفت و جور کردن خزعبلات بپردازند. سیاستمداران بورژوا هم طبق معمول فرصت خوبی برای استهزاء آنها پیدا کرده اند.

تمام شرکت کنندگان در این مباحثات، با احتیاط بسیار تلاش داشتند تا از انتقاد و افشای جوهر سرمایه دارانه شوروی که توسط مائوتسه دون بیش از دو دهه پیش صورت گرفت، اجتناب ورزند. بی شك، حتی ذکر این نکته برای آنها ریسك در بردارد، چرا که پرسترویکا دیگر صرفا تحولی داخلی در شوروی نیست ـ بلکه امروزه بهمراه سایر خصوصیاتش، به سلاحی در دست بورژوازی سراسر جهان برای حمله به انقلاب و کمونیسم و بی اعتبار ساختن آن تبدیل شده است. بنابراین، بنفع آنهاست که جوهر تحولاتی که از زمان بقدرت رسیدن خروشچف تا کنون در شوروی بوقوع پیوسته اند، را لاپوشانی کنند. بنفعشان است که تحولات اخیر در شوروی را بمثابه گسستی از سوسیالیسم، که توسط گورباچف پی افکنده شده است، وانمود سازند.

لیکن این واقعیت ندارد. اولا، جوهر سرمایه دارانه رفرمهای گورباچف تداوم بلاانقطاع رفرمهای خروشچف و دیگران است. دوما، حتی اقداماتی که گورباچف طرح می سازد، مثلا تامین حداکثر سود بمثابه هدف مرکزی فعالیت اقتصادی، آزاد نهادن عوامل بازار جهت نیل به این هدف، و استفاده از روشهای سرمایه دارانه محاسبه هزینه و ایجاد اصلاحات در ساختارقیمتها در حمایت از این اقدام ـ همگی به دهه شصت باز می گردند. مجارستان در بلوك شوروی از خیلی پیش از اینها چنین تدابیری را بکار گرفته و در این راه چنان «پیشرفت» حاصل کرده که قوانین مالیات بر درآمد نیز وضع کرده است ـ هم برای سرازیر کردن بخش بزرگی از سود بخش خصوصی به خزانه دولت و هم بعنوان یك مصلحت سیاسی. بنابراین، پرسترویکای گورباچف چیز کاملا جدیدی نیست. پرسترویکا بازشدن حلقه ای دیگر از مارپیچ همان روند تحول سابق است ـ یعنی روند سرمایه داری که کاملا از زمان خروشچف آغاز شده و مشروعیت یافته است. در عین حال، پروسترویکا صرفا تعمیم آن روند نبوده و برخی جوانب نوین مرتبط با ساختار درونی اقتصاد شوروی و موقعیتش در سیستم جهانی امپریالیستی را در بردارد (و یا منعکس می سازد). بنابراین، برای اینکه مفاهیم درونی و بیرونی برنامه بازسازی گورباچف بطور کامل درك گردد، لازم است که ضرورت طرح پرسترویکا در این زمان را مورد بررسی قرار دهیم.

بحران در جامعه شوروی

ایدئولوگهای شوروی طی سالهای اخیر مجبور بوده اند که به بحرانی که کلیه عرصه های جامعه شان را در برگرفته، بپردازند. تبلیغات رنگارنك در مورد رشد و توسعه بلاوقفه، شدیدا بعنوان یك مشت دروغ افشا شده اند. گورباچف و دار و دسته اش اکنون به ما می گویند که نرخ رشد در دهه هشتاد نزول کرده؛ توسعه علمی ـ تکنولوژیك عقب افتاده؛ وضعیت مالی متشنج شده است و هزینه ها از درآمدها مرتبا پیشی می گیرد؛ دولت تا پیش از این هم درآمدش را از طریق منابعی نظیر مالیات بر مشروبات تقویت می کرد که از ۶۷ میلیارد روبل طی برنامه هشتم به ۱۶۹ میلیارد روبل طی برنامه یازدهم رسید! (این ارقام نه تنها روشهای معوج کسب درآمد، بلکه انحطاط کلی جامعه شوروی را نیز نشان می دهند.) گورباچف همچنان ادامه داده و این لیست را طویل تر می سازد. اما لازم نیست تمام حرفهایش را نقل کنیم. با قبول حرفهای گورباچف درباره بحران در جامعه شوروی بیائید ببینیم او چه دلایلی را برای این وضعیت ارائه می دهد. در عرصه اقتصاد، گورباچف چنین استدلال میکند که روشهای «گسترش» رشد علت ریشه ای بحران بوده است. و منظور وی از آن اینست که برنامه ریزان اقتصادی شوروی بجای اینکه مداوما سطح تکنولوژیك صنایع را بالا ببرند، بر استفاده بیشتر و بیشتر از منابع ملی امپراتوری روسیه اتکاء داشته و کارخانجات بیشتر و بیشتر ایجاد کرده اند. او این را در تقابل با روش «فشرده»

---

*به نقل از «مشی توده ای» نشریه مارکسیست ـ لنینیستی هند، سپتامبر ۱۹۸۸ ـ ژانویه ۱۹۸۹.

خود که بر رشد از طریق ارتقاء سطح تکنولوژی تاکید دارد، میبینند. گورباچف متمرکز شدن دستگاه قدرتمند بوروکراسی را علت العلل این اوضاع میداند. این دستگاه تمام اشتیاق و قوه ابتکار را از بین برده و نیز تامین مخارجش منابع را به تحلیل میبرد. بوروکراسی ۱۸ میلیون نفری ـ یعنی یك بوروکرات در ازای هر ۶ نفر از جمعیت شوروی ـ ۴۰ میلیون روبل در سال هزینه دارد، در حالیکه رقم «خدماتش» به در آمد ملی صرفا ۲۰ میلیون روبل در سال است. این واقعیت توجه گورباچف را بخود جلب کرده که دست و پای مدیران موسسات در نتیجه موازین بوروکراتیك کنترل کننده تولید، در کسب حداکثر سود بسته است. علاوه براین، بوروکراسی همچنین از قِبَل فساد و بازار سیاه تغذیه کرده و آنرا در پناه خود میگیرد.

گورباچف در مورد برخی فاکتورهای دخیل در بحران جامعه شوروی، عقب ماندنش از غرب در تحولات تکنولوژیك و قصورش در حل مسئله پرقدمت رکود در کشاورزی، صحبت میکند. اما فراموش میکند در باره علت وجودی آنها توضیح دهد. گذشته از این نمیتوان گفت رشد «فشرده» از آن نوع که گورباچف میخواهد، در شوروی موجود نبوده است. بطور مثال، تکنولوژیستهای بلوك آمریکا عموما قبول دارند که شوروی در عرصه تکنولوژی فضایی پیشتاز است. شوروی همچنین دارای صنعت دفاعی کارآمدی است.

بنابراین، مساله آنگونه که گورباچف مدعیست فقدان رشد «فشرده» نبوده، بلکه مساله رشد معوج است. پس مساله بوروکراسی مساله تازه ای نیست. طی دهه شصت، کاسیگین تدابیری جهت اولویت بخشیدن به کسب سود اتخاذ کرد. نقش برنامه ریزی اقتصادی محدود شد و کسب حداکثر سود بمثابه اصل اساسی انجام موفقیت آمیز برنامه اقتصادی، در آمد. چرا گورباچف مجبور است حتی بیست سال بعد مرتبا بر این مسئله تاکید ورزد؟ برای دستیابی به درك از علل ریشه ای بحران در جامعه شوروی باید فاکتورهای خاصی که راه توسعه و یا اجرای آزادانه رفرمهای سرمایه دارانه دهه شصت را سد کردند، بررسی نمود. ایدئولوگهای شوروی یك پاسخ از پیش آماده دارند: سکون و فقدان انگیزه سیاسی. لیکن این پاسخ تنها ورشکستگی جهانبینی شان که آنها را به لاپوشانی علل مادی وادار میسازد، نشان میدهد. ساختار بوروکراتیك و توسعه بیقواره مدتهای مدید است که در شوروی وجود دارد، زیرا که در خدمت الزامات قشر نوین نظامی شوروی بوده است. این الزامات صرفا از موقعیت این قشر در شوروی ناشی نمیشود، بلکه متاثر از نقش امپریالیستی بورژوازی نوخاسته شوروی میباشد. بدین جهت، برای دستیابی به درك درست از شکست رفرمهای ۳کاپیتالیستی در گذشته و قبول رفرمهای گورباچف در این زمان، باید تحولات در عرصه فرصتها و محدودیتهای رویاروی بورژوازی شوروی در رابطه با نظام جهانی امپریالیستی، مورد مداقه واقع شوند.

گرگ در پوشش میش

گورباچف علنا معتقد است که تصمیمات کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی تحت رهبری خروشچف راه را برای «بیداری نوین» جامعه شوروی هموار ساخت. همانگونه که پیشتر متذکر شدیم، رفرمهای گورباچف و نقطه نظرات سیاسیش در مورد تحولات ملی و بین المللی بسیار شبیه خروشچف است. اما خروشچف کاملا بدون تشریفات در اوایل دهه شصت از رهبری بیرون انداخته شد. دلایلی که حتی امروزه برای این مسئله ارائه میشوند از این قبیل اند که شیوه های برخورد خروشچف به معضلات جامعه شوروی بدون برنامه بوده و در مناسبات بین المللی «آوانتوریست» بود. لیکن گذشته از ویژگیهای فردی، نکات عمیقتری در این مسئله دخیل بود.

هنگامی که بورژوازی نوخاسته شوروی در اواخر دهه پنجاه قدرت را کسب کرد، با چنان اوضاع جهانی روبرو بود که آمریکا کلیه شریانهای حیاتی نظام امپریالیستی را قبضه کرده بود. بورژوازی نوخاسته شوروی بسیار ضعیف بوده و نمیتوانست بلافاصله بمصاف این شرایط برود و ناگزیر بدون اینکه بطور علنی با آمریکا سرشاخ شود بر قدرت خود میافزود. این نکته جوهر سیاست «سه مسالمت آمیز» ـ همزیستی مسالمت آمیز، رقابت مسالمت آمیز و گذار مسالمت آمیز ـ خروشچف را تشکیل میداد. در ازای تضمین برکندن ریشه انقلاب در عرصه ملل تحت ستم و کشورهای امپریالیستی (یعنی، گذار مسالمت آمیز) بورژوازی نوخاسته شوروی در پی فرصت جهت شرکت در غارتگری امپریالیستی بهمراه کهنه کاران این فن بود. لیکن مثل همه دول سرمایه داری در پی کسب هژمونی بوده و نیز با وظیفه استفاده از نقاط ضعف رقبا جهت نفوذ در نومستعمرات جهان سوم روبرو بود. بدین ترتیب در عین تبانی با امپریالیستهای بلوك آمریکا شوروی از کلیه فرصتها برای گسترش قلمرو نفوذ خود استفاده کرده و سعی داشت قدرت خود را در برابر بلوك آمریکا نشان دهد. در نومستعمرات، شوروی حمایت بیدریغ خود را نثار رژیمهای ارتجاعی بومی کرده و به نیروهای انقلابی پشت میکرد، چرا که رشد جنبش های رهائیبخش ملی را تهدیدی در برابر طرح «رقابت مسالمت آمیز» جهت چاپیدن ملل تحت ستم میدید. این فاز «سه مسالمت آمیز» نمیتوانست دوام بیاورد. اشتهای بورژوازی شوروی در حال رشد بود. مضاف بر این، ضربات سختی که بر اثر موج سهمگین مبارزات رهائیبخش ملی، که ویتنام در پیشاپیش آنها قرار داشت، بر امپریالیستهای آمریکایی وارد آمده بود فرصتی در اختیار طبقه حاکمه شوروی قرار داد تا نقش خود را از یك همقطار سربزیر به یك رقیب متخاصم تغییر دهد. رهبری جدیدی که از توانایی ایفای این نقش برخوردار باشد برگزیده شد و خروشچف بخاطر این تحول مجبور به ترك میدان بود.

اشغال چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ نخستین بیان علنی طرحهای امپریالیستی بورژوازی نوخاسته شوروی بود. در عین حال، شوروی در اینزمان بمثابه دوست ثابت قدم ملل تحت ستم ظاهر میشود. و همانگونه که مائو به استعاره گفت، شوروی گرگ در پوشش میش بود که سعی در سوء استفاده از مبارزه ملل تحت ستم علیه امپریالیسم آمریکا و متحدینش جهت به انقیاد و انحراف کشاندن جنبش های رهائیبخش در راستای اهداف امپریالیستی خویش داشت. و پابپای این امر، بر نیل به برابری با آمریکا در مسابقه تسلیحات هسته ای تاکید بیشتر و بیشتر گذارده میشد، چرا که این مسئله بیش از هر چیز دیگری نفوذ امپریالیستها در جهان معاصر را تعیین می کند. و این دوره دکترین برژنف، بنام «خودمختاری محدود» بود، که کشورهای بلوك شرق بمثابه پایگاه سوسیال امپریالیسم شدیدا کنترل شده و

تلاش می شد تا کشورهای بیشتری از طریق توافقنامه هایی (مثل توافقنامه هند و شوروی) و سایر طرق بدرون این بلوك جلب شوند. نزول سریع امپریالیسم آمریکا(که از اواخر دهه شصت آغاز شده بود) در نتیجه پیشرویهای مبارزات انقلابی ملل تحت ستم و توسعه بحران اقتصادی در ساختارنومستعمراتی ایجاد شده در دوره پس از جنك جهانی دوم، فرصتهای بسیاری در اختیار بورژوازی شوروی قرار داد تا گامهای موثری در طرحهای تجاوزگرانه اش بردارد.

دهه هفتاد «دتانت» را باخود بهمراه داشت ـ توافق بر سر همزیستی مسالمت آمیز میان دو بلوك. اما این توافق از همزیستی مسالمت آمیز دوره خروشچف کیفیتا متفاوت بود. این مسئله اکنون بازتابی بود از همتایی در تسلیحات هسته ای میان سرکرده های دو بلوك و انعکاسی از موقعیت تضعیف شده امپریالیستهای آمریکایی. شوروی اینرا بمثابه مرحله ای موقت پیش از گرفتن جای قدرتمندترین امپریالیسم تاکنون موجود، بحساب میآورد. در بیست و پنجمین کنگره ح.ك.ش در ۱۹۷۹، برژنف متفرعنانه اعلام داشت که «زندگی همه جعلیات در مورد ماندگار بودن وضعیت کنونی را باطل ساخته است.» از آنجا که میدانیم «مبارزه طبقاتی» در زبان سوسیال امپریالیستها بمعنای رقابت امپریالیستی و تجاوز است، او اعلام داشت که دتانت «قوانین مبارزه طبقاتی را اصلا از میان برنداشته و نمیتواند از میان بردارد و یا تغییر دهد».

بورژوازی شوروی سرمست از جاه طلبیهای خود بود. اما در عین حال همان تدابیری که جهت اتخاذ موضع تهاجمی بکارگرفته بود، او را بدرون بحران عمیق ساختاری که توانائیش برای تحقق بخشیدن به تمایلات هژمونی طلبانه اش را به تحلیل می برد، می راند. درون شوروی، تلاشی گسترده برای دست یابی به برابری با ایالات متحده در مسابقه تسلیحات هسته ای و به کف آوردن ظرفیت ضربه نظامی، آغاز شد. این امر پایه قدرتمندی برای بوجود آمدن یك مجموعه بوروکراتیك ـ نظامی را فراهم ساخت و این مجموعه نقش عظیمی یافت؛ در عین حال مانعی در مقابل پیشروی فرم رشد سرمایه دارانه مطلوب بورژوازی شوروی، شد.

تحکیم طبقه بوروکرات

تحکیم قدرت توسط گورباچف با موج عظیمی از حملات بر استالین همراه بود. قاعدتا این حملات بسیار نفرت انگیزتر از حملات دوران خروشچف بوده و بر ترسیم استالین بعنوان مستبد خون آشام و دیوانه، تمرکز یافته است. اما حتی در بحبوحه کارزار انزجار [از استالین] ایدئولوگهای شوروی قاطعانه از نقشی که استالین در رشد شوروی بمثابه یك قدرت صنعتی ایفا نمود، یاد می کنند. این تضاد هیچ ربطی به یك تحلیل باصطلاح بیطرفانه و عینی ندارد، بلکه به این واقعیت مربوط می شود که شیوه صنعتی شدن در شوروی عرصه را برای رشد طبقه بوروکرات مهیا ساخت. حتی اگرچه گورباچف هیچ فرصتی برای حمله به «شیوه های آمرانه مدیریت اقتصادی» که بوروکراسی بدان خوگرفته را از دست نمی دهد، اما محتاطانه هم بیان می کند در آن زمان «روند دیگری قابل اتخاذ نبود».

استراتژی توسعه در زمان استالین بطور یکجانبه بر مرکزیت، مدیریت تك نفره، و سطح بالایی از وابستگی به انگیزه های مادی متکی بود. رابطه میان صنایع سبك و سنگین، و میان صنعت و کشاورزی بدرستی مورد توجه واقع نشد. گرایش به اینکه رشد یك اقتصاد عقب افتاده برابر است با رشد سریع صنایع سنگین، به اعوجاجی منجر گردید که باعث عقب افتادگی کشاورزی شده و آنرا بعنوان کانون انباشت برای صنایع در هم می چلاند. این اشتباهات در مسائل اقتصادی همچنین با نواقصی در عرصه سیاسی همراه بود. استالین از یکسو، به تداوم مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی کم بها داده و حتی آن را انکار می نمود. از سوی دیگر، این واقعیت عینی که خود را از طریق مبارزه بر سر متحول ساختن جامعه شوروی متبلور می ساخت، قابل انکار نبوده و برای برخورد بدان بیش از پیش به دستگاه دولت اتکاء می شد. درحالی که وظیفه ارتقاء آگاهی سیاسی توده ها به کنار نهاده شده بود، نقش دستگاه دولت و بوروکراسی روبرشد بود. (استالین بعدا وجود مبارزه طبقاتی را قبول کرد. اما این قبول برمبنای یك ارزیابی از اشتباهات گذشته انجام نشد.) بدون انکار ایزوله بودن نخستین دولت سوسیالیستی جهان، بدون محدودیتهای تاریخی و دستآوردهای عظیم شوروی تحت رهبری استالین، لازم است تائید نمود راه توسعه ای را که وی دنبال کرد «تنها راه ممکن» نبوده و بیانگر اشتباهاتی جدی در جهانبینی و شیوه کار بود. این واقعیت که مائو مجبور بود بعنوان بخشی از مبارزه اش علیه رهروان سرمایه داری در چین، با این راه تسویه حساب نماید، شایان ذکر است.

طبقه بوروکراتی که طی دوره متعاقب جنك جهانی دوم در شوروی ظهور یافت، توانست جای پای خود را طی جنك محکم نماید. بمجرد مرگ استالین، این طبقه علنی شده و قدرت را غصب نمود، و بمثابه یك طبقه، با وضعیت متضادی روبرو شد. ساختار دولتی ـ اقتصادی موجود، بدون محتوای پرولتری آن، مناسب حال طبقه بوروکرات بود چرا که این ساختار سلطه و موقعیت برترش را تضمین مینمود. اما ضرورت توسعه اقتصادی در راستای خطوط کاپیتالیستی، استقرار قاطعانه سود در مقر فرماندهی، بناگزیر راه بسوی رفرم میبرد. این تضاد از زمان خروشچف تا کنون، موضوع اصلی مباحثه میان طبقه حاکمه شوروی را تشکیل میداده است. نیاز فی الفور این طبقه در برقراری هژمونیش در ابعادی جهانی، نهایتا نتایج این مباحثه را رقم میزند.

رهبران نوین شوروی نیز همانند شوروی تحت رهبری استالین با وضعیتی روبرو گشتند که مجبور بودند در کوتاهترین زمان ممکن خود را بسطح بلوك امپریالیستی غرب، بالاخص ایالات متحده، برسانند ـ اما بدلایلی کاملا متضاد با شوروی تحت رهبری استالین. هدف اینان عبارت بود از کسب توانایی برای ورود به میدان رقابت و هژمونی امپریالستی؛ پس، این وظیفه عاجل را عمدتا در حیطه نظامی متمرکز ساختند. منابع مادی و انسانی برای ساختمان نظامی سریع متمرکز گشت. این وضعیت در ظاهر شبیه وضعیتی بود که دولت نوین شوروی تحت استالین در شرایط محاصره امپریالیستی، با آن روبرو بود. پس از استالین، استقرار مجدد یك نظام استثماری بمعنای آن بود که یك اقتصاد ضعیف باید هم بخش خاصی را تقویت میکرد و هم مازادی که برای تقویت نیازهای انگلی طبقه حاکم جدید لازم بود را تولید مینمود. جایگاه خاص اتحاد شوروی این وضعیت را حدت میبخشید. برخلاف قدرتهای امپریالیستی ژاپن یا آلمان، امپریالیسم شوروی نمیتوانست از سرازیر شدن سرمایه خارجی عظیم بهره مند گردد. ماهیت

بلوکی که تحت کنترل شوروی بوددرجه بالایی از تمرکز را اجتناب ناپذیر میساخت. بین برآورد کردن نیازهای میلیتاریزاسیون سریع (و آنهم به تنهایی) و زیربنای اقتصادی نسبتا ضعیف تضاد بود. این تضاد در نهایت برابر گشت با انباشت موکد و محدود کردن نیازهای بخش های دیگر اقتصاد و نیازهای توده ها. ساختار بوروکراتیك باید حفظ، و حتی تقویت، میشد. بهمین جهت بود که رفرمهای کاسیگین که در سال ۱۹۶۵ مطرح شد (و شبیه رفرمهای گورباچف بود) ردشد.

موانع درونی در مقابل رشد

طبقه حاکمه شوروی موفق شد که بمقام ابرقدرت برسد، اما بقیمت بسیار گران که موجب حدت یابی تضادهای جامعه شوروی شد. (اتفاقا، ارزیابی گورباچف از این دوره نشان میدهد که او تداوم گذشته است. او دستیابی شوروی به برابری با غرب در زمینه سلاحهای هسته ای، که سمبل تبدیل شوروی به یك ابرقدرت است، را تحسین میکند. او فقط از آن روشهای کماندیستی در مدیریت اقتصادی که این دستاورد را ممکن ساخت، انتقاد میکند!) رشد طبقه بوروکرات و تغذیه انگل وارش از مازاد جامعه موجب رشد گسترده فساد و بازار سیاه گشت. از آنجایی که مالکیت از نظر رسمی عمومی است، مالکیت خصوصی در شکل سرمایه داری همیشگی نیز از نظر قانونی غیر ممکن است. فساد و سوءاستفاده از املاك دولتی در خدمت منافع شخصی تنها شکلی بود که این مشکل میتوانست، حل شود. گسترش اجتناب ناپذیر این شکل خاص از تملك مازاد در دولت بوروکراتیکی که ماسك سوسیالیستی دارد، دارای ابعاد عظیمی است. طبق گفته تاتیانا کوریاکین، اقتصاددان معروف شوروی، اقتصاد غیرقانونی در اتحاد شوروی بالغ بر ۱٤٥ میلیارد دلار میباشد. این رقم ۱٥ یا ۲۰ سال قبل حدود ۸ میلیارد دلار بود (تایمز ـ هند ـ ۱۸ اوت ۸۸). رشد اجتناب ناپذیر فساد بر ظرفیت حکام شوروی در هدایت اقتصاد به آن صورتی که طالبش بودند، بطور دائم تاثیر میگذاشت. گزارش غلط در مورد ظرفیت تولید و درخواستهای غلوآمیز برای موادخام از جانب مدیران کارخانجات شوروی مکررا توسط منتقدین نظام شوروی، خاطرنشان گشته است. یکی از دلایل این وضعیت روشهای بوروکراتیك و غیرعلمی در برنامه ریزی و فیکس کردن اهداف تولیدی، میباشد. یکی دیگر از دلایل آنست که مدیران کارخانجات شوروی برای تضمین اینکه بتوانند اهداف برنامه را پیاده کنند، مرتبا ظرفیت تولیدی کارخانجات را پایین گزارش میدادند. از آنجایی که کسب پاداش مرتبط بود با برآورد کردن سهمیه تولیدیشان و یا تولید بیشتر از آن، بنابراین مدیران بیش از پیش به چنین تدبیری متوسل میشدند. این مدیران همچنین با پایین گزارش دادن ظرفیت تولید، از ظرفیت اعلام نشده و مواد خام اضافه برای تولید و بازاریابی در اقتصاد غیرقانونی سود می جستند. بعبارت دیگر آن شکل خاصی که تملك خصوصی در جامعه شوروی امکانپذیر بود، اثر خود را در اینجا نیز، گذارد.

رشد یك طبقه انگلی و عمومیت یافتن فساد، یا به تملك درآوردن املاك دولتی برای استفاده های شخصی که تنها شکل خاص استثمار خصوصی بود، تاثیرات خود رابراستاندارهای اخلاقی نیز گذارد : رشد روحیه تا میتوانی بدزد و انحطاط در خود طبقه حاکمه. شیوه تملك مازاد توسط اعضاء منفرد طبقه حاکمه، بطور روزافزونی با ظرفیت کل طبقه در اداره ورشد اقتصاد بطریقی که نیازهای امپریالیستی اش را برآورده سازد، در تضاد قرار میگرفت.

در یك جامعه سرمایه داری انگیزه بلاانقطاع سرمایه دار در افزایش سودش او را وادار میکند که انباشت کرده و سرمایه گذاری کند و مرتبا نیروهای مولده را رشد دهد. مارکس در گروندریسه گفت «این گرایش ضروری سرمایه است، چرا که بطور نامحدودی بدنبال کار اضافه، بازده مازاد، مصرف مازاد و غیره است» (این خصلت اساسی سرمایه در یك جامعه سرمایه داری بصورت رقابت سرمایه های گوناگون ظاهر میشود و به سرمایه دار نیاز سرمایه به یك مناسبات استثماری را یادآور میشود.) بنابراین تملك خصوصی سرمایه دار و گرایش مداومش در افزایش آن، او را وادار به توسعه اقتصاد می کند. تبدیل اقتصاد شوروی به یك انحصار دولتی با خود ارزشهای کاپیتالیستی خدمت به خود و رقابت را، بهمراه آورده است. این رقابت در سطح دپارتمانها و اتحادیه های تولیدی بشکل رقابت بر سر دریافت سهم بزرگتری از منابع دولتی، بروز می یابد. افزایش استثمار و تملك توسط بخش های مختلف طبقه بوروکرات که هر کدام سعی می کنند در رقابت با دیگری دست بالا را داشته باشند، منجر به توسعه تولید می شود؛ اما تملك خصوصی که لازمه هر عضو از طبقه استثمار کننده است، چنین نقشی را در جامعه شوروی ندارد. چرا که فقط دارای جهتگیری مصرف می باشد. ممکنست گفته شود پاداشهایی که به مدیران کارخانجات تعلق می گیرد چنین رابطه ای را بین منافع شخصی و توسعه تولید ایجاد می کند. اما بسختی میتوان گفت که این شکل از تملك قانونی میتواند با تملك های «غیرقانونی» که در دسترس مدیران است، رقابت کند.

زمانیکه سودجویی شخصی مورد تائید باشد و سود در فرماندهی قرار بگیرد، نمیتوان از یك ماموراستثمار انتظار داشت که بین اشکال مختلف تملك که در اختیار او قرار دارد، انتخابی اخلاقی بعمل آورد. ساختار انحصاری دولتی بوروکراتیزه تحرك رشد اقتصادی را کند کرده و رشد روندهایی را باعث شد که مرتبا با توسعه برنامه ریزی شده در تقابل قرار می گیرند. همچنین ساختمان سریع سیستم دفاعی کشور و بحثهای مرتبط با آن اعوجاج اقتصاد را تشدید بخشید. گورباچف این مسئله را طی یکی از سخنرانیهایش اذعان میدارد: «...آنچه که من (در مرکز پرتاب موشکهای فضایی شوروی در بایکونور) دیدم نشانگر تضادی چشمگیر، میان سطوح توسعه در شعب مختلف اقتصاد شوروی، بود که طی چند سال گذشته تعمیق یافته بود...این فاصله بدلایل عینی ایجاد شده است. دولت مجبور بود که برای رفع سریع حیاتی ترین نیاز، منابع خود را به عرصه های ویژه ای اختصاص دهد. اینها عبارت بودند از توسعه صنایع سنگین، تحکیم توانایی های دفاعی کشور و حفظ برابری نظامی با آمریکا...» (مجله سوویت ریویو، شماره ۲۳، ۱۹۸۷، ص ۲٤) این اعوجاج در تعیین اولویتها، معضلات موجود مقابل پای کشاورزی دچار رکود را تشدید می نماید. علیرغم اینکه جهشی در تولید غله در دهه شصت انجام شد، اما از آن زمان تا کنون راکد مانده است. تقاضای داخلی برای غله با واردات برطرف می شد که محتاج تخصیص ارز خارجی بود. برای غلبه بر محدودیت منابع و نزول رشد اقتصادی تصمیم برآن شد که منابع طبیعی غنی شوروی در ابعاد عظیمتر، صادر شود. (حتی اکنون ٤٦/٥٪

ازصادرات شوروی را نفت، گاز و برق تشکیل میدهد.) این تدبیر باعث رشد بیسابقه بخش انرژی و سوخت گشت و بدین ترتیب ابعاد نوینی به اعوجاج افزود.

اعوجاج در اقتصاد در کلیت خود، در ناموزونی فزاینده و تقسیم کار میان جمهوریهای ملی مختلف شوروی منعکس شد. در حالیکه صنایع مدرن در جمهوریهای اروپایی تمرکز یافته، جمهوریهای آسیایی عمدتا تولید کننده مواد اولیه اند. در دوره برژنف، بر تضادهای فزاینده ناشی از این امر بدو طریق سرپوش گذارده می شد: از طریق آزاد گذاردن قشر بوروکرات این جمهوریها در چاق و چله کردن خودشان و از طریق گذاردن سوبسیدهای سنگین بر نیازهای مصرفی.

این موانع درونی بر سر راه رشد، خود را در رکود و نزول اقتصاد شوروی تبارز دادند. در دهه شصت، جهشی در رشد تحت تاثیر رفرمهای قسمی و تمرکز سرمایه در شکل ایجاد مجامع تولیدی که بخشهای صنفی مختلفی را تحت پوشش قرار میداد، انجام گرفت. لیکن از دهه هفتاد به بعد، موانع رشد، حضور خود را بوضوح نشان دادند. بنابر تخمینهای یك اقتصاددان شوروی بنام آقان بیگیان، رشد درآمد ملی بین ۱۹۷۸ و ۱۹۸۰ فقط ۲٪ بود و طی دوره ۸۵ ـ ۱۹۸۱ اصلا رشد نکرد. (هندو، ۶ سپتامبر ۱۹۸۸) نزول اقتصاد شوروی بطور روزافزون و جدی در تضاد با توانایی آن جهت گسترش سلطه جهانیش قرار میگرفت.

موانع برونی

در اواخر دهه شصت، شوروی از روند نزولی امپریالیسم آمریکا بهره برداری کرده و سیاست تهاجمی خود را آغاز نمود. سلطه سیاسی و اقتصادی خود را بر کشورهای اروپای شرقی محکمتر کرده و به پیشرویهای قابل توجهی در عرصه نفوذ بدرون نومستعمرات جهان سوم نظیر هندوستان و تحکیم موقعیت خود در اینگونه کشورها نائل آمد. شوروی با سوء استفاده از پرچم حمایت از مبارزات رهائیبخش ملی، بدرون آنها نفوذ کرده و به انقیادشان کشید و بر آنگولا و موزامبیك سلطه یافت. در اواخر دهه هفتاد، سوسیال امپریالیستها دیگر از چنین شیوه های غیرمستقیم دست کشیدند. آنها به تجاوز و مداخله آشکار بطور مستقیم و از طریق مزدورانشان، روی آوردند: استقرار نیروهای کوبایی و آلمان شرقی در آنگولا و اتیوپی، تجاوز ویتنامی ها به کامبوج و بالاخره اشغال افغانستان توسط خود شوروی نمونه هایی از این سیاست اند. و اینهمه در زمانی صورت می گرفت که ضعفهای سوسیال امپریالیسم نیز خودنمایی میکرد ـ حتی در زمان رشد این روند تجاوز کارانه. بطور مثال، علیرغم اعمال سلطه بر کشوری نظیر آنگولا که قبلا تحت کنترل پرتغالیها بود، امپریالیستهای شوروی مجبور به قبول تداوم نقش مهم بلوك آمریکا در استخراج منابع طبیعی این کشور شدند. بحران اقتصادی در اقمار اروپای شرقی، این کشورها (و نیز شوروی) را مجبور ساخت تا بیشتر و بیشتر از صندوق بین المللی پول و بانك جهانی که تحت کنترل بلوك آمریکا است و نیز بانکهای خصوصی قرض بگیرند. اما، پیشرویهای سریع شوروی در عرصه کسب هژمونی موجب شد که به پی آمدهای چنین تحولاتی کم بها دهد. پس از اشغال افغانستان، تضادهای سوسیال امپریالیسم شوروی با شدت تمام تظاهر یافتند.

افغانستان به تله ای مرگبار برای سوسیال امپریالیستها تبدیل شد، درست مثل ویتنام برای آمریکا. شوروی ها برای نخستین بار بود که مستقیما با مقاومت سرسختانه یك ملت تحت ستم روبرو میشدند. ضرورت درهم شکستن این مقاومت به مسئله ای کلیدی برای سوسیال امپریالیستها تبدیل گردید، چرا که توانائیشان در اعمال سلطه بر ملل تحت ستم نهایتا تعیین مینمود که آیا هدف کسب هژمونی جهانی قابل تحقق است یا خیر. در این حین، ناهنجاری اقتصاد شوروی بیش از پیش تشدید یافت؛ در لهستان، ناتوانی شوروی در فرستادن نیروهای مسلح برای درهم شکستن ناآرامیهای یکی از اقمار اروپائیش بطور جدی آشکار شد و ماسك «متحد سوسیالیستی» که تا آنزمان بخوبی مورد استفاده اش واقع شده بود، از هم دریده شد. در عین حال، تحولات افغانستان این امکان را در اختیار آمریکا قرار داد تا از تاکتیك خود روسها سود جوید و با نفوذ در جنبشهای رهائیبخش ملل تحت ستم، بر رقیبش ضربه متقابل وارد نماید. بورژوازی شوروی در حالیکه تلاش داشت تا با این مصاف مقابله جدی نماید، اما موقعیتش در جهان سوم، حتی در کشورهایی نظیر هندوستان، بعلت بحران در حال رشد نئوکلونیالیسم در کلیت خود، در حال فرسایش بود.

مناسبات نومستعمراتی که شکل اقتصاد کنونی جهان را تعیین می کند در زمانی ایجاد گردید که آمریکا تنها قدرت امپریالیستی برتر در سطح جهان بود. این موقعیت آمریکا طی چند دهه گذشته به میزان زیادی اضمحلال یافته است، لیکن مناسبات نومستعمراتی کنونی و نهادهای کلیدی نظیر صندوق بین المللی پول و بانك جهانی که این مناسبات را تنظیم می کنند، هنوز هم مهر گذشته را بر خود دارند. از آنجا که سوسیال امپریالیستها از امکان استفاده از چنین نهادهایی بی بهره اند، مجبورند نفوذ خود را از طریق مناسبات و توافقنامه های ویژه و دوجانبه میان دولتها گسترش دهند. بورژوازی شوروی IBEC را در دهه شصت و IIB را در دهه هفتاد بقصد تبدیل آنها به نهادهای کلیدی سرمایه مالی اش و در تقابل با صندوق بین المللی پول و بانك جهانی، ایجاد کرد. اما آنها صرفا به کشورهای بلوك شوروی محدود ماندند و حتی نتوانستند نقش صندوق بین المللی پول و بانك جهانی را درون خود همین بلوك نیز بگیرند. محدودیت های مناسبات نومستعمراتی ای که بورژوازی شوروی تلاش کرده بود تحت کنترل خودش پی نهد، در رویارویی با بحران، بروز یافتند. هنوز بپای بلوك آمریکا نمی رسید. هنگامیکه بحران جهانی نومستعمراتی، جهان سوم را با تمام شدت در نوردید، نومستعمراتی که عمدتا درون مدار شوروی قرار داشتند مجبور شدند تا از طریق برنامه های بازسازی بانك جهانی و صندوق بین المللی پول روابط اقتصادی نزدیکتری با بلوك آمریکا برقرار سازند. این جابجایی ضرورتابه تضعیف نفوذ سیاسی امپریالیستهای شوروی منجر گردید. بحران اقتصادی درون خود شوروی مانع از آن نمی شد که شوروی سرمایه ملی اش را تقویت کرده و این کشورها را محکم درون مدار خود نگاه دارد.

واکنش

موانع درونی و برونی بر سر راه تحقق امیال هژمونی طلبانه بورژوازی شوروی، در دهه هشتاد با شدت تمام خود را بیان نمود. بدین ترتیب از موضع پیشروی بی دغدغه به موضع سرسختانه جهت حفظ جای

پایی که در نظام نومستعمراتی کسب کرده بود، روی آورد. برای حکام شوروی کاملا روشن شده بود که موضع تدافعی تنها موقعیتش را تضعیف میکند. عمل قاطعانه ای لازم بود. و بدین ترتیب، علیرغم اینکه تضاد میان امپریالیستها و ملل تحت ستم بیش از پیش تشدید یافته و خود را به شکل خیزشها و قیامهای متعدد نشان داد، دهه هشتاد شاهد رشد سریع رقابت میان امپریالیستها بود. بحران نظام سوسیال امپریالیستی نمیتوانست از طریق تدابیری درونی که صرفا به خود شوروی محدود گردد، حل شود، چرا که این بحران نتیجه تبدیل این کشور به یك قدرت امپریالیستی بود. این بحران، بحران نظام سرمایه داری انحصاری دولتی بود. لیکن بلحاظ فاکتورهای برونی فوق الذکر، سوسیال امپریالیستها برای تخفیف دادن این بحران حتی نمیتوانستند از اردوگاهی که پایه ریزی کرده بودند، سود جویند. مسئله هژمونی میبایست در سطح جهانی حل گردد. مقاومت ملی خلقهای تحت ستم که مستقیما با شوروی روبرو بودند، میبایست درهم شکسته شده و ابرقدرت رقیب میبایست شکست داده میشد. جنگ جهانی یك راه حل مشخص بود. رقابت تشدید یابنده امپریالیستی و تدارکات اوج گیرنده جنگی حکایت از این داشت که هر دو بلوك بدین نتیجه رسیده اند، چرا که هر دو به یك میزان با الزامات حیاتی بازسازی روبرو بودند. منطق نظام امپریالیستی آنطور که توسط تئوری ارتدکس تفهیم می گردد، نیز اجتناب ناپذیر بودن این امر را (نه صرفا بمثابه یك احتمال، بلکه بعنوان یك حادثه قریب الوقوع) تائید مینمود.

درعین حال، چرخش اخیر در مناسبات بین المللی چنین نشان میدهد که واقعیت خلاف این تصور بود. بجای جنگی که از نظر منطقی قابل انتظار بود، و یا بجای حرکت سریعتر بسوی آن، تخاصم امپریالیستی بمیزان قابل توجهی تخفیف یافته و سازش واضحتر شده است. اگر ادعای توخالی گورباچف دایر بر اینکه ناجی صلح جهانی است را کنار نهیم، باز هم باید این واقعیت غیرقابل انکار را قبول کنیم که پرسترویکا نقش پراهمیتی در این چرخش ایفا نموده است. چرا که طبقه حاکمه شوروی پرسترویکا را پیش میکشد و نتیجتا بجای اینکه، به تخاصم شدت بخشیده و بسوی جنگ جهانی برود، به تخفیف تخاصم بمثابه پاسخ بلاواسطه به اوضاع مرگباری که در آن گرفتار آمده، روی می آورد؟ این سوال که از منطق حوادث ناشی می شود، با پاسخهای کاملا گوناگونی از میان صفوف مارکسیست ـ لنینیستها روبرو شده است (۱). برخی ترجیح دادند آنرا بعنوان یك فریب، یك تاکتیك که قصدش گیج کردن بلوك رقیب و جلب سمپاتی افکار عمومی جهان است، ببینند. برخی دیگر ترجیح داده اند تا با ذکر این نکته که پرسترویکا ماهیت امپریالیستی شوروی را تغییر نداده و ماشین جنگیش هنوز کامل و تقویت می شود، از کنار این سوال بگذرند. و بعنوان نتیجه تبعی این استدلالات، به پرسترویکا بمثابه یك اقدام کوتاه مدت جهت حل بحران اجتماعی ـ اقتصادی شوروی که به مانعی بر سر راه طرحهای جنگیش تبدیل شده، نگریسته می شود. اما این استدلال نافی خویش است. ضرورت عاجل این جنگ اساسا اینطور توضیح داده میشد که ناشی از این بحران و تنها راه برون رفت از آن است. واضح است که در اینجا بحران نمی تواند بعنوان مانعی بر سر راه جنگ تلقی گردد، چه جایی برای تحولاتی نظیر پرسترویکای گورباچف باقی نمی ماند. حل این مسئله به درك درست از رابطه میان بحران امپریالیستی و جنگ امپریالیستی در شرایط مشخص نئوکلونیالیستی، مربوط می گردد.

پرسترویکا امکانپذیر است، چرا که نئوکلونیالیسم ویژگی خاص می باشد. چرا که ضرورت بازتقسیم ارضی جهان از آنچنان ضرورتی در نزد امپریالیستها برخوردار نبوده و آنها قادرند در عرصه های نفوذ یکدیگر از طرق اقتصادی و جنگهای منطقه ای و یا جنگهای وابستگانشان رخنه کنند. در این چنین اوضاعی، گورباچف بجای اینکه بمصاف با هژمونی آمریکا در مناسبات نئوکلونیالیستی موجود روی آورد و خواهان بازسازی بلاواسطه این مناسبات گردد، می تواند منافع سوسیال امپریالیستی شوروی را دقیقا با ادغام کامل شوروی با این مناسبات (که کماکان مُهر هژمونی آمریکا بر آن است) تامین نماید. این اشتباه است که چنین انگاریم که موضع جدید حکام شوروی در مناسبات بین المللی، بویژه ابتکار عملش در عرصه کاستن از شدت تخاصم با بلوك آمریکا، صرفا جهت بدست آوردن وقت و شرایط مناسب برای بازسازی داخلی است. پرسترویکا واکنش جهانی طبقه حاکمه شوروی بوده و این موضع بین المللی بخش ضروری آن می باشد. بدین معنا، اگرچه تئوریهای گورباچف درباره همزیستی مسالمت آمیز و خصلت «متقابل و وابسته بودن روابط و یکپارچگی» جهان معاصر کاملا شبیه «سه مسالمت آمیز» خروشچف اند، لیکن این تئوریها تغییری پایه ای است در درك طبقه حاکمه شوروی از فرصت هایی که در چارچوب نظام نئوکلونیالیستی موجود برای پیشبرد منافع خود می بینند. بدین علت است که گورباچف چنین اظهار نظر می کند که «... اگرچه شوروی بودجه و توجه زیادی در زمینه نظامی جهت مقابله با امپریالیسم اختصاص داد... اما نتوانست از همه فرصتهای سیاسی که در نتیجه تحولات اساسی در جهان بوجود آمده بود، استفاده کند...» (اسناد و مدارك کنفرانس نوزدهم، انتشارات نووستی، ص ۳۱)

درست است که نئوکلونیالیسم واکنشی نظیر پرسترویکا را امکانپذیر می سازد، اما طبقه حاکمه شوروی، مفید بودنش را برمبنای شکل گیری نیروها در جهان کنونی ارزیابی می کند. رشد نابرابری بین توان نظامی آمریکا و نزول اقتصادیش، ظهور ژاپن بمثابه یك قدرت اقتصادی برتر، اوضاع انفجاری ناشی از بحران استقراضی و بحران کلی مالی نظام امپریالیستی، نشار در حال رشد رژیمهای کمپرادوری جهان سوم برای کاستن از مشکلات و برای دست یافتن به قراردادهای مساعدتر ـ کلیه این فاکتورها با شدت هرچه تمامتر، تجدید طرح مناسبات نئوکلونیالیستی موجود که در پی جنگ جهانی دوم شد را طلب می کنند. با ادغام کامل بلوك شوروی درون این چارچوب موجود، سوسیال امپریالیستها امیدوارند که با ادغام کامل شوروی در درون این شبکه، از شرایط سیال بهره گیرند. علیرغم موقعیت ضعیف اقتصادیش، شوروی هنوز هم توان اینرا دارد که حکم خود را دیکته کند و بر نتایج این روند تاثیر نهد، بدون اینکه الزاما به نیروی نظامیش ملتجی گردد. با التزام به اینکه بازی نئوکلونیالیستی را برپایه قوانین مورد قبول دوجانبه پیش ببرد و مهمتر از همه اینکه با سایر دول امپریالیستی جهت مقابله با امواج روبرشد انقلاب در کشورهای تحت سلطه همکاری کند، شوروی طرحی را ارائه می دهد که در این اوضاع مورد قبول سایرین نیز هست.

مسئله این نیست که امپریالیستها یك مرتبه به فجایع جنك پی برده و منفعل شده اند، تخاصم کماکان پابرجا است، چرا که مسئله هژمونی نهایتا باید حل شود. اما در اینزمان، ضربات شورش های قدرتمند ستمدیدگان امپریالیستها را وادار می سازد تا این تخاصم را در چارچوب سازش پیش برند. این موقعیت ثابت نیست. نه سوسیال امپریالیستها و نه سایر دول امپریالیستی می توانند به موقعیت کنونی خویش قناعت کنند. خصلت سرمایه داریشان آنها را بسوی گسترش مناطق چپاولگریشان و در نتیجه گسترش مناطق سلطه شان میراند. از آنجا که منافع امپریالیستها (ویا ولع غارتگرانه شان) در حال رشد است و بطور عینی در هر دوره توسط قدرتشان تعیین میگردد، فراخوان گورباچف در مورد بازسازی ارز بین المللی و نظام های مالی تحت سرپرستی سازمان ملل متحد بطوریکه «منافع کلیه دولتها در نظر گرفته شود» هم با نیازهای بلافصل و هم با الزامات درازمدت سوسیال امپریالیسم خوانایی دارد.

پرسترویکـا در عمـل

پرسترویکا در مورد مسائل بین المللی بر خطوط کلی گزارش گورباچف در هفتادمین سالگرد انقلاب اکتبر مترتب است: «... سرمایه داری پیشرفته ... بدون منابع ملی این کشورها [کشورهای جهان سوم ـ سونیل] قادر به عملکرد نیست. این یك واقعیت عینی است. خواست منفصل کردن پیوندهای اقتصادی جهان که تاریخا شکل گرفته اند، خواستی خطرناك بوده و چیزی را حل نمی کند.» (انقلاب اکتبر و پرسترویکا، انتشارات نووستی، ۱۹۸۷، ص ۶۶) این یك دیدگاه در قالب کلمات زیر دقیقتر بیان می شود: «ما نمی خواهیم بمنافع آمریکا در جهان ضربه وارد کنیم و یا روابط اقتصادی موجود در جهان را مختل کنیم.» (سوویت ریویو، شماره ۳۳، ۱۹۸۷، ص ۸) تلاشهای جاری برای پایان بخشیدن به درگیریهای افغانستان، کامبوج، آنگولا و فلسطین، باهمکاری با بلوك آمریکا طی بحران خلیج فارس، تلاش در تغییر سیاست در مورد مسئله آزانیا (افریقای جنوبی) بنحوی که «موفق ترین اقتصاد [در افریقا ـ سونیل] که در افریقای جنوبی است» از بین نرود، ارائه پیشنهاد انعقاد کنفرانسی متشکل از کشورهای آسیایی و حوزه اقیانوسیه طی سخنرانی گورباچف در ولادیوستوك، تلاش در جهت ادغام «بانك توسعه آسیایی ADB»، «صندوق بین المللی پول IMF»، «بانك جهانی WB»، و توافقنامه عمومی در باره تعرفه و تجارت GATT» دریکدیگر، و پیشنهادات قرارداد ورشو در مورد چگونگی برخورد به بحران استقراضی ـ همگی بخشی از این دیدگاه پایه ای را تشکیل میدهند. اینها صرفا تمایل بورژوازی شوروی به فارغ شدن از درگیریهای برونی در جهت تمرکز بر بازسازی درونی را نشان نمیدهند. بلکه مهمتر، هدف بورژوازی شوروی آن است که همانند یك شریك «مسئول» در چارچوب نئوکلونیالیستی موجود ادغام گردد. طرحهای گورباچف برای منطقه کمربندی آسیا ـ اقیانوسیه، در میان طرحها و پیشنهادات وی از جایگاه ویژه ای برخوردارند. این منطقه ای که سریعا به کانون حساس تجارت و تولید امپریالیستی تبدیل می شود. چنین برآورد شده است که دوسوم محصول ناخالص ملی جهان به این کمربند آسیا ـ اقیانوسیه تعلق دارد. ژاپن، این قدرت امپریالیستی که برتری اقتصادی دارد؛ با نومستعمرات سریعا در حال رشد، یعنی کره جنوبی، هنك کنك، سنگاپور و تایوان؛ قدرت عمده آسیایی یعنی چین؛ و آمریکا و شوروی همه در این محدوده قرار دارند. امکان مانور دادن و پیشبردن منافع شوروی با استفاده از تضادهای میان دول مختلف امپریالیستی بلوك غرب کاملا در این منطقه عیان بوده و گورباچف مشتاق بهره گیری از آن می باشد. طی سالهای گذشته، شوروی بطور قابل توجهی منافع سیاسی، اقتصادی و نظامی خود را در این منطقه پیش برده است. با اکثر جمهوریهای واقع در جزایر جنوب اقیانوسیه رابطه برقرار ساخته و با برخی به توافقات درازمدت بر سر حقوق ماهیگیری دست یافته است. ناوگانش نیز از دویست کشتی (در دهه شصت) به پانصد کشتی افزایش یافته که شامل بهترین کشتیها و زیردریایی هایش می باشد. اما این ساختار نظامی آن سلاح اصلی که شوروی قصد دارد بطور بلافصل مورد استفاده قرار دهد نمی باشد ـ اگر چه برای اثبات اینکه شوروی یك کشور قدرتمند در اقیانوسیه است، لازم می باشد. سلاح بلافصل شوروی منابع گسترده سیبری است که آسی است که در دست شوروی و آن را در عوض واقعا «ادغام کردن» منطقه آسیا ـ اقیانوسیه ارائه می دهد. بهبود بخشیدن به مناسبات با ژاپن و چین جایگاه خاصی در این طرح دارد. اشتیاق شوروی ها دایر بر ایجاد روابط تنگتر با ژاپن را می توان از مقاله جدیدی در مورد مناسبات شوروی و ژاپن در نشریه «نیوتایمز» (شماره ۴۵) دریافت. این نشریه خواهان براه افتادن مباحثات عمومی بر سر اینکه آیا حفظ جزایر ساخالین به قیمت ادامه بن بست در مناسبات میان دو کشور ارزشی دارد، می باشد. گورباچف طی سخنرانیش در ولادیوستوك نظری بسیار گویا بیان داشت: «همه چیز در اینجا در حال تغییر است. تا تثبیت همه چیز راه درازی در پیش است.»

از سوی دیگر، شوروی مشتاقانه در پی ایجاد مناسبات تنگاتنك با دول اروپای غربی، عمدتا آلمانغربی و فرانسه، می باشد. گورباچف تلاش کرد تا طرح شوروی را زیر شعار «وطن مشترك اروپایی» به پیش برد. اروسنتریسم و دیدگاه غرضمندانه و ضدبشری حکام شوروی در مورد ملل تحت ستم به بهترین وجهی خود را در استدلالاتشان جهت تحقق بخشیدن به طرح نزدیکی با دول امپریالیستی اروپای غربی، آشکار می سازد. از آنجا که اروپا عرصه ای کلیدی در آرایش نظامی دو بلوك و تهدیدات نظامی آنها علیه یکدیگر است، شوروی ها خلع سلاح و یا طرح کاهش گسترده نیروهای دوطرف را به آس برنده در دست خود تبدیل کرده اند. آنها خاطرنشان می سازند که، «حتی یك جنك متعارفی نیز مهلك خواهد بود.» ـ چرا که تعداد وسیعی صنایع هسته ای و شیمیایی موجود است، که «وطن مشترك» سوسیال امپریالیستها و سایر امپریالیستها را نابود خواهد ساخت. پس، جنك بعنوان ادامه سیاست، دیگر «برای اروپا کهنه شده است»، اگرچه در کشورهای تحت سلطه کاملا عملکرد دارد! پیام بسیار واضح است ـ صلح را در «وطن مشترك» خود حفظ کنیم، و اگر لازم باشد جنگهایمان را در کشورهای تحت سلطه و ترجیحا به خرج خود آنها به پیش ببریم.

در عرصه اقتصادی، پرسترویکا بدنبال آن است که با تمرکز عظیمتر سرمایه مالی، سرمایه داری سودآور و تمام عیاری بوجود آورد. تلاش می شود تا این تمرکز از دو طریق حاصل گردد. از یکسو، بنگاههایی که مستقیما توسط مرکز

کنترل می شوند باید از ۳۷ هزار به «چند» هزار تقلیل یابند، و باید به شکل «تراستهایی که در بخشهای مختلف، شاخه های مختلف و مناطق مختلف فعالیت کرده و قادرند تمامی سیکل کار ـ تحقیقات، سرمایه گذاریها، تولید، بازاریابی، مرمت ـ را به انجام رسانند»، سازماندهی مجدد شوند. مابقی بنگاهها، بنگاههای متوسط و کوچك منجمله کئوپراتیوها در خدمت مرتفع ساختن نیازهای این تراستهای بزرگ و نیز تامین بازار محلی خواهند بود. (اسناد زمین در شوروی، ص ۵۲) در عین حال، بانك مرکزی به بانکهایی مربوط به صنایع، کشاورزی، خدمات و سایر بخشها تقسیم شده است. برمبنای چنین جهشی کیفی در تمرکز سرمایه مالی است که جنبه قانونی بخشیدن به خدمات تجاری و تولید که تا کنون غیرقانونی بوده اند، انجام می پذیرد.

به آسانی میتوان دریافت که این طرح بازسازی حذف کنترل از سوی طبقه حاکمه شوروی را در بر ندارد. این کنترل قرار است آراسته تر و موثر گردد و با آزاد نهادن دخالت بنگاههای خصوصی در صنایع، کشاورزی و خدمات، پایه اجتماعی آن نیز گسترش یابد. اصلاح قیمتها و آزاد نهادن عملکرد عوامل بازار در تعیین قیمتها از طریق رقابت، در تضاد با این مساله قرار نمیگیرد. چرا که دولت هنوز هم کنترل بر دارایی ها و ابزار تعیین کننده جهت اعمال نفوذ بر اقتصاد را در اختیار خواهد داشت. تبدیل تمام کالاهای مصرفی و سرمایه ای (ابزار تولید) به کالا، سمت دهی تجارت میان بنگاهها بجای کانالیزه کردن آن از طریق هیئتهای برنامه ریزی، گسترده تر کردن چشم انداز کسب سود، اصلاح قیمتها، تقلیل نقش برنامه ریزی به تعیین الویتها و اهداف دراز مدت، توسعه دورنمای بازار و قبول آن بعنوان شکلی از «نظارت دمکراتیك» بر برنامه ریزی، سوء استفاده از سیاست نپ جهت حقانیت بخشیدن به کلیه این اقدامات و قلمداد کردن آن بمثابه «بازگشت به لنینیسم» ـ هیچ چیزی جدیدی در هیچکدام از این اقدامات وجود ندارد. تمام آنها قبلاً مورد مباحثه قرار گرفته و برخی نیز قسماً طی رفرمهای دهه شصت پیاده شدند. آنچه که جدید است عبارت است از میزان جهش در تمرکز سرمایه مالی (که از چند ملیتی ها الگوبرداری شده) و ایجاد زمینه بسیار گسترده برای فعالیت بنگاههای خصوصی یا محلی در چارچوب محدوده های این تمرکز و در خدمت آن.

انحلال انحصار دولتی در عرصه تجارت خارجی، سرمایه گذاری و برخوردار ساختن تراستهای بزرگ از حق همکاری و معامله مستقیم با چند ملیتیهای امپریالیستی غرب در تطابق با این طرح میباشد. این تصمیم تنها بیانگر اشتیاق به جذب سرمایه و تکنولوژی سایر دول امپریالیستی جهت ارتقاع سطح کارآیی بنگاههای شوروی نیست، اگرچه خود هدف مهمی است اما هدف بزرگتر موفقیت ادغام شدن درون چارچوب نئوکلونیالیستی موجود میباشد. در عین حال، بورژوازی شوروی تلاش دارد تا کانون مناسبات اقتصادی میان شوروی و کشورهای کومکون را از تجارت متوجه بنگاههای شراکتی سازد تا بنیاد کنسرنهای چند ملیتی را که در پی ایجاد آنهاست، مستحکم گرداند.

برنامه بازسازی اقتصادی جدید همچنین تقسیم کار موجود بین جمهورهای ملی مختلف را قبول ندارد. صنایع تولیدی تاکنون در جمهوریهای اروپایی به ویژه روسیه متمرکز بوده اند وصنایع استخراجی در جمهوری های آسیایی که عمدتا تولیدکنندگان مواد خام صنعتی و کشاورزی هستند، تمرکزیافته اند. این تقسیم بندی تا کنون به نفع بورژوازی شوروی که در جمهوری مسلط روسیه متمرکز میباشد، بوده است. قرار است این تقسیم کار بازسازی گردد تا در عین حال که بخش صنعتی در روسیه در سطح بالاتری از تکنولوژی تجدید بنامیگردد، جمهوریهای عقب مانده نیز دوره جدید از صنعتی شدن را آغاز کنند و این امر آنها را قادر خواهد ساخت تا نیازهای محلیشان را تامین نمایند.

رفرمهای سیاسی، نظیر روی آوردن به سیستم جمهوری (که قدرت مرکزرا بی اندازه افزایش خواهد داد) و گلاسنوست، جهت بازسازی اقتصادی را منعکس میسازند. همانگونه که گورباچف علنی اعلام داشت، گلاسنوست قرار است حسابرسی هزینه را به یك پیروزی تبدیل کند. این رفرمها بیشك فضای بیشتری برای علنی شدن نارضایتی ها ایجاد کرده اند. لیکن بمجرد اینکه طبقه حاکمه سمت و سوی این نارضایتی ها را دریافت، طرحهای جدیدی را به مورد اجراء آورده و کلیه فعالیتهای عمومی را شدیداً تحت کنترل گرفته است. طبیعتاً این کنترل فراگیر نیست. در حالیکه گروههای مخالف سیاستهای مختلف دولت مورد آزار قرار میگیرند، گروههای رسوا و نژادپرست مبلغ شونیسم روس نظیر «پامیات» مورد اغماض واقع میشوند. دمکراسی بورژوایی چیزی دیگر بجز این نیست.

دورنمای پرسترویکا

گورباچف و سایر نمانیدگان بورژوازی شوروی رویاهای طلایی برای آینده شان میبینند. همه آنها بدین معتقدند که خلقهای تحت ستم جهان و پرولتاریا و ملل تحت ستم درون شوروی بنحوی از انحاء منفعل خواهند ماند و آنها جهانشان را به همراه دوستان امپریالیست جدیدشان بنا خواهندکرد. افغانستان بدانها نشان داد که واقعاً چه چیزی در انتظارشان نشسته است. اوضاع در خود شوروی هم چندان تفاوتی ندارد. دلیلش هم اینست که پرسترویکا از جهتی متضمن آینده ای روشن برای لایه های فوقانی طبقه متوسط و سرمایه داران کوچك نوخاسته است، و از جهتی دیگر تقلیل و کاهش گسترده سطح زندگی طبقه کارگر را بعلت بالا رفتن قیمتها بدنبال دارد. تغییرات در بخش تولیدی دورهٔ برنامه جاری سه میلیون کارگر را بیکار خواهد ساخت.(سوویت ریویو، شماره ۷، ۱۹۸۸، ص ۲۰) گورباچف در مورد کیفیت بالای زندگی که قرار است پرسترویکا به ارمغان آورد دادسخن میدهد، اما نسخه ای که برای طبقه کارگر میپیچد کاملاً متفاوت میباشد. پرسترویکا «...قاطعانه نظم را برقرار میسازد، سازماندهی را بهبود میبخشد. انضباط کاری را قطعیت میدهد و خلاقیت (یعنی تولید ـ سونیل) طبقه کارگر را بالا میبرد.(سوویت ریویو، شماره ۴۲، ۱۹۸۷، ص ۹)

در حالیکه نظم و انضباط کاری مرتبا در گوش کارگران فریادمیشود، «...عدالت مساوات طلبانه که در شعور توده ها ریشه دوانده»(یکی دیگر از گناهان استالین از نظر بورژوازی شوروی) بمثابه عمده «مانعی بر سر راه پرسترویکا» آماج حمله قرار گرفته است.

بورژوازی شوروی از تشدید تضادها در جامعه آگاه است. بدین جهت ایدئولوگهایشان متذکر میشوند که نظام مدیریت اقتصادی نوین تفاوت میان مدیران

و کارگران را واضحتر نشان میدهد، و میگویند که «جدایی میان «ما» و «آنها» نتایج وخیمی ببار میآورد.» (مسکو نیوز، شماره ۲۵، ۱۹۸۷) برخی از این نتایج از طریق اعتصابات کارگری و حمله به استثمارگران، بروز یافته است. همانگونه که پرسترویکا افشاء میکند، این چنین «نتایجی» به ناگزیر ازدیاد میبابند.

جدایی میان «ما» و «آنها» در جامعه معاصر شوروی تنها به طبقات محدود نمیشود. این جدایی در میان جمهوریهای ملی که آنرا تشکیل میدهند نیز بقوت باقی است. همانگونه که گزارشها نشان میدهند، تضادهای ملی در شوروی که اساساً از تضاد میان بورژوازی سلطه گر روس و خلقهای تحت ستم ناشی میشوند، در عصر پرسترویکا شدت میابند. تضادها و خواسته های خاص جنبشهای ملی متفاوتند، لیکن آنچه که در آن مشترکند اینست که پرسترویکا را مترادف تمرکز بیشتر و خودمختاری کمتر میدانند. نخستین گام در این روند تمرکز، برداشتن فعالین حزبی در جمهوریهای مربوطه تحت عنوان مبارزه علیه فساد و جایگزین کردنشان توسط روسهای مورد اعتماد بوده است. اصلاحات نوین در قانون اساسی، که مقرر میدارد حق تعیین سرنوشت تا سرحد جدایی، حذف شده و قدرت تام به رئیس جمهور داده شود، این امر را نهادی میسازد. گرجستان و جمهوریهای ساحل بالتیك علم مخالفت علیه اصلاحات را برداشته اند و بیشك این تضاد در آینده بیش از پیش تشدید خواهد یافت.

گورباچف مکررا اعلام داشته که بورژوازی شوروی در بازی نئوکلونیالیستی چپاولگری مقررات را کاملا رعایت میکند. اما این بازی در زمینی لغزنده انجام میگیرد. قوانین مربوط به مناسبات میان امپریالیستها کاملاً کشدار هستند، چرا که هر کدام قصد کسب حداکثر منافع را دارد. بحران جهانی آنها را بسوی بی باکی و بی اعتنایی بیشتر نسبت به پی آمدها سوق میدهد. علیرغم اینکه دول بلوك امریکا عموما از پرسترویکا استقبال کرده اند، در عین حال در پی کسب حداکثر امتیازات هستند. مضافا اینکه تخاصمات در جهان سوم کاملا تحت کنترلشان قرار ندارد که بتوانند به اراده خود بدانها پایان دهند. از جهت دیگر، خود بورژوازی شوروی نمیتواند منفعل باقیمانده و بطور یکجانبه منافعی را که به سختی بدست آورده در طبق اخلاص بنهد. قصور در پیشبرد توافقنامه افغانستان، یا حرکتی از سوی یکی از کشورهای کومکون در جهت استفاده حداکثر از گلاسنوست و نزدیك شدن با بلوك آمریکا ـ هرکدام از این تحولات بازتاب شدیدی در شوروی خواهد داشت، و صرفا به کنار نهادن گرباچف خط نخواهد شد. اینچنین شکستی کل طبقه حاکمه شوروی را تحت تاثیر قرار خواهدداد، تمام نقاط ضعفش را عیان ساخته و مبارزات سرسختانه تر علیه آنرا دامن خواهد زد، چراکه دیگر بازگشت به سوسیال فاشیسم نو کهن ساده نخواهد بود.

پاورقی:

۱ـ تصادفاً، این مسئله که چرا یك قدرت امپریالیستی نوخاسته که باضرورت بیشتری، در دست زدن به جنك جهانی برای باز تقسیم جهان روبرو است، خود ابتکار عمل کاستن از تخاصمات جنك افروزانه را در دست گرفته، محتاج پاسخ از سوی کسانی است که هنوز صحت مفاهیم پایه ای تئوری سه جهان را قبول دارند.

بنگلادش

بقیه از صفحه ۲۷

اند.

گذشته از این سیلهای سراسری، مناطق شمالی و شمال شرقی کشور که توسط کوهپایه های هند محاصره شده اند هر سال چندین بار دستخوش سیلهای کوچك میشوند. اگرچه این سیلاب هاتنها چندروز و یا چند ساعت دوام می آورند، بعلت ظهور ناگهانی و به جهت سرعت فوق العاده سیلاب، خسارات زیاد بر محصول و تلفات جانی بسیار وارد آورده و احشام را نابود میکنند.

علل جاری شدن سیل

امروزه بحث زیادی بر سر علل جاری شدن سیل و ابزار کنترل آن، میان نیروهای مختلف که هرکدام تحلیل خود را از نقطه نظر منافع طبقاتی و جهان بینی خویش ارائه میدهد، در گرفته است.

مسلما پروسه های اکولوژیك طبیعی که محتاج تحقیق و بررسی علمی منجمله یك دوره طولانی مشاهده اند، در مسئله دخیل میباشند. این پروسه ها بطور عمده عبارتند: از رسوب تدریجی گل و لای طی دراز مدت در بستر رودخانه ها، که هم احتمال جاری شدن سیل را افزایش داده و هم سرعت به دریا ریختن آن را میکاهد؛ پیچ و تابهای بیشمار مسیر رودخانه های بنگلادش؛ دوره فوق العاده دراز مدت کار نکردن روی رودخانه ها و کانالها (لایروبی، ساحل سازی و غیره) طی دوره طولانی مستعمراتی سابق و دوره نومستعمراتی کنونی؛ بارانهای شدید، یا به عبارت صحیحتر «بارانهای زیادی»؛ فشار امواج اقیانوسی در ناحیه دلتایی در جنوب که سرعت جریان ورود آب رودخانه به دریارا طی فصول بارانی و موسمی کند میسازد؛ پست بودن اراضی کل کشور (میانگین ده متر بالاتر از سطح دریا) و به ویژه اراضی جنوبی (میانگین صرفا یك چهارم متر بالاتر از سطح دریا)؛ افزایش یافتن میزان گل و لای حمل شده توسط رودخانه های بزرگ جاری از مناطق کوهستانی و دشتهای هند در کوهپایه های هیمالیا و نیز در خود بنگلادش، هردو به دلیل کم شدن از مناطق جنگلی؛ پروسه تدریجی نشست زمین در بسیاری مناطق به دلیل زلزله شدید زیر زمینی در اوایل دهه پنجاه، وغیره.

بیش از دویست رودخانه در این کشور کوچك جاری است که از این میان سه تا از بزرگترین ـ آنها پادما، مگنا، براهماپوترا ـ به تنهایی پنج میلیون فوت مکعب آب در هر ثانیه حمل میکنند. آنها همچنین بطور معمول ۲۵ میلیارد تن گل و لای از دره های بالای مسیر خود که حدود ششصد هزار میل مربع میشود، که بخش اعظم آن در هند است، به بنگلادش میاورند. این مقدار گل ولای برابر است با یك چهارم کل مقداری که توسط تمامی رودخانه های بزرگ جهان حمل میشود. اگر این تعداد گل و لای در دهانه این سه رودخانه جمع آوری شود، طی مدت صرفا پنج سال میتواند سرزمینی به بزرگی نیمی از بنگلادش را بوجود آورد. از آنجا که گل و لای بمقدار زیادی در بستر این رودخانه ها رسوب میکند، بسیاری از آنها در فصول غیر بارانی عملا خشکند، و به علت فشار امواج اقیانوسی در نواحی جنوبی در فصل بارانهای موسمی تنها طی سه تا چهار ماه فصل بارانهای موسمی آب زیادی در آنها جریان میابد. بدین ترتیب نمیتوانند تمامی این حجم عظیم آب را سریعا به دریا بریزند، نتیجتاً سراسر کشور را زیر پوشش میگیرند. از آنجا که سیلاب برای مدت تقریبا طولانی راکد میماند، سطح غیر قابل تصوری از گل و لای رسوب کرده، بستر رودخانه ها را بیش از پیش پر میکند و شرایط را برای جاری شدن

سیلهای باز هم شدیدتر در سالهای بعد آماده میسازد. سیل باخود گل و لای بهمراه میاورد، که این بنوبه خود باعث جاری شدن سیلهای شدیدتر میگردد ـ و این دایره نامیمون همچنان تکرار میشود.

علاوه بر آبی که از هند، نپال و تبت در بنگلادش جاری میشود، رودخانه های این کشور در هنگام بارانهای سنگین فصل بارانهای موسمی نیز از آب مملو میشوند. میانگین سالانه ریزش باران در بنگلادش در حدود ۳۷۵ سانتیمتر است. بعلاوه اینکه، این میزان بارندگی تنها طی سه چهار ماه است. اما میزان بارندگی سالانه طی سالهای مختلف تفاوت میکند و این اختلاف طی سالهای اخیر افزایش یافته که باعث خشکسالیهای مکرر و یا بدتر از آن، گاهی بارندگی زیاده از حد (در حدود ۵۰۰ تا ۶۲۵ سانتیمتر) در سال بهمراه بارش مداوم ۱۵ تا ۲۰روزه ، بوده است. و بدتر از این آنکه، این باران سینگین در بنگلادش معمولا با بارندگی شدید در ارتفاعات هند، نپال و تبت، و نیز درصد بالایی از آب شدن برفهای ارتفاعات هیمالیا همراه است. بارش بیسابقه و شدید دو یا سه هفتگی در گذشته کم سابقه بود، لیکن امروزه پدیده ای عادی شده است. همه اینها دست به دست هم داده و بیش از پیش باعث جاری شدن سیلهای شدید و واقع شدن ضایعات طبیعی طی سالهای اخیر و بویژه سیلهای سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸، شده اند.

از سوی دیگر، قلت باران در فصل بارانهای موسمی در بنگلادش معمولا با قلت باران در ارتفاعات همراه است که باعث پایین رفتن سطح رودخانه ها از سطح معمول، و در نتیجه باعث تسحیل جریان رو به بالای آب شور دریا از سواحل جنوبی به سوی داخل میشود.

فاکتورهای مسئول جاری شدن سیل که انسانها بوجود می آورند

کلیه عوامل فوق الذکر که باعث جاری شدن سیل میشوند، بمثابه عوامل «طبیعی» و «بیگناهی» که به دور از علل اجتماعی و سیاسی میباشند، خود را نشان میدهند، تو گویی که صرفا کشفیات منتج از مشاهدات و تحقیقات علمی هستند. علیرغم اینکه یك پروسه اکولوژیك و طبیعی مهم عمل میکند، فاکتورهای دیگری نیز در کنار این پروسه های طبیعی دخیلند. فی الواقع، دلیل اصلی افزایش قابل توجه ابعاد ضایعات، تناوب و مقیاس جاری شدن سیل در بنگلادش، مقدار زیادی به تحولاتی که سلطه مستعمراتی و نومستعمراتی امپریالیستی ببار آورده، مربوط میشود.

تحت حاکمیت مستعمراتی انگلیس هیچکاری برای جلوگیری از انباشت رسوبات یا از بین رفتن سواحل رودخانه ها، انجام نشد ـ مگر در اطراف چند مرکز تجاری ضروری برای بهره کشی و چپاولگری مداومشان. معضلات مربوط به کشت، توازن محیط زیست یا درد و رنج مردم مشغله آنها را تشکیل نمیداد.

استعمارگران انگلیسی ناحیه مرتفع و جنگلی وسیعی ـ به وسعت چند صد میل درون مناطق دارجلینك و آسام در هند واقع در شمال و شرق بنگلادش کنونی علاوه بر ناحیه تپه ای شمال شرق بنگلادش ـ را برای تبدیل به کشتزارهای بسیار سود آور چای در دامنه هیمالیا از بین بردند. این امر باعث مهاجرت و اسکان مجدد جمعیت عظیمی از سایر نقاط سرزمینی که در آنزمان هند نامیده میشد، بدانجا گردید. این نیز بنوبه خود باعث تسطیح و تخریب بیش از پیش و سریع جنگلها و تپه ها گردید، که این مساله نیز باعث بالا رفتن فرسایش خاك و میزان رسوباتی که توسط رودخانه ها حمل میگردید، شد ـ بویژه توسط رودخانه براهماپوترا که پیش از به دریا ریختن در بنگلادش، از این نواحی در هند میگذرد.

امپریالیستهای انگلیسی، ایجاد شبکه ای محدود از جاده و راه آهن را در جهت منافع تجاری و غارتگرانه خویش و برای تحکیم چنگالهای اداری و سرکوب هر گونه شورشی، بویژه از اوایل نیمه دوم قرن نوزدهم ـ بعلاوه، طی جنگ جهانی دوم جهت مقاصد نظامی خویش ـ آغاز کردند. اما آنها معمولا اثرات اکولوژیك این مسائل در دراز مدت، بویژه در رابطه با انباشت رسوبات (بجز در مورد چند تا از رودخانه های بزرگ) و جریان یافتن میزان خالص آب در اراضی پست که اکثریت مساحت کشور را تشکیل میدهد در نظر نمیگرفتند. کار آنها صرفا ایجاد شبکه فوق الذکر حداقل تعداد ممکن پلها، آبراهها، سیل بندها، کانالهای انحرافی و غیره با صرف حداقل هزینه بود. همچنین اقدامی جهت جلوگیری از سایش تدریجی خاك در نواحی مرتفع شمال و یا جهت جلوگیری از تخریب سواحل رودخانه و یا ترمیم آنهاانجام ندادند. این امر باعث رسوب تدریجی، امابیسابقه گل و لای در بستر رودخانه ها گردید. نتیجه اسفبار این سیاستها پس از سالها، آنهم در اواخر حاکمیت انگلیس، معلوم شد.

از نظر مردم بنگلادش کنونی، پایان حاکمیت استعماری انگلیس تنها راه را برای سلطه نومستعمراتی بلوك غرب به سرکردگی امریکا، علاوه بر ستم ملی داخلی توسط طبقات حاکمه پاکستان، هموار نمود. مبارزه رهائیبخش سال ۱۹۷۱ علیه ستم ملی پاکستان، به انحراف کشیده شد و نتوانست به سلطه نومستعمراتی امپریالیستها پایان دهد. و بویژه به تشدید نفوذ غارتگری هند توسعه طلب و سوسیال امپریالیسم شوروی انجامید.

تحت سلطه امپریالیسم طی دوره پاکستان واحد و همچنین پس از پیدایش بنگلادش، رژیمهای ارتجاعی بنام «توسعه»، «مهار سیل»، «آبیاری» و غیره بدون برنامه ریزی علمی در مورد تاثیرات اکولوژیك این طرحها، بسیاری شاهراهها و جاده های روستایی ایجاد کرده و پروژه هائی نظیر سدسازی، آبرسانی و غیره براه انداختند. این پروژه ها بر «کمك» امپریالیستها متکی بوده ـ یعنی، به رهن نهادن استقلال کشور ـ و اکثرا از کانال بانك جهانی، صندوق بین المللی پول، کنسرنها «کمك» دهنده مختلف توسط امپریالیستهای بلوك امریکا طرحریزی و تامین مالی میشدند. کل این پروژه ها به شبکه ای مرگبار و طنابی دور گردن بنگلادش تبدیل شده اند، چرا که رویهمرفته جریان یافتن حجم عظیمی آب طی فصل بارندگی را مسدود کرده و تخلیه سریع آن به دریا را مانع میشوند، و باعث جاری شدن سیل در اکثر مزارع کشورشده و آب برای مدت طولانی تری (در موارد اخیر تقریبا بمدت یکماه) برجای میماند.

سیلهای رو به افزایش متناوب و شدید بطور مستقیم ناشی اند از «پروژه های توسعه» ایکه تحت نظر طرحهای امپریالیستی نظیر «طرح مارشال»، «انقلاب سبز»، «غذا برای برنامه کار»، برنامه «ماموریت کروگ» و غیره، توسط رژیمهای دست نشانده امپریالیستها از اواخر دهه پنجاه تا دوره کنونی، پیاده شده اند. پابپای بالا رفتن سطح پروژه های «توسعه» شان، سطح آب سیلها و تخریبشان نیزبالا میرود.

برخی افراد صاحب نظر در بنگلادش قویا معتقدند اگر موانعی که ساخته دست انسان بوده و بطور غیر علمی ایجاد شده اند منجمله بسیاری از جاده ها، پروژه های آبیاری و غیره، از میان برداشته شوند، آب

سیل بسرعت بدرون دریا ریخته و حتی علیرغم بارندگی شدید و عملیات زیانبار مقامات هندی در آن بخش از رودخانه ها، از شدت سیلها کاسته میشد و مردم خود میتوانستند به میزان بسیار زیادی با آنها مقابله نمایند.

توسعه طلبی هند یك عامل عمده دیگر در جاری شدن سیل است. پنجاه و چهارتا از رودخانه های بنگلادش با هند مشترکند. و سه تا از این تعداد که از جمله بزرگترین رودخانه های جهان اند، از سلسله جبال هیمالیا سرچشمه میگیرند و از نپال، چین (تبت) و عمدتا هند، و سپس بنگلادش میگذرند. طبقات توسعه طلب حاکم بر هند از امتیاز بالا دستِ رودخانه قرار داشتن استفاده کرده و مسائل خودشان را بقیمت زجر غیر بشری وارد بر توده های بنگلادش و حتی باجگیری از بنگلادش، حل میکنند. سد فراکا که در نزدیکی مرز بنگلادش توسط هند بر روی رودخانه گنگ بناشده شعبه کوچکتر این رودخانه (بنام پادما) را که از بنگلادش میگذرد، به رودخانه ای خشك تبدیل کرده که در فصل بارانهای موسمی رودخانه ای تخریبگر میشود. مردم بنگلادش سد فراکا را تله مرگ مینامند.

بعلاوه، توسعه طلبان هند بطور یکجانبه سدهای بزرگی بر روی حداقل ۹ رودخانه، و آب بند بر روی حداقل ۲۵ رودخانه مشترك با بنگلادش، در خاك هند نزدیك مرز بنگلادش بنا کرده اند. توسعه طلبان هند بطور یکجانبه حجم عظیمی از آب رودخانه ها را در فصل خشك منحرف میسازند. در نتیجه، مقدار آبی بسیار کمتر از حد ضروری برای حفظ توازن در محیط زیست ـ کشاورزی به کنار ـ نصیب بنگلادش میگردد. نتیجتا، مناطق سرسبز و جنگلی کمر بند غرب و شمال کشور سریعا در حال از بین رفتن هستند؛ میزان نمك آب در خلیج بنگال نیز سریعا در حال افزایش است؛ و بسیار از رودخانه های منطقه در فصل خشك، بی آبند. در فصل بارندگی و بارانهای موسمی، هند با باز کردن آب بندها و دهانه های سدها، مازاد آب را بسوی بنگلادش منحرف میسازد و بدین ترتیب سرازیر شدن حجم عظیمی آب بسوی بنگلادش، سراسر کشور را زیر آب فرو میبرد. توسعه طلبان هند، این سدها، کانالها و آب بندهای نزدیك مرز بنگلادش را به دو منظور بکار میگیرند: ۱ـ در جهت منافع تنك نظرانه شان، ۲ـ اهرم فشاری بر بنگلادش ـ که غالبا طبقات مرتجع حاکم بر بنگلادش بدان گردن می نهند.

به عقیده چند متخصص امر، حتی دلایل بارندگی شدید و بیسابقه سالهای اخیر به میزان زیادی به نظام امپریالیستی ـ نومستعمراتی و توسعه طلبی هند مربوط میشود. عطش سیری ناپذیر بورژوازی کمپرادور بنگلادش برای سود باعث شده که مناطق جنگلی عمده تسطیح شوند، که این امر بنوبه خود به علل بوجود آورنده ضایعات طبیعی دوگانه ـ خشکسالی و بارندگی شدید ـ کمك کرده است. حتی از این مهمتر، جنگل زدایی وسیعی است که کمپرادورهای هند جهت تامین هیزم و مواد اولیه برای پروژه های «توسعه» و صنایع، انجام داده اند. این روند جنگل زدایی در دره های کوهپایه های هیمالیا، عدم توازن محیط زیستی را باعث شده و در نتیجه از یکسو، هم به خشکسالی و هم به بارندگی شدید دامن میزند و از سوی دیگر، شسته شدن خاك را تسریع می بخشد که بدین ترتیب رسوب گل و لای در بستر رودخانه های بنگلادش را بسیار تشدید میکند.

مرتجعانه ترین جنبه سیاستهای هند عبارت است از تشویق مهاجرت بی برنامه و بی رویه مردم به مناطق جنگلی دره های کوهپایه های هیمالیا که از روزگاران بسیار قدیم سرزمین قبایل و ملیتهای کوچك و گوناگون بوده است. حکام هند بشیوه شونیسم ملت بزرگ مدعیند که «تمدن» و «توسعه» برای مردم «عقب افتاده» به ارمغان میبرند ـ پروسه ای که لازمه اش از بین بردن و تسطیح جنگلها و تپه ها و برخی اوقات راندن وحشیانه توده های این قبایل از سرزمینهایشان جهت اسکان مهاجرین هندی، میباشد. تبدیل خلقهای ملیتها و قبایل کوچك به یك اقلیت در سرزمین خودشان و بدین ترتیب سرکوب دائم آنها، یك هدف خائنانه این سیاست هند است.

کلیه این روندها به دست توسعه طلبان هند باعث عدم توازن اکولوژیك شدید در بخش شمالی شبه قاره، بویژه در بنگلادش، شده است.

بنابراین، این یك واقعیت عیان است که میزان و دوره زمانی بیسابقه سیلهای اخیر و ضایعات منتج از آنها، نتیجه کار انسانها بوده است. برخی کارشناسان بورژوا بسیار بدرستی سیلهای سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ را سیلهای «ساخته دست انسان» خواندند. بیشك این چنین بود. اما آنچه که واقعیتی عمیقتر بود و آنها از درکش عاجز و یا از بیانش قاصر ماندند، این است که این سیلها «ساخته دست امپریالیستها» هستند. «انسان» در اینجا بویژه کسی جز امپریالیسم آمریکا و متحدین غربیش با معاونت توسعه طلبان هند، نیست.

پروژه های «مهار سیل» توسط امپریالیستها و مرتجعین

پس از جاری شدن یك سلسله سیلهای شدید طی سالهای پیاپی (۱۹۵۴، ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶) بود که در خواست اجرای یك برنامه مهار سیل و آبرسانی، بسیار در بین توده ها پا گرفت. دولت پاکستان در آن زمان که با بحران سیاسی ـ اقتصادی سخت ناشی از سیل روبرو بود، بجای اینکه بر قوه ابتکار خود توده ها برای حل این معضل اتکا کند، به در یوزگی کمك از سازمان ملل و اربابان امپریالیستش به سرکردگی آمریکارفت. سازمان ملل یك هیئت کارشناس تحت سرپرستی ج.ا. کروگ، وزیر اسبق داخله امریکا، اعزام داشت. این هیئت در سال ۱۹۵۷ طرحی ارائه داد ـ نخستین طرح کلی و رسمی در تاریخ کشور ـ که امتزاجی بود از مهار سیل و آبرسانی، منجمله تولید برق. اگرچه کل گزارش هیئت کروگ انتشار علنی نیافت، اما این طرح شدیدا بر استقراض از آمریکا، بانك جهانی و سایر موسسات مالی غرب متکی بود. دولت کمپرادور پاکستان انجام این طرح سری را که قرار بود در سال ۱۸۵۷ به پایان رسد، آغاز کرد.

از آنزمان به بعد، هر ساله سیلهای شدیدی واقع شده و طرح هیئت کروگ را به زیر سوال برد. بدین جهت، این طرح بارها توسط رژیمهای ارتجاعی مختلف ارزیابی و بررسی مجدد گردید. این رژیمها هیچ کمکی نکردند، بلکه با افزودن بر بار استقراض خارجی بر دوش توده ها، دامنه مشقت آنها و ابعاد خرابیها را گسترش دادند. کارشناسان آمریکایی و سایرین بسیاری پروژه های جدید، منجمله لایروبی رودخانه های اصلی، بنای سدهای عظیم و بسیاری دیگر، بر روی کاغذ آوردند. رژیمهای ارتجاعی مختلف پاکستان و بنگلادش، منجمله رژیم کنونی فاشیستی ـ نظامی ژنرال ارشاد، از اربابان امپریالیستشان انتظار راه حلی معجزه آمیز برای معضل سیل داشتند، لیکن بجز ترتیب دادن مسافرتهای تفریحی به کشورهای امپریالیستی برای مقامات دولتی بنگلادش و نیز مسافرتهای پر هیجان در بنگلادش زیبا و سرسبز برای

کارشناسان خارجی، کاری برای مردم بنگلادش انجام نداده اند. این يك واقعیت تلخ است که هزینه اینهمه «تحقیقات»، «هیئتهای برنامه ریزی پروژه ها»، «گرایشات بررسی پروژه ها»، «ارزیابی های امکان تحقق پروژه ها»، «تحلیل بودجه پروژه های پیشین»؛ «مسافرتهای جمع آوری کمك» و غیره بیشمار که همگی توسط کارشناسان ورزیده امپریالیستی و مقامات عالیرتبه رژیمهای گوناگون بنگلادش انجام شده اند، براحتی میتوانست بخش اعظمی از يك برنامه مهار سیل واقعی را تامین نماید.

کلیه این پروژه های امپریالیستی و قرض به بارآور، نه تنها امکان سودبری بیشتری در اختیار دست اندرکاران قرار داد، بلکه صرفا به بدتر شدن مقیاس، دوره و شدت سیلها کمك کرده و همچنین بر نابرابری و بیعدالتی اجتماعی و استثمار طبقاتی بویژه در میان دهقانان افزود. بعلت اجرای طرحهای ساختمان سد، جاده و پروژه های آبرسانی، هزاران دهقان بدون کمترین جبران خسارت از محل زندگی خود کوچانده شدند. در عوض، ملاکان، دهقانان مرفه و وابستگان محافل حاکمه سودهای کلان به جیب زدند. آری، این پروژه ها بر فلاکت موجود دهقانان فقیر و تحتانی و حتی میانه حال افزوده است. پروژه هیدروالکتریك عظیم در ناحیه کوهستانی چیتاگونك در دهه شصت، ده ها هزار نفر از اقلیت ملی آن ناحیه را بدون جبران خسارت بالاجبار از آنجاراند. این يك نمونه از شقاوت و بیعدالتی بشری و ملی است که هنوز از بین نرفته است.

از اینجا میتوان دریافت که امپریالیستها و طبقات حاکمه بورژواکمپرادور ـ نیمه فئودال بنگلادش در معاونت آنها، نه میخواهند و نه میتوانند چاره ای واقعی برای پایان بخشیدن به معضل سیل و مشقت توده ها بیندیشند.

آنچه که آنها در پی آنند راه حلی قسمی است که خودشان آنرا «سیل کنترل شده» مینامند ـ یعنی راه حلی که مشکلاتشان را در جهت بقاء آسوده بر طرف سازد، بنحویکه مابقی اهالی در وضعیت سابق یعنی در شرایط عدم آسایش و فقر بسر برند تا چرخ استثمار و بهره کشی به نرمی بر محور خود بچرخد.

آیا آنها میتوانند مسئله سیل در بنگلادش را حل کنند؟

با توجه به تجربه درازمدت شکست نظام امپریالسیتی و نومستعمراتی در حل معضل سیل و تسکین رنج مردم، طبیعتا این سوال مطرح میشود که آیا طبقات حاکمه ارتجاعی و استثمارگر بنگلادش و اربابان امپریالیست، سوسیال امپریالیست و توسعه طلبشان میتوانند مسئله سیل را بطور واقعی و برای همیشه حل کنند؟ پاسخ صحیح منفی است.

مسئله صرفا عدم تمایل آنهانیست. همچنین به عدم توانایی تکنیکی یا مالی امپریالیستها مربوط نمیشود، بلکه با منافع و محدودیتهای طبقاتیشان که به اساس مناسبات امپریالیستی و نظام بهره کشی در بنگلادش ـ در يك کلام یعنی نظام اجتماعی بنگلادش ـ ربط مییابد، رابطه دارد. آنها نمیتوانند این معضل را حل کنند چرا که بنگلادش حتی يك جامعه مستقل و بورژوادمکراتيك نیست، تا چه رسد به اینکه جامعه ای سوسیالیستی باشد. بلکه بنگلادش يك کشور نیمه فئودال ـ نومستعمره و تحت سلطه امپریالسم میباشد. بورژوازی درقدرت بنگلادش يك بورژوازی مستقل به معنای واقعی کلمه نبوده، بلکه بورژوازی بوروکرات ـ کمپرادور کاملا وابسته به امپریالیستهای خارج و تحت سلطه آنها است. این بورژوازی کمپرادور ـ بوروکرات و توسعه سرمایه دارانه انجام شده تحت نظارتش، از درون خود جامعه و با اتکاء بر منابع ملی و دینامیك های درونی خودش رشد نکرد. این بورژوازی از طریق يك پروسه متوازن و بهم بافته توسعه سرمایه دارانه کل جامعه، منجمله کشاورزی، صنایع پایه ای، پایه و رویه تحقیقات علمی و اختراعات، فرهنك و غیره، رشد ننمود. بلکه، توسط امپریالیسم خارجی و در خدمت منافع آن ایجاد گشته و بر مسند نشانده شد. این توسعه، ناقص، معوج و بیقواره بود و عمدتا بر منافع خارجی اتکاء و تحت نفوذ اوامر بیگانه قرار داشته است. این بورژوازی با هزار و يك بند به مناسبات عقب افتاده تولید فئودالی متصل بوده و بدان متکی است. پس بدین ترتیب، بورژوازی کمپرادور ـ بوروکرات وابسته به امپریالیسم بطور عینی و ذهنی فاقد توانایی، قدرت و نیروی لازم جهت پیاده کردن يك برنامه عمومی و پایدار برای کنترل سیل با ایستادن بر پاهای خود و اتکاء به منابع ـ از جمله منابع مالی و تکنولوژیك ـ خود است.

از سوی دیگر، راه حل مساله سیل در بنگلادش صرفا به ایجاد چند سد، سیل بند، آب بند، و حفر چند کانال جدید ختم نمیشود. بلکه در برگیرنده کار عظیم باز سازی کل سیستم رودخانه ای، منجمله چندین رودخانه بزرگ، است. و مسلما مسائل آبیاری، آبرسانی، شیوه های تولیدی کشاورزی (یعنی مکانیزاسیون و مدرنیزاسیون کشاورزی)، کشت غلات، پرورش ماهی، جنگلداری و سیستم حمل و غیره را نیز شامل میگردد.

بدون انجام يك گسست رادیکال از نظام نیمه فئودالی مالکیت بر زمین و بدون سرنگونی انقلابی موسسات سرمایه داری سلطه و غارتگری امپریالیسم، نیل بدین اهداف امکانپذیر نیست. و این نیز غیر ممکن است که بورژوازی کمپرادور ـ بوروکرات وابسته به امپریالیسم بدون امحاء موجودیت خویش بتواند از عهده اینکار بر آید.

مسئله مهار سیل همچنین به مسئله مبارزه ناگزیر علیه توسعه طلبی هندوستان، نه تنها به لحاظ پی ریزی حقوق عادلانه و برابر در استفاده مشترك از آب رودخانه ها بلکه همچنین به جهت تامین خود مختاری حکومتی، استقلال و برابری سیاسی، ارتباط دارد. این مبارزه پروسه ای دراز مدت خواهد داشت و اساسا محتاج شهامت و ثبات عزم میباشد ـ منجمله، قاطعیت در اتکاء بخود و شجاعت در تحمل سختی ها و مخاطرات، و نیز همبستگی پایدار با مبارزات عادلانه انقلابی خلقها و توده های هندوستان برای رهایی از قید طبقات حاکمه آن کشور و اربابان امپریالیستشان. ماهیت بوروکرات ـ کمپرادوری بورژوازی و وابستگیش به امپریالیسم و خصلت نیمه فئودالی طبقات حاکمه بنگلادش، بدانها اجازه نمیدهد که دست به چنین مبارزه ای بزنند. بلکه در عوض، آنها همواره با توسعه طلبان هندوستان سازش کرده و به منافع آنان خدمت میکنند.

از این جهت است که طبقات حاکمه ارتجاعی نمیتوانند مسئله غامض و سخت سیل را بدون اتکا بر وجوه عظیم کمکهای مالی و تکنولوژی پیشرفته امپریالیستها حل کنند ـ و این تکنولوژی پیشرفته در اینزمان سودآورترین کالای سرمایه امپریالیستی است. لیکن این امر در اینزمان در جهت منافع امپریالیستها نیست چرا که دورنمای بازگشت پرسود این چنین وجوه عظیم سرمایه گذاری در زمینه سرمایه وامی در بنگلادش به لحاظ اوضاع اقتصادی کشور (منجمله سطح نیروهای تولیدی و نرخ رشدش) و از این مهمتر، به لحاظ وضعیت سیاسی ناپایدارش (منجمله

احتمال بروز تحولات سیاسی نامطلوب و حتی انقلابی)، تیره و حتی پر مخاطره میباشد.

اینها دلایل واقعی ـ منافع طبقاتی و محدودیتهای طبقاتی ـ هستند که به بورژوازی اجازه حل معضل سیل در بنگلادش را نمیدهد. استراتژی آنها صرفا کنترل معضل به کمك جراحیهای پلاستیك گه گدار است؛ یعنی «سیل کنترل شده». این استراتژی است که بر منافع طبقاتی ارتجاعی امپریالیستها و متحدین بومی شان انطباق دارد.

آیا مسئله سیل در بنگلادش اصلا قابل حل است؟

این مصافی است که انقلابیون بطور اخص باید با آن روبرو شوند. آیا سیلها قابل مهار شدن هستند؟ آیا میتوان رودخانه ها، این آبهای سرکش جاری از هیمالیا را مهار کرده و به نفع توده ها مورد استفاده قرار داد؟

یك مقاله دیگر در همین شماره شرح میدهد که چگونه چین سوسیالیستی انقلابی تحت رهبری مائوتسه دون رودخانه های سرکش وعظیمی همچون یانك تسه را مهارکرد. این مقاله توضیح میدهد که چگونه توده ها تحت یك رهبری کمونیستی و انقلابی «نفرین آسمانی» که عمری چند ساله داشت را به «برکت طبیعت» تبدیل کردند، و چگونه «سربالایی رفتن تالارش اعلاء را به آب آموختن». اگر اینچنین معجزه ای تحت سوسیالیسم در یك کشور توسعه نیافته، عقب افتاده و جهان سومی نظیر چین، بدون هر گونه کمك خارجی یا به اصطلاح تکنولوژی پیشرفته خارجی و با اتکاء کامل بر توده های متکی به خود، ممکن بوده است، پس چرا توده های بنگلادش با در دست داشتن قدرت انقلابی نتوانند به آب بیاموزند تا از آسمان فرود آید و به آرامی وبا متانت بر زمین جاری شود وبه دریا بریزد؟

بیشك کمونیستهای انقلابی ایمان دارند که:این امری امکان پذیر میباشد. آموزه های مائو بهمراه تجارب ساختمان سوسیالیسم در شوروی تحت رهبری لنین و استالین هنوز هم سرچشمه اراده و الهام سرشار بوده و راهنمای بیمانند پرولتاریا توده های تحت استثمار سراسر جهان و بویژه در کشورهای عقب افتاده تر در مبارزه علیه ضایعات طبیعی و برای فتح طبیعت میباشد.

جوهر این درسها، بویژه از تجربه چین انقلابی، این بوده است که تنها انقلاب تحت رهبری یك حزب پرولتری انقلابی و تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون میتواند توده هارا قادر سازد تا این مشکلات را بطور دائم و در جهت منافع توده ها از پیش پای بر دارند. نکته اصلی این روش عبارتست از بسیج توده ها و اتکا بر قوه ابتکار، شوق و قوه خلاقیتشان، اتکاء بر منابع خویش و پیروی از اصل مائوئیستی «اتکاء بخود» و«مبارزه سخت». این تاییدیست بر این حقیقت سترگ که انسان میتواند طبیعت را مهار سازد و هر معجزه ای انجام دهد.

این معجزات تنها میتوانند تحت حاکمیت خود توده ها، تحت سوسیالیسم، نظیر آنچه که در شوروی انقلابی تحت رهبری لنین و استالین و در چین انقلابی تحت رهبری مائو دیده شد، بوقوع بپیوندند. تنها تحت سوسیالیسم است که، بدانگونه که چینیها میگویند «ابتکار و خلاقیت توده ها امکان خودنمایی کامل میابد و به سرعت به نیروی مادی بینظیری تبدیل میگردد که با هیچ کامپیوتری قابل محاسبه نبوده و بدین ترتیب به سلاحی اعجازآور در فتح طبیعت بدل میشود.» همانگونه که صدر مائو خاطرنشان ساخت: «سوسیالیسم نه تنها مردم زحمتکش و ابزار تولید را از قید جامعه کهن رهانید، بلکه عرصه گسترده طبیعت که در جامعه کهن قابل مهار شدن و استفاده نبود را نیز رها ساخت.»

نتیجه گیری

در «پوربابنگلا»ی نیمه فئودال ـ نومستعمره، هدف عالی سوسیالیسم و انجام معجزاتی نظیر پایان بخشیدن به مشقت توده ها ناشی از سیل و بسیاری ضایعات طبیعی دیگر، تنها میتواند از طریق انقلاب دمکراتیك نوین تحت رهبری پرولتاریا و تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون حاصل گردد. به دیگر سخن، برای کنترل سیل به انقلاب احتیاج است. کنترل سیل محتاج سرنگونی انقلابی پنج دشمن اصلی توده ها است: امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم، توسعه طلبی هند، سرمایه داری بوروکرات ـ کمپرادور، و نیمه فئودالیسم. این پنج دشمن اصلی دلیل عمده پایداری سیل و رشد و اوضاعی است که گستره ومقیاس و میزان تخریب سیلهای آتی را چند برابر میکند. اینان دشمنانی هستند که مشقاتی را که توده ها طی وقوع سیل یاسایر ضایعات طبیعی متحمل میشوند، به مثابه فرصتی جهت افزایش غارت و بهره کشی خویش می بینند و بدین ترتیب فقر و فلاکت توده ها افزایش میابد. این دشمنان مانع عمده و موجود بر سر راه رهایی و بسیج ابتکار، اشتیاق و خلاقیت نامحدود توده های یك صد میلیونی جهت مهار سیل و فتح طبیعت از طریق اتکاء به خود و مبارزه سخت، میباشند.

بیشك مسائل دیگری نیز در تلاش جهت مهار سیل و ضایعت طبیعی دخیلند، نظیر: پول، تکنولوژی، تحقیقات علمی، اقتصاد، سطح نیروهای مولده، توازن محیط زیست و تاثیرات اجتماعی تدابیر جهت مهار سیل، طرق و ترکیب کشت غلات، پرورش ماهی و غیره. با نگاه بدین مسائل از زاویه ای انقلابی است که میتوان دو نکته اساسی را مطرح نمود: اول اینکه، باوجود نظام نیمه فئودالی مالکیت ارضی بر مبنای مالکیت خصوصی، مهار سیل غیر ممکن است. تحول انقلابی نظام مالکیت ارضی شرط ناگزیر ایجاد پایه اجتماعی ـ اقتصادی جهت تحقق یك راه حل پایدار برای مسئله سیل در بنگلادش و جهت بسیج اکثریت توده های دهقانی در نبردی عظیم برای مهار سیل، میباشد. ایجاد یك تحول انقلابی در نظام مالکیت ارضی در بنگلادش بمعنای نابودی مالکیت ارضی نیمه فئودالی و توزیع زمین بر مبنای اصل «زمین به کشتگر»، میباشد. این صرفا مسئله یك رفرم تدریجی و مسالمت آمیز با نیتی خوب جهت باز توزیع زمین نیست.این امر محتاج مبارزه ای انقلابی جهت سرنگونی نظام اجتماعی نیمه فئودال نو مستعمره می باشد. و این مبارزه اساسا مبارزه مرگ و زندگی توده ها برای کسب قدرت سیاسی است. بنابر این، مسئله به سرنگونی پنج دشمن توده ها، مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی برای انقلاب دمکراتیك نوین بازمیگردد. این امر صرفا از طریق برپایی جنك دراز مدت خلق تحت رهبری حزب انقلابی طبقه پرولتر در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون، که بطور عمده شکل جنك دراز مدت پارتیزانی در مناطق روستایی ، و عمدتا توسط توده های روستایی و به پیروی از استراتژی مائوئیستی «محاصره شهرها از طریق دهات» را بخود میگیرد، امکانپذیر است. دوم اینکه، پوربابنگلا یك کشور فقیر و عقب مانده است که توان استفاده از تکنولوژی پیشرفته و پروژه های سرمایه بر عظیم را ندارد. این کشور هیچ راهی بجز بسیج توده های میلیونی، تشویق و بکارگیری قوه ابتکارشان جهت برپا

ساختن سد، آب بند، ذخایر، رودخانه های انحرافی، حفر کانالها، علاوه بر ایجاد تحول و مدرنیزاسیون در کشاورزی، احیای توازن در محیط زیست و توسعه يك سیستم ارتباطی مدرن، ندارد. و کلیه اینها باید با شیوه ای نوین و انقلابی که با اوضاع خاص جغرافیایی و سطح موجود تکنولوژیك کشور خوانایی داشته باشد، انجام شوند، در اینجا باز هم باید خاطر نشان ساخت که تنها علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون میتواند توده ها را در این مبارزه برای فتح طبیعت که جهان را به لرزه در می آورد رهبری کند، و تنها يك حکومت انقلابی و توده ای که نماینده اراده و منافع يك صد میلیون مردم بنگلادش بوده و از پشتیبانی و اعتماد آنها برخوردار باشد میتواند چنین کند.

پس مسئله مهار سیل نهایتا مسئله انقلاب دمکراتیك نوین است. انجام انقلاب، انقلاب دمکراتیك نوین تحت رهبری پرولتاریا که راه را برای سوسیالیسم هموار سازد، کار پایه اصلی مهار سیل در بنگلادش میباشد. بدون انقلاب و بدون شکست دادن پنج دشمن اصلی، مهار سیل ممکن نیست.

سیلها میتوانند مهار شوند، رودخانه ها رام گردند، خشکسالیها مغلوب شوند، ضایعات مورد مقابله قرار گیرند و مشقات پایان یابند؛ و در مسائل مالی، تکنولوژیك و تخصص علمی و غیره پابه پای تفوق توده ها برخود طبیعت، روز بروز چیره گی بیشتر حاصل گردد. تنها در صورتی این همه قابل حصولند که مردم قدرت سیاسی را در دست خود گیرند و این قدرت را تحت رهبری يك حزب پرولتری انقلابی با درفش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون اعمال کرده و تحکیم بخشند. اندیشه مائوتسه دون به ما می آموزد: «بدون قدرت سیاسی، همه چیز توهم است.» با در دست داشتن قدرت سیاسی، تحت رهبری صحیح و انقلابی پرولتری هرگونه تحولی امکان پذیر است. همانگونه که مائوتسه دون، آموزگار کبیر نیز تصریح نموده است: «تا زمانیکه مردم تحت رهبری حزب کمونیست هستند، هر نوع معجزه ای امکانپذیر است.»

پانویسها

۱- آنچه که اکنون رسما به عنوان بنگلادش شناخته شده است، قبلا پوربابنگلادش نامیده میشد. (پوربابنگلا نام بنگالی سرزمینی است که انگلیسها آنرا بنگال شرقی میخواندند.) این سرزمین تحت حاکمیت استثماری انگلستان، شرقی ترین قسمت و بخش بزرگتر دولت تقسیم نشده بنگالی (بنگال انگلستان) را تشکیل میداد. در سال ۱۹۴۷، در گیرودار استقلال یافتن هند از حاکمیت انگلستان، این ایالت نیز مثل هند تقسیم شد و بعنوان یکی از استانهای دولت جدیدالتاسیس پاکستان ضمیمه آن شد. این سرزمین تحت حاکمیت پاکستان ابتدا پوربابنگلا (بنگال شرقی) و سپس پاکستان شرقی خوانده شد. ایالت پاکستان شرقی در سال ۱۹۷۱ پس از يك جنك رهائیبخش علیه پاکستان از آن جدا شده و کشوری بنام بنگلادش بوجود آمد. از آنجاکه PBSP نامگذاری مجدد آنرا بنام «بنگلادش» بخشی از مانورهای سیاسی توسعه طلبان هندوستان حول ایجاد این کشور میداند، ترجیح میدهد که نام پوربابنگلا را بکار گیرد که در این مقاله با نام بنگلادش بطور متناوب مورد استفاده واقع گشته است.

۲- کنف (Jute) محصول عمده صادراتی بنگلادش است. الیاف از مابقی گیاه جدا شده و بعنوان ماده خام در تهیه کاغذ، مقوا و غیره بکار میروند. خود ابن الیاف در تهیه گلیم، کیف و سایر وسائل بسته بندی بکار میروند. پیش از استفاده از ابریشم و سایر الیاف لاستیکی، کنف ماتریال اصلی برای استفاده در وسایل بسته بندی بود. حتی امروز نیز کنف و محصولات تهیه شده از کنف بخش عمده ای از درآمدهای صادراتی بنگلادش را بخود اختصاص میدهد. ■

پرو

بقیه از صفحه ۱۱

و سبزی تازه، غذای پخته یا کنسرو شده توسط خانواده هایشان، ممنوع است. در عوض زندانیان ا ز خانواده های ملاقات کننده شان در خواست چوب برای سوخت کرده اند. اما این ملاقاتها نیز غالباً ممنوع میشوند.

کلیه گزارشاتی که اکنون از پرو به خارج میرسد حاکی از این است که نوعی احساس انزجار از رژیم، حتی در میان اقشار مرفه تر مردم، در حال نضج گیری و گسترش میباشد .قتل عام زندانیان در ژوئن ۱۹۸۶ یك عامل مهم در ایجاد چنین جوی است. علیرغم تلاشهای گارسیا در محکوم کردن خود زندانیان به قتل رسیده، جزئیات فراوانی از حادثه به بیرون درز کرده و حاکی از دسیسه چینی و قساوت هولناکی است که حکومت در برنامه ریزی و اجرای این کشتار دستجمعی داشته است. نیرنك بازی بی حد و حصر گارسیا در تلاش جهت سرپوش نهادن بر آنچه اتفاق افتاد، بخون آغشته بودن دست خود او بعنوان طراح این جنایات را افشاء میکند.

این افشاگریها در دنباله خود به افشاگریهایی در رابطه با قتل عام اخیر کل سکنه روستاهای واقع در «مناطق اضطراری» توسط قوای مسلح دولتی، منتهی گردید. یك کمیسیون تحقیقاتی به ریاست یك سناتور از حزب آپرا طی ماه ها تلاش کرد تا اخبار مربوط به قتل عام کلیه ساکنین دهکده کایارا در آیاکوچو در ماه مه ۱۹۸۸ توسط قوای دولتی را بی اعتبارجلوه دهد. کشف غیره منتظره یك گور دستجمعی سی نفره بطور مفتضحانه تلاشهایشان را خاتمه داد. معلوم شد که این دهقانان به انتقام کمینی که یکروز قبل بر سر راه یك واحد ارتش نهاده بود، به قتل رسیده بودند. (رفیق گونزالو طی مصاحبه اش توضیح داد که ارتش پارتیزانی خلق یك گشت بیست و پنج نفره ارتشی را نابود ساخته بود) رژیم سعی بسیار کرد تا برای جلوگیری از بی اعتباری، این قتل عام را به حکومت قبلی نسبت دهد. در عین حال پس از کشف اجساد، گارسیا بیانیه ای صادر کرد که طی آن بدین ترتیب از این عمل قوای مسلح دولتی حمایت نمود: «آنها باید عملکرد داشته باشند.» این واقعه نتایج مداومی بدنبال داشت.

یکی از علائم استیصال حکومت گارسیا، دستگیری عده ای موسیقی دان، هنرپیشه، شاعر و نقاش در نیمه نخست ۱۹۸۹، بود.

اکنون چندین ماه است که در سراسر جامعه پرو گفته می شود، حکومت دارد جنك را میبازد، تصویر خوشبینانه ای که گارسیا توانسته بود طی نخستین دوره پس از انتخاب شدنش به ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۵ ارائه دهد اکنون جای خود را به تبارزات علنی بحران و استیصال داده است. مردم بعنوان لطیفه نقل میکنند که تنها دلیل اینکه قوای مسلح تا کنون دست به کودتا نزده، اینست که در چنین اوضاعی هیچکس حاضر نیست حکومت را بدست گیرد.

گارسیا هنگام به قدرت رسیدن، یك سیاست اقتصادی معین جهت ایجاد ثبات سیاسی برای دولت در پیش گرفت. اقدامات حکومت توانست اقتصادی را که در آنزمان تقریبا دچار رکود بود به تحرك وادارد .. لیکن تاثیرات آن بالعکس بود. چرا که اکثر بخشهای سود آور اقتصاد به سرمایه امپریالیستی وابسته اند و داده های این بخشهای اقتصاد باید از خارج وارد شوند و برای اینکار دلار لازم است. بدین ترتیب خود رشد اقتصادی نقش عمده ای را در ایجاد بحران اقتصادی بازی میکرد.

گارسیا تلاش کرد خود را بمثابه قهرمان ملی علیه سرمایه امپریالیستی جا بزند پس اعلام داشت که باز پرداخت بدهی های پرو تنها به ده در صد صادراتش محدود خواهد ماند. علیرغم این ادعا که اگر هم اجرا میشد کار اندکی میبود، بازپرداخت بدهیها به حدود بیست در صد در آمد صادراتی کشور رسید، و پرو بین در آمدهای کاهش یابنده صادراتی و وابستگی فزاینده به واردات گرفتار آمد. گارسیا ابتدا ریاکارانه مناسبات با صندوق بین المللی پول را قطع کرد. او اعلام کرد که حاضر نیست تدابیر ریاضت کشانه ای را که در همه کشورها باعث شورش شده اند، اجرا کند. اما بعدا خود، همین تدابیر را «مستقلانه» اجرا کرد. و بالاخره، تلاشهای اخیر او برای پیوستن ملتمسانه به صندوق بین المللی پول با شکست مواجه شدند، زیرا پرو بهیچ رو توانایی پرداخت بدهی هایش را ندارد.

نرخ تورم در سال ۱۹۸۸، دو هزار در صد بوده و طی نیمه نخست سال ۱۹۸۹ صعودی سرگیجه آور داشته است. علاوه بر قطع برق، ورشکستگی تقریبی حکومت باعث کمبود آب در پایتخت و نشت فاضلاب در آب آشامیدنی عمومی که نتایج وخیمی برای توده های شهر ببار آورده، نیز شده است. کمبود مواد خوراکی از سابقه برخوردار است که ناشی از یك سلسله عوامل از جمله قطع جاده ها به مناطق روستایی، محدودیتهای وارداتی و بیش از همه هرج و مرج اقتصادی، میباشد. گزارش شده که آفت در برخی «مناطق اضطراری» روستایی دیده است.

تضادهای سیاسی بسیار شدید درونی طبقات حاکمه، بر زمینه یك بحران وخیم اقتصادی و موقعیت نظامی رو به اضمحلال حکومت جریان دارد. اوضاع در این شکل کنونی خود نمیتواند زیاد دوام آورد. مشاهده گران مطلع مختلف که دارای متضادترین نقطه نظرات طبقاتی هستند نیز بااین عقیده موافقند.

اسناد کنگره ح.ك.پ در مورد، «شرایط مشخص و فرصتهای رویاروییمان» و اینکه پیشبرد وظایف حزب در چنین اوضاعی توجه به چه مسائلی را الزام آور میسازد، میگوید:

۱- تبارز(گروههای مسلح نظیر MRTA ... در خدمت امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم.»

همانگونه که رفیق گونزالو خاطر نشان ساخت، MRTA (جنبش انقلابی توپاك آمارو) امیدوار بود که حکومت آپرا که جدیداً انتخاب شده «به مردم حمله» نبرد، بدین جهت حتی هنگامیکه گارسیا دستور قتل عام انقلابیون در بند را صادر میکرد و سایر جنایات را اعمال مینمود، بدان پیشنهاد آتش بس نامحدود داد. روابط میان MRTA و حکومت مشکوك است. اخیراً هنگامیکه رهبر این تشکیلات نظامی دستگیر شد، رهبر حزب آپرا با این دوست قدیمی خود در زندان ملاقات کرد.

۲ ـ «کورپوراتیسم و فاشیسم در حال تبارز» حزب حاکمه آپرا.

۳ ـ احتمال بروز «خیزشهای شهری» که «سوسیال امپریالیسم و ارتجاع بطور اعم ممکن است از طریق دست نشاندگانشان از آنها بهره برداری کنند.»

۴ ـ «امکان وقوع کودتا وجود دارد. بعلاوه خود گارسیا ممکن است جهت حفظ خود برای آینده از طریق یك کودتای ساختگی خود را کنار بکشد.» گارسیا بطور قانونی نمیتواند مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب شود. مضاف بر این که بی اعتباری سیاستش در حال حاضر به

آنچنان درجه ای رسیده است که لطیفه های مربوط به او زبانزد همگان است.

۵ ـ «یك حکومت از نوع حکومت آلنده»، که به حکومت رفرمیستی سالوادور آلنده در شیلی که در سال ۱۹۷۳ توسط ژنرال پینوشه سرنگون شد، اشاره دارد. «نقش فریبکارانه چپ متحد با در نظر گرفتن این احتمال، باید مورد توجه قرار گیرد. انتخابات عمومی در پرو قرار است در سال ۱۹۹۰ انجام شود و آلفونسوبارانتز، رهبر چپ متحد و شهردار سابق لیما، بنابه قول مطبوعات ارتجاعی تا این لحظه از بیشترین شانس برخوردار است. رفیق گونزالو طی مصاحبه خود در رابطه با این انتخابات گفت: «مسئله عمده بایکوت این انتخابات و در صورت امکان جلوگیری از انجام آن میباشد.»

۶ ـ «معضلات مربوط به مرزهای کشور هر آن امکان حاد شدنشان موجود است.» برزیل به نیابت از جانب آمریکا، بولیوی را بطور موقت در اوایل دهه هفتاد اشغال کرد. برزیل از نظر اقتصادی و سیاسی منافع بسیاری در معرض مخاطره در پرو دارد. شیلی و اکوادور اختلافات مرزی مهمی با پرو دارند.

۷ ـ «اعزام قوای نظامی یانکی اتفاق افتاده و دیگر یك احتمال نیست.» آمریکا تایید میکند که بیست نفر نظامی آمریکایی (تحت فرماندهی «هیئت اعمال مواد مخدر» که اسم با مسمائی هم دارد) در دره هولاگای علیا مستقرند. آمریکا طی چند ماه گذشته چهار فروند هلیکوپتر دیگر به منطقه اعزام داشته که جمع آنها را به ۹ فروند بالغ ساخته است. خبرنگاران خارجی از تعداد بیشتری پرسنل آمریکایی و از حضور یك هواپیمای آمریکایی دیگر با خدمه صحبت کرده و اضافه میکنند که امریکا همچنین در حال ایجاد یك باند فرودگاه برای خود در نزدیکی اوچیزا میباشد. بعقیده آرسه، در واقعیت امر آمریکا هم اکنون حدود دویست پرسنل و مستشار نظامی در پرو دارد.

باید خاطر نشان ساخت که نیروهای نظامی آمریکا به بهانه کنترل محصول برگ کوکا در بولیوی بخش جنوبی این کشور را در سال ۱۹۸۶ اشغال کرده و سیصد تفنگدار خود را از آنزمان تاکنون در آنجا مستقر ساخته است. آنچه که بنظر میرسد یك کارزار جهت دار در ارسال خبر به خارج در مورد ناتوانایی حکومت گارسیا در کنترل اوضاع است، منعکس کننده بخشی از واقعیت میباشد. اما این کارزار همچنین میتواند بخشی از آماده ساختن افکار عمومی خارجی جهت دخالت آمریکا باشد.

در حالیکه آمریکا و شوروی و سایر امپریالیستهای بلوکهایشان منافع متضادی را در پرو دنبال میکنند، در تنفر از انقلاب مشترکند. شوروی که تامین کننده عمده تسلیحات سنگین پرو از زمان حکومت نظامی به اصطلاح«انقلابی» دهه قبل میباشد، به گفته آرسه در حدود چهارصد مستشار منجمله شصت پرسنل نظامی در این کشور دارد. نقش کره شمالی در جوخه های مرگ حکومتی را میتوان با تلاشهای سوسیال امپریالیسم شوروی مرتبط دانست. در این منطقه که آمریکا آن را «حیاط خلوت» خود میداند، کوبا و نیکاراگوئه تنها دریافت کنندگان چنین حجم عظیمی از تسلیحات روسی هستند. جالب اینجاست که آمریکا در مورد دخالت نظامی شوروی در پرو هیچ رگ گردن نشان نمیدهد. اما گفته شده که آمریکا در مورد رابطه شوروی با MRTA اعتراض کرده است.

۸ ـ «جنگها و تجاوزات امپریالیستی ازدیاد می یابند. تدارك برای یك جنك جهانی بر سر اعمال هژمونی میان آمریکا و شوروی هنوز هم از طریق تخاصم و برخوردشان رقابت و تبانی در مقیاس جهانی، ادامه دارد. بنابراین جنك خلق یك ضرورت بوده، و جنك جهانی خلق چشم انداز گریزناپذیر بر آینده است.

«برای پیشبرد جنك خلق تحت فرماندهی سیاست، بویژه با توجه به چشم انداز کسب قدرت سیاسی سراسری که میتواند پیش بیاید و باید از آن سود جست، کلیه این احتمالات باید بصورت جدی مورد ملاحظه قرار گیرند. بنابراین، باید قاطعانه به لحاظ ایدئولوژیك، سیاسی و تشکیلاتی تدارك ببینیم.»

رفیق گونزالو در مصاحبه اش توضیح داد که این کنگره، «راهی درازی را که در پیش داریم جمعبندی نموده»، و سه عنصر پایه ای وحدت درون حزبی را تعیین کرد: ایدئولوژیش که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو میباشد؛ برنامه اش، و خط مشی عمومی سیاسیش. بعلاوه این کنگره مبنایی مستحکم جهت حرکت بسوی کسب قدرت دولتی آتی را مشخص نمود.» رفیق گونزالو همچنین گفت: «انقلاب ما با قطعیت با انقلاب جهانی پیوند خورده است. کمونیسم جهانی هدف نهایی مسلم ماست.»

کنگره جمعبندی نمود که «چشم انداز کسب قدرت سیاسی در حال ظاهر شدن است. این مسئله به انقلابیون جهان بویژه پرولتاریای بین المللی دلگرمی میدهد.»

حوادث سال گذشته در پرو نشان میدهد که این ارزیابی یك ژست توخالی نبوده، بلکه تشریح کاری است که حزب با گامهایی عظیم در حال انجام دادن آن بوده است.

